

قداستزدایی وهابیان

از پیامبر اکرم ﷺ

غلامرضا رضائی



فهرست

دیباچه ۱۳

مقدمه ۱۵

فصل اول: مفاهیم و کلیات

گفتار اول: مفاهیم ۱۹

بررسی واژه قداست و قداست‌زدایی ۱۹

گفتار دوم: کلیات ۲۱

۱. جایگاه معنوی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قرآن کریم ۲۱

الف) نام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنار نام خدای متعال ۲۱

ب) رضایت و دشمنی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنار رضایت و دشمنی الهی ۲۳

ج) اطاعت از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطاعت از خدای متعال ۲۳

د) رحمت بودن برای جهانیان ۲۴

ه) حجیت داوری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۲۵

و) بندگی کامل و مطلق خدای متعال ۲۵

ز) مصونیت در سنت و سیره ۲۷

- ح) اختصاص بالاترین جایگاه حقوقی ۲۷
۲. شناخت وهابیت ۲۹
- الف) شکل‌گیری و نامگذاری ۲۹
- ب) شخصیت علمی و مبانی فکری محمد بن عبدالوهاب ۳۴
- ج) مبانی فکری ابن تیمیه خاستگاه اصلی تفکر وهابیت ۳۵

فصل دوم: قداست‌زدایی از شخصیت حقیقی پیامبر اکرم ﷺ

- گفتار اول: انکار عصمت پیامبر ﷺ** ۳۹
۱. عصمت در تلقی و ابلاغ وحی ۳۹
- رد حدیث غرائیق ۴۱
۲. عصمت از گناهان ۴۵
- الف) اجماع مسلمانان بر عصمت پیامبران ﷺ ۴۵
- ب) ابن تیمیه، منکر عصمت پیامبران ﷺ ۴۵
- ج) رد ادعای ابن تیمیه ۴۷
- د) ادعای برتری گنهکاران توبه‌کننده، بر پیامبران معصوم ﷺ ۵۰
- ه) دفع شبهه از ساحت پیامبر اکرم ﷺ ۵۱
- و) افضلیت معصومان ۵۷
- گفتار دوم: انکار علم پیامبر ﷺ** ۶۳
۱. نشناختن منافقان ۶۳
- الف) ادعای ابن تیمیه ۶۳
- ب) دلایل بطلان ادعای ابن تیمیه ۶۴
- یک- آیات ۶۷
- دو- احادیث ۷۱
- اول - فئه باغیه (گروه طغیانگر) ۷۱

- دوم- واقعه عقبه..... ۷۴
- سوم- بغض علی ع..... ۷۷
- چهارم- مسجد ضرار..... ۷۸
- شاهد و شهید بودن پیامبر ص..... ۷۹
۲. تردید در پاکدامنی همسر..... ۸۵
- الف) جریان افک..... ۸۵
- ب) اشکالات احادیث افک..... ۸۶
- ج) متهم شدن پیامبر ص به سوء ظن..... ۸۹
- د) اذعان ناخواسته ابن تیمیه بر قداست پیامبر ص..... ۹۲
- یک- مصونیت مُخلصین از سلطه شیطان..... ۹۳
- دو- تسلیم بودن شیطان در برابر پیامبر ص..... ۹۵
- سه- دلالت حدیث عایشه بر عصمت مطلقه پیامبر ص..... ۹۶
- ه) اعترافات دیگر ابن تیمیه بر عصمت پیامبر اکرم ص..... ۹۹
- گفتار سوم: انکار شنوایی پیامبر ص در عالم برزخ..... ۱۰۳**
۱. یکسان‌نگاری پیامبر ص با دیگران..... ۱۰۳
- الف) بیان دیدگاه ابن تیمیه..... ۱۰۳
- ب) پاسخ یکسان‌نگاری..... ۱۰۶
- ج) دلایل تمایز حضرت ص از دیگران..... ۱۰۶
- د) بررسی و تحلیل احادیث متعارض..... ۱۰۹
- ه) علت اختلاف تعابیر..... ۱۱۳
۲. انکار مطلق شنوایی پیامبر ص..... ۱۱۶
- پاسخ ادعای البانی..... ۱۱۸
- گفتار چهارم: بدعت شمردن زیارت و سفر زیارت پیامبر ص..... ۱۲۱**
۱. انکار مشروعیت شدّ رحال (سفر زیارتی)..... ۱۲۱

- الف) دلیل وهابیان در حرمت شدّ رحال ۱۲۱
- ب) تحریف سیره سلف در شدّ رحال ۱۲۳
۲. تحریف اجماع بر مشروعیت زیارت پیامبر ﷺ ۱۲۶
۳. محدودسازی زیارت پیامبر اکرم ﷺ ۱۲۸
- برتری دادن زیارت قبا و بقیع بر زیارت پیامبر ﷺ ۱۳۲
- دفاع البانی از ابن تیمیه ۱۳۳
۴. بدعت‌شماری آداب زیارت ۱۳۶
۵. نکاتی تحلیلی بر گفته‌های ابن تیمیه ۱۳۸
- نکته اول: تناقض در کلام ابن تیمیه ۱۳۸
- نکته دوم: مطلوب نفسی بودن زیارت مؤمن ۱۳۹
- نکته سوم: مطلوب نفسی بودن زیارت قبور ۱۴۰
- نکته چهارم: مطلوبیت سفر زیارتی ۱۴۱

فصل سوم: قداست‌زدایی از شخصیت حقوقی پیامبر اکرم ﷺ

- گفتار اول: دیدن پیامبر ﷺ در رؤیا، نشانه ضعف ایمان و علامت نفاق ۱۴۵**
۱. حکایت عتبی ۱۴۵
۲. حکایت عتبی در نگاه ابن تیمیه و وهابیان ۱۴۷
۳. رد ادعای ابن تیمیه ۱۴۸
- الف) جایگاه رؤیا در آیات و روایات ۱۴۸
- ب) شخصیت‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ را در رؤیا دیده‌اند ۱۵۱
- یک- عمر بن خطاب (م ۲۳ هـ.ق) ۱۵۲
- دو- عثمان بن عفان (م ۳۵ هـ.ق) ۱۵۲
- سه- اسما بنت عمیس (م ۶۰ هـ.ق) ۱۵۳
- چهار- عبدالله بن عباس (م ۶۸ هـ.ق) ۱۵۳

- پنج- انس بن مالک (م ۹۳ هـ.ق)..... ۱۵۳
- شش- عمر بن عبدالعزیز (م ۱۰۱ هـ.ق)..... ۱۵۴
- هفت- محمد بن منکدر (م ۱۳۰ هـ.ق)..... ۱۵۴
- هشت- سفیان ثوری (م ۱۶۱ هـ.ق)..... ۱۵۵
- نه- مالک بن انس (م ۱۷۹ هـ.ق)..... ۱۵۵
- ده- ابوجعفر ترمذی (م ۲۹۵ هـ.ق)..... ۱۵۵
- گفتار دوم: مشروعیت نداشتن دعا کنار قبر پیامبر ﷺ**..... ۱۵۶
۱. تصریحات ابن تیمیه و وهابیان..... ۱۵۶
۲. تفصیل ابن تیمیه..... ۱۵۸
۳. اثبات مشروعیت دعا نزد قبر پیامبر ﷺ..... ۱۵۹
- الف) دلالت احادیث بر مشروعیت دعا نزد قبور..... ۱۶۰
- یک- درخواست عافیت..... ۱۶۰
- دو- درخواست مصونیت از فتنه و گمراهی..... ۱۶۲
- سه- درخواست رحمت..... ۱۶۴
- چهار- درخواست آمرزش..... ۱۶۵
- ب) عملکرد صحابه..... ۱۶۶
- ج) مکان‌های ویژه..... ۱۶۸
- د) تناقضات و برداشت‌های ناصواب وهابیت..... ۱۷۵
- یک- استناد جواز به احمد بن حنبل..... ۱۷۶
- دو- استناد جواز به مروّذی..... ۱۷۶
- سه- استناد جواز به مذاهب اربعه..... ۱۷۷
- چهار- اقتدا به پیامبر ﷺ..... ۱۷۹
- پنج- برداشت ناصواب، علت توهم وهابیت..... ۱۷۹
- شش- سد ذرائع، آخرین دلیل وهابیان..... ۱۸۴

- گفتار سوم: تغییر صیغه تشهد از خطاب به غیبت..... ۱۸۸
۱. بیان دیدگاه‌ها..... ۱۸۸
- الف) دیدگاه اهل سنت..... ۱۸۸
- ب) دیدگاه شیعه..... ۱۹۲
۲. نقد دیدگاه وهابیت..... ۱۹۳
- الف) یکسان‌نگاری لفظ خطاب و غیبت..... ۱۹۳
- تقدم نص بر اجتهاد..... ۱۹۴
- ب) برتری لفظ غیبت بر خطاب در نگاه شریف حاتم..... ۱۹۷
- یک- تناقض‌گویی شریف حاتم..... ۱۹۸
- دو- پاسخ بن باز به شریف حاتم..... ۲۰۰
- ج) انحصار مشروعیت لفظ غیبت در نگاه البانی..... ۲۰۱
- یک- دفع شبهه البانی..... ۲۰۴
- دو- تعارض ادعای البانی با تشهدآموزی خلیفه..... ۲۰۵
- د) پاسخ اهل سنت به شبهات..... ۲۰۸
- عدم مشروعیت سلام به لفظ غیبت از دیدگاه ابن حجر..... ۲۱۱
- ه) اذعان برخی وهابیان..... ۲۱۴

فصل چهارم: قداست‌زدایی از شخصیت نبی پیامبر اکرم ﷺ

- گفتار اول: اتهام کفر به والدین پیامبر ﷺ..... ۲۱۷
۱. جسارت ابن تیمیه به والدین گرامی پیامبر اکرم ﷺ..... ۲۱۸
۲. پاسخ ادعای ابن تیمیه..... ۲۱۹
۳. دلایل ایمان والدین پیامبر ﷺ..... ۲۲۰
- الف) گفته ابونعیم اصفهانی در دلایل النبوه..... ۲۲۱
- ب) احادیث و آیات در اثبات طهارت..... ۲۲۲

ج) گزارش پیامبر اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> از طهارت والده خود.....	۲۲۶
گفتار دوم: تعیین وظیفه نمودن ابن تیمیه برای فاطمه زهرا <small>عَلَيْهَا السَّلَام</small>.....	۲۲۸
۱. طرح بحث.....	۲۲۸
۲. متن حدیث.....	۲۲۹
۳. شبهه ابن تیمیه.....	۲۳۱
۴. پاسخ شبهه.....	۲۳۲
الف) عصمت فاطمه زهرا <small>عَلَيْهَا السَّلَام</small>	۲۳۲
ب) دلایل مشروعیت شکایت به غیر خدا.....	۲۳۵
یک- شکایت عمر.....	۲۳۵
دو- شکایت خویله.....	۲۳۶
سه- شکایت امام علی <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>	۲۳۸
چهار- شکایت مهاجران.....	۲۳۹
پنج- سایر موارد.....	۲۳۹
نتیجه گیری نهایی.....	۲۴۵

فهرست منابع

الف) کتب.....	۲۵۳
ب) مجلات.....	۲۷۸
ج) نرم افزارها.....	۲۷۹

دیباچه

بی تردید مسلمانان با اعتقاد و احترام به تمامی پیامبران، پیامبر اسلام ﷺ را برترین پیامبر و اشرف مخلوقات عالم می‌دانند که احدی در عزت و بزرگواری و شرافت به پای ایشان نمی‌رسد.

اما متأسفانه در دوران معاصر، فرقه وهابیت که چون لکه ننگی بر دامان جهان اسلام نشسته است، حرمت شکنی و هتاک را به جایی رسانده‌اند که با تفسیر و توجیه عجیب و ناروا از آیات و روایات، قداست پیامبر ختمی مرتبت حضرت محمد مصطفی ﷺ را انکار کرده‌اند.

کتاب پیش رو با عنوان «قداست‌زدایی وهابیان از پیامبر اکرم ﷺ» نوشته فاضل ارجمند حجت الاسلام و المسلمین آقای «غلامرضا رضائی»، با بررسی و نقد موارد هتک حرمت وهابیان به ساحت پیامبر بزرگوار اسلام، پرده از باطن شوم این فرقه گمراه برداشته است.

امید است تلاش ایشان، موجب جلب رضایت الهی و مایه آگاهی و وحدت جهان اسلام شود.

بمنه و کرمه

گروه کلام و معارف

پژوهشکده حج و زیارت

مقدمه

گرچه تمامی پیامبران الهی عليه السلام نزد خدای متعال، مقام والایی دارند و در آیات بی‌شمار از اوصاف نیکوی آنان سخن به میان آمده است، اما از این میان، پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله نزد خدای متعال از مقام ویژه‌ای برخوردار است؛ تا آنجا که قرآن کریم، به یک لحاظ، آینه تمام‌نمای شخصیت والای آن حضرت است؛ چنان‌که «سعد بن هشام» می‌گوید: «سألت عائشة فقلت أخبريني عن خلق رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت: كان خلقه القرآن»؛ «از عایشه پرسیدم مرا از اخلاق رسول خدا صلى الله عليه وآله آگاه کن. او پاسخ داد: به‌راستی که اخلاق پیامبر صلى الله عليه وآله همان قرآن بود». ^۱ یعنی هرچه قرآن درباره اخلاق و رفتار خوب و پسندیده گفته است، در وجود آن حضرت مجسم است. ^۲

۱. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۶۳؛ الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۷۳؛ مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ورام بن ابی فراس، ج ۱، ص ۸۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۳۴۰.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری (دام‌طه‌العالی).

اما با این وصف، در طول تاریخ اسلام بوده‌اند کسانی که حرمت پیامبر خدا ﷺ را پاس نداشته و موجبات آزار آن حضرت را فراهم کرده‌اند؛ تا آنجا که خدای متعال، اذیت‌کنندگان آن حضرت را لعن کرده و به آنها وعده عذاب دردناک داده و فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ (احزاب: ۵۷)

آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.

در دوران معاصر، وهابیان از جمله افراد معدودی‌اند که با طرح ادعاهای ناروا و برداشت‌های اشتباه، ساحت مقدس پیامبر خاتم ﷺ را در معرض هتک قرار داده و با قداست‌زدایی از وجود مقدس آن حضرت ﷺ، موجب آزرده‌گی روح مطهر ایشان و پیروان راستین آن حضرت شده‌اند. آنچه این نوشتار درصدد آن است، بررسی و تحلیل برخی از قداست‌شکنی‌های فرقه یاد شده است؛ مواردی از قبیل:

۱. نفی عصمت پیامبر اکرم ﷺ در تلقی و ابلاغ وحی؛
۲. نفی عصمت پیامبر اکرم ﷺ در ارتکاب گناهان؛
۳. انکار توان شنیداری پیامبر اکرم ﷺ در عالم برزخ؛
۴. انکار مشروعیت شد رحال، (بار سفر بستن برای زیارت

پیامبر ﷺ)؛

۵. انکار اجماع بر مشروعیت زیارت قبر پیامبر ﷺ؛

۶. برتری دادن زیارت برخی اماکن، مانند مسجد قبا و قبرستان بقیع، بر زیارت مرقد مطهر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛
۷. اتهام کفر به والدین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛
۸. ناشناخته بودن منافقان مدینه و اطراف آن برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛
۹. تردید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاکدامنی عایشه در مسئله افک؛
۱۰. نشانه ضعف ایمان و علامت نفاق شمردن رؤیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عالم خواب؛
۱۱. مستجاب نبودن دعا نزد قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛
۱۲. جواز تغییر صیغه سلام بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تشهد از خطاب به غیبت؛
۱۳. ابن تیمیه و تعیین وظیفه برای حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام.^۱

۱. گفتنی است چون عقاید وهابیت براساس تفکرات ابن تیمیه بناگذاری شده است و شیوخ وهابی از محمد بن عبدالوهاب گرفته تا علمای معاصر نوعاً خود را وامدار و شاگرد مکتب او می‌دانند. از این رو محور مباحث به بررسی دیدگاه‌های وی می‌پردازد.

فصل اول: مفاهیم و کلیات

فکرا اول: مفاهیم

بررسی واژه قداست و قداست‌زدایی

واژه «قداست» مصدر فعل «قَدَسَ، یَقْدُسُ»^۱، به معنای طهارت و پاکی معنوی است.^۲ وقتی گفته می‌شود: «قَدَسَ الشَّيْءُ» یا «قَدَسَ الشَّخْصَ»، یعنی اینکه آن شیء یا آن شخص پاک و مبارک گشت.^۳ از این رو تقدیس شیء، به معنای منزّه کردن آن از تمام نقص‌هاست: «التَّقْدِيسُ، تَنْزِیْهِ الشَّيْءِ عَنِ النُّقُوصِ».^۴

تفاوت این واژه با واژه تسبیح در این است که تقدیس در حق انسان نیز به کار می‌رود؛ چنان‌که گفته می‌شود فلان شخص، مقدس است. بر

۱. معجم اللغة العربية المعاصرة، ج ۳، ص ۱۷۸۲. «قَدَسَ یَقْدُسُ، قَدَاسَةً وَقُدْسًا وَقُدْسًا، فَهُوَ قَدِيسٌ».

۲. تحفة الأریب بما فی القرآن من الغریب، ۲۶۴؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۶۴.

۳. معجم اللغة العربية المعاصرة، ج ۳، ص ۱۷۸۲. «طَهَّرَ وَكَانَ مَبَارَكًا».

۴. معجم الفروق اللغویة، ص ۱۲۵.

خلاف تسبیح که این‌گونه نیست.^۱ همچنین بهشت را «حظیره القدس» نامیده^۲ و به جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام نیز روح القدس گفته‌اند، زیرا به پاکی آنها از هر عیب و نقص اشاره می‌کند.^۳

منظور از آیه: «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»^۴ نیز یاری شدن حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام با امدادهای غیبی الهی است؛ همان نیرویی که به صورت کم‌رنگ‌تر در همه مؤمنان با تفاوت درجات ایمانشان وجود دارد و آنان را در اجرای مسئولیت و کارهای دشوار کمک می‌کند و از گناهان مانع می‌شود.^۵ واژه «قُدّوس» نیز از نام‌ها و اوصاف خدای متعال و به معنای طاهر و منزّه از هر عیب و نقص است.^۶

بنابراین منظور از «قداست‌شکنی» و «قداست‌زدایی» از پیامبر اکرم ﷺ آن است که انسان کاری کند یا سخنی بگوید که اعتقاد مردم را درباره طهارت معنوی و قدرت روحی آن حضرت که همان ولایت کلیه الاهی^۷ است، سست کند، و موقعیت معنوی ایشان را در قلوب مسلمانان و دیگر

۱. معجم الفروق اللغویه، ص ۱۲۵.

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۶۴.

۳. همان.

۴. بقره: ۸۷ و ۲۵۳. «و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم».

۵. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۳۹.

۶. مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار، ج ۴، ص ۲۲۴؛ النهایة فی غریب الحدیث والاثار، ج ۴، ص ۲۳.

۷. منظور از ولایت کلیه الاهی این است که جریان امور عالم، از مجرای حجت الهی واقع شود؛ چنان‌که در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزّل الغیث و...».

مردم جهان فرو کاهد؛ به گونه‌ای که مقام معنوی آن حضرت را در حد دیگر انسان‌ها یا دست‌کم در حد دیگر مصلحان جهان نشان دهد.

البته تأثیرگذاری یاد شده، تنها در حد افکار دیگران است و نه بیشتر؛ زیرا از آنجا که قداست آن حضرت، تکوینی و به اراده خدای متعال است، هیچ‌گاه تخریب و ترور شخصیت دیگران، تأثیری در فروکاستن واقعی آن نخواهد داشت. در واقع حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مصداق این آیه شریفه است:

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (توبه: ۳۲)

آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند. ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند؛ هرچند کافران ناخشنود باشند!

فکتر دهم: کلیات

۱. جایگاه معنوی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قرآن کریم

قبل از اینکه موارد مختلف قداست‌زدایی و هابیان از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بررسی کنیم، لازم است گزارشی اجمالی از مقام پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از منظر قرآن کریم ارائه گردد. بدین منظور، به برخی از آیات شریفه که درباره آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قالب دسته‌های هشت‌گانه آمده است، اشاره می‌شود:

آیات هشت‌گانه در شأن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

الف) نام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنار نام خدای متعال

آیاتی که در آنها نام مبارک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنار نام خدای متعال ذکر

شده است؛ مانند آیه: ﴿وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (توبه: ۷۴) ^۲ و آیه: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ (توبه: ۵۹). ^۳

در آیات یاد شده، افزون بر اینکه خدای متعال نام مبارک پیامبر ﷺ را کنار نام خود ذکر فرموده است، در آیه نخست، فیض و فضل خود را نیز بر بندگان از مجرای وجود مقدس آن حضرت معرفی کرده است، نه به صورت مستقل؛ زیرا ضمیر در ﴿مِنْ فَضْلِهِ﴾ مفرد آمده است، نه تثنیه؛ یعنی فضل و فیض، تنها از آن خداست. اما این فیض الهی از مجرای پیامبر گرامی اسلام ﷺ بر بندگان افاضه می‌شود. ^۴

گفتنی است اینکه در آیه یاد شده، صفت اغنا و بی‌نیاز نمودن را نیز به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد، بدین معنا نیست که آن حضرت در عرض خداست؛ زیرا ربوبیت نامحدود خداوند، شریک‌بردار نیست. همچنین بدین معنا نیست که پیامبر ﷺ در طول خداوند باشد؛ زیرا خدا هم اول است و هم آخر؛ اولی نیست که دوم داشته باشد. بلکه خدا اصل است و رسول اکرم ﷺ آیت و مظهر او. ^۵

نکته دیگر این که مظهر اغنا بودن پیامبر ﷺ، تنها درباره مؤمنان صدر اسلام نیست؛ زیرا او پیغمبر همه و مظهر اغنای الهی برای همگان و

۱. اگرچه در آیات مورد بحث، نام حضرت ﷺ نیامده است و از آن حضرت ﷺ با وصف رسول یاد شده است، اما بدیهی است که در اصل معنا خللی وارد نمی‌کند.

۲. «و این غرور و سرمستی علتی نداشت؛ جز اینکه خدا و رسولش، ایشان را از کرم خود توانگر و بی‌نیاز کرده بود».

۳. «چه می‌شد اگر به عطای خدا و پیغمبر او رضا می‌دادند».

۴. سراج منیر، تابستان ۹۰، شماره ۳، پرسش و پاسخ، حسین رجبی، صص ۳۰۶ - ۳۱۹.

۵. سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۸، صص ۳۶ و ۳۷.

رحمت برای تمام جهانیان است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء: ۱۰۷).^۱

ب) رضایت و دشمنی با پیامبر ﷺ، کنار رضایت و دشمنی الهی

آیاتی که رضایت از رسول خدا ﷺ، کنار رضایت خدای متعال بیان شده است؛ مانند آیه: ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (توبه: ۶۲).^۲ همچنین دشمنی با رسول خدا ﷺ کنار دشمنی خدای متعال آمده است؛ مانند آیه ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا﴾ (توبه: ۶۳).^۳

ج) اطاعت از پیامبر ﷺ، اطاعت از خدای متعال

آیاتی که اطاعت از پیامبر ﷺ را اطاعت از خداوند معرفی می‌کند؛ مانند آیه ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ (نساء: ۸۰).^۴ و مخالفت با او را مخالفت با خداوند دانسته است؛ مانند آیه ﴿وَمَنْ يُعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (احزاب: ۳۶).^۵

۱. سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۸، ص ۳۹.

۲. «آنها برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را راضی سازند؛ درحالی‌که شایسته‌تر این است که خدا و رسولش را راضی کنند؛ اگر ایمان دارند!».

۳. «مگر نمی‌دانند که هرکس با خدا و پیغمبرش مخالفت کند، سزای او جهنم است که جاودانه در آن باشد و این رسوایی بزرگ است.».

۴. «کسی که رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و کسی که روی بگرداند، باید بداند که ما تو را به نگرهبانی آنان نفرستاده‌ایم.».

۵. «و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به ضلالتی آشکار، گمراه شده است.».

حتی خداوند، اطاعت از آن حضرت را شرط لازم برای همراه شدن با پیامبران علیهم‌السلام، صدیقان، شهیدان و صالحان می‌خواند و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ (نساء: ۶۹). پیروی از ایشان را نیز نشانه و شرط تحصیل محبت الهی و مغفرت او معرفی می‌کند و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (آل عمران: ۳۱).

د) رحمت بودن برای جهانیان

آیاتی که خداوند آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را رحمت برای جهانیان معرفی می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیا: ۱۰۷). همچنین اخلاق پسندیده ایشان را به بزرگی یاد می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم: ۴) و به جان ایشان سوگند می‌خورد و می‌فرماید: ﴿لَعَمْرُكَ...﴾ (حجر: ۷۲).

از رحمت، مهربانی و غمخواری او نیز درباره مؤمنان و مسلمانان ستایش می‌کند و می‌فرماید: ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه: ۱۲۸).^۱ و از او می‌خواهد تا برای هدایت کافران، بیش از حد خود را به زحمت نیندازد: ﴿طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ (طه: ۱ و ۲) و از درد جانکاه ایمان نیاوردن آنان، خود را آزار ندهد: ﴿لَعَلَّكَ بَاحِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (شعراء: ۳).^۲

۱. «ضرر و هلاک شما بر او گران است و او حریص است بر هدایت شما و به مؤمنان، مهربان است».

۲. پورتال اهل بیت علیهم‌السلام، وابسته به مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام. تاریخ بارگذاری: سه شنبه ۲۰

ه) حجیت داوری پیامبر ﷺ

خداوند به مؤمنان فرمان می‌دهد که در درگیری‌های خود به پیامبر ﷺ مراجعه کنند و به حکم آن حضرت تسلیم باشند: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يَسْلَمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء ۶۵).^۱

و) بندگی کامل و مطلق خدای متعال

براساس برخی آیات، پیامبر اکرم ﷺ، عبد مطلق و کامل خدای متعال معرفی شده است؛ توضیح آنکه قرآن کریم تعبیر عبد را درباره دیگر پیامبران، همراه با نام آنها به کار می‌برد؛ برای مثال می‌فرماید: ﴿وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَاِسْحٰقَ وَاِيعْقٰبَ اُولِي الْاَيْدِي وَاَلْبَصٰرِ﴾ (ص: ۴۵) یا می‌فرماید: «یاد کن بنده ما داوود را» (ص: ۱۷) یا می‌فرماید: «یاد کن بنده ما ایوب را» (ص: ۴۱) یا می‌فرماید: «بنده ما نوح را تکذیب کردند» (قمر: ۹) و... ولی پیامبر خاتم ﷺ را بدون آوردن نام یاد می‌کند^۲ و می‌فرماید: ﴿تَبٰرَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلٰى عَبْدِهٖ لِيَكُوْنَ لِلْعٰلَمِيْنَ نَذِيْرًا﴾ (فرقان: ۱)؛^۳ ﴿الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَنْزَلَ عَلٰى عَبْدِهٖ الْكِتٰبَ وَ لَمْ يُجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾

۱. «پس به پروردگارت سوگند - این‌طور که منافقان پنداشته‌اند نیست - ایمان آنان واقعی نیست؛ مگر وقتی که تو را در مشاجراتی که برایشان پیش می‌آید، داور قرار دهند و در دل خود از هر حکمی که دادی احساس آزرده‌گی نکنند و حکم تو را بدون چون و چرا بپذیرند».

۲. «و به یاد آور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که مردانی نیرومند و بینا بودند».

۳. سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۸، ص ۲۶.

۴. «بزرگ و لایق بزرگی است آن خدایی که این فرمان را به بنده خویش نازل کرد تا بیم رسان

جهانیان باشد».

(کهف: ۱)¹، ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا...﴾ (اسراء: ۱)² و ...

در این گونه آیات، نه قبل از کلمه «عبد»، نام مبارک پیغمبر ﷺ را می‌برد و نه بعد از آن. همچنین نمی‌گوید «عبدنا»؛ «بنده ما» که ناظر به کثرت باشد. بلکه می‌فرماید: «عبد» که ناظر به مقام وحدت است. در واقع وقتی عبد مطلق، بدون هیچ گونه قید، گفته می‌شود، عبد کامل به ذهن می‌آید و آن رسول خداست. این کلمه، از «عبدالله» نیز بالاتر است؛ زیرا این عبودیت، حاکی از [عبد] هویت مطلق است که [آن هویت مطلق]، بالاتر از مقام الوهیت است.³

بی‌تردید دیگران «عبدالرحمان» یا «عبدالرحیم» یا حتی «عبدالله» شدند. اما پیامبر اکرم ﷺ به مقامی رسید که «عبد» لقب گرفت؛ یعنی، عبدِ هویت مطلقه‌ای که منشأ همه اسمای حسناى الهی است؛⁴ زیرا اسم شریف «هو» که به هویت مطلق اشاره دارد، برترین اسم الهی (اگر بتوان آن را به اسم تعبیر کرد)، جامع دیگر اسم‌ها و فراتر از «الحی القيوم» است؛ زیرا اسم مبارک «الله» که جمیع کمالات را دربردارد، تعیین اوست. اما هویت مطلق، هیچ تعیینی ندارد.⁵

۱. «ستایش خاص خدایی است که این کتاب استوار را به بنده خویش فرو فرستاد و در آن انحراف ننهاد.»

۲. «پاک و منزّه است خدایی که در شبی مبارک، بنده خود (محمد) ﷺ را از مسجد حرام (مکه معظمه) به مسجد اقصایی که پیرامونش را [به قدوم خاصان خود] مبارک ساخت، سیر داد.»

۳. سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۸، صص ۲۶ و ۲۷.

۴. تسنیم، ج ۲، ص ۴۲۰.

۵. همان، ج ۱۳، ص ۴۹.

ز) مصونیت در سنت و سیره

برخی آیات نیز مصونیت پیامبر ﷺ را در سنت و سیره ثابت می‌کند، مانند آیه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم: ۳ و ۴) و هیچ‌گاه به هوای نفس سخن نمی‌گوید.

البته این مصونیت، به گفتار ظاهری اختصاص ندارد. بلکه مصونیت منطقی، سنت و سیرت ایشان را نیز می‌رساند و اگر بر فرض، از این آیه هم نتوان این معنای فراگیر را استنباط کرد، ولی می‌توان به خوبی از آیه ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾. جز آنچه را به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم (انعام: ۵۰) و آیاتی که می‌گوید پیغمبر جز از وحی پیروی نمی‌کند، استفاده کرد که هیچ‌گاه سیره رسول خدا ﷺ بدون اذن وحی نیست.^۱

ح) اختصاص بالاترین جایگاه حقوقی

برخی آیات، بالاترین نقش و جایگاه متصور برای بشر را به آن حضرت ﷺ اختصاص داده است؛ مانند آیه ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾ (حشر: ۷) و آیه ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور: ۶۳)؛ زیرا براساس این آیات، تمام سخنان و اوامر پیامبر ﷺ، به مثابه آیات قرآن، از حجیت کامل برخوردار است.

نتیجه و مفهوم این گونه آیات آن است که پیامبر اکرم ﷺ تجلیگاه

۱. سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۸، ص ۳۳.

اراده الهی و تبلور اسماء جلالیه و جمالیه خداوند و بازگوکننده اراده و خواست اوست؛^۱ به این معنا که خشنودی پیامبر اکرم ﷺ بیانگر خشنودی خدا و ناخشنودی آن حضرت ﷺ بیانگر ناخشنودی خداوند متعال است، همچنین آنچه پیامبر اکرم ﷺ از امت درخواست می‌کند، همان است که خدای متعال اراده فرموده است.

از این رو وظیفه هر مسلمانی پاسداشت مقام ویژه آن حضرت است. بر همین اساس خدای متعال به مؤمنان دستور می‌دهد ایشان را همانند دیگران صدا نزنند: ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾ (نور: ۶۳)^۲، صدای خود را بالاتر از صدای ایشان نگردانند: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ﴾ (حجرات: ۲) و با دستورهای ایشان مخالفت نکنند: ﴿فَلْيُحَذِّرِ الَّذِينَ يَخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾ (نور: ۶۳)؛ زیرا هرگونه بی‌احترامی و اذیت آن حضرت، نزد خدای متعال، گناهی نابخشودنی است و نتیجه آن حبط اعمال خوب گذشته: ﴿أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ (حجرات: ۲) و گرفتار شدن در فتنه: ﴿نُصِيبَهُمْ فِتْنَةً﴾ (نور: ۶۳) و کسب لعنت ابدی و عذابی خوارکننده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾ (احزاب: ۵۷).

۱. پورتال اهل بیت علیهم السلام، وابسته به مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، تاریخ: سه شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰.

۲. «پیغمبر را میان خودتان همانند یکدیگر خطاب نکنید».

۲. شناخت وهابیت^۱

الف) شکل‌گیری و نامگذاری

در قرن‌های اخیر، جهان اسلام با سه جریان انحرافی اصلی روبه‌رو بوده است که هریک، ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر پیکر جهان اسلام وارد کرده‌اند: از یک سو «بابی‌گری» و پس از آن «بهائیت»، میان فارسی‌زبانان، چون غده‌ای سرطانی ریشه دواند و از سوی دیگر در منطقه شبه قاره که یکی از مهم‌ترین قطب‌های جمعیتی جهان اسلام است، فتنه‌ای با نام «قادیانی» شکل گرفت.

اما جهان عرب نیز از توطئه‌های استعمار انگلستان، بی‌نصیب نماند و بدعتی با نام «وهابیت» - که البته ریشه در بدعتی دیگر به نام «سلفی‌گری» داشت - در منطقه نجد شکل گرفت و به رغم مبارزه همه مسلمانان، این بدعت باقی ماند.^۲

آیین وهابیت، نام خود را از بنیانگذار آن، «محمد بن عبدالوهاب» گرفته است. ابن عبدالوهاب در شهر «عیینه» به دنیا آمد، (۱۱۱۵-)

۱. آنچه در این گفتار خواهد آمد، گزارشی اجمالی است از بنیانگذار، مبانی فکری، عقیدتی، وجه نامگذاری و روند شکل‌گیری وهابیت. اما بررسی تفصیلی فرقه وهابیت به لحاظ اعتقادی، سیاسی، اجتماعی، حوادث تاریخی، ریشه‌های شکل‌گیری، علل و عوامل رشد و گسترش، نحوه تعامل با استعمارگران، کارنامه عملی و... مباحثی است که فضای خاص خود را می‌طلبد و البته در جای خود، صاحب‌نظران شیعه و سنی، آنها را بررسی و تحلیل کرده‌اند.

گفتنی است عمده مباحث این گفتار برگرفته از کتاب سلفی‌گری و وهابیت، ج ۱، تبارشناسی، نوشته سید مهدی علیزاده موسوی است.

۲. سلفی‌گری و وهابیت، تبارشناسی، سید مهدی علیزاده موسوی، ج ۱، ص ۱۷.

۱۲۰۶ ه.ق، ۱۰۸۱-۱۱۷۰ ه.ش). عیینه در منطقه نجد و حدود هفتاد کیلومتری شهر ریاض است. پدر وی شیخ عبدالوهاب از فقیهان حنبلی و از قضات شهر عیینه به شمار می‌رفت. ابن عبدالوهاب، فقه حنبلی را نخست در زادگاه خود و نزد پدر آموخت و از همان سنین جوانی به بعضی عقاید انحرافی گرایش داشت. هرچند او تا قبل از مرگ پدر، جرأت آشکار کردن آن عقاید را نداشت، اما تراوشات اندکی از آن نیز موجب نگرانی پدر و سایر علما گردید.

وی در سفری که به مکه رفت (شاید حدود سال ۱۱۳۵ ه.ق) پس از انجام دادن اعمال حج و حضور در محضر درس برخی از علما، برای تحصیل به مدینه مسافرت کرد. ولی در آنجا با نپس کردن مردم از استغاثه به پیامبر ﷺ، خشم آنان را برانگیخت. او پس از مدینه، به بصره مسافرت کرد. اما مردم و علمای بصره، او را به علت مشکل اعتقادی‌اش با خواری از شهر بیرون کردند.

سپس وی به احسا... در آخر (سال ۱۳۴۰ ه.ق) به حریمله برگشت و برای مدتی آنجا را وطن دوم خود انتخاب کرد. اما با مرگ پدر (۱۱۵۳ ه.ق - ۱۱۱۹ ه.ش) و اعلان دعوت خود، مردم حریمله نیز همچون مردم بصره با خواری او را اخراج کردند. از این رو مجبور شد به شهر مادرزادی خود یعنی عیینه بازگردد.^۱

مردم عیینه نیز به دعوت گمراه‌کننده او پاسخ مثبت ندادند. از این رو به سراغ حاکم وقت عیینه «عثمان بن حمد بن معمر»، رفت و با وعد و

۱. سلفی‌گری و وهابیت، تبارشناسی، ج ۱، صص ۲۸۷ - ۲۹۰.

وعیدهای خود، او را فریب داد. او نیز به مردم دستور داد که از ابن عبدالوهاب پیروی کنند. از اینجا بود که بسیاری از اعمال و رفتار مردم، شرک خوانده شد، قبرها ویران گردید و عده‌ای از بی‌گناهان کشته شدند. حاکم عیینه در پی آگاهی از ماهیت انحرافی مکتب وهابیت و تحت تأثیر نصیحت علما و دستور حاکم قطیف و احسا، ابن عبدالوهاب را در تابستان ۱۱۵۷ هـ. ق - ۱۱۲۲ هـ. ش از عیینه بیرون کرد.

محمد بن عبدالوهاب پس از اخراج از عیینه به درعیه رفت. منطقه درعیه در سیزده کیلومتری شمال غربی ریاض واقع شده و پیش از این، به «غبراء» و «العوده» شناخته می‌شده است. وی ابتدا بر یکی از شاگردانش به نام «احمد بن سویلم» وارد شد. هنگامی که محمد بن سعود بن مقرن (حاکم درعیه) خبر ورود او را شنید و از اختلاف‌هایش با حاکم عیینه آگاه شد، به دیدن وی آمد و او را تکریم کرد و به او وعده یاری در برابر دشمنانش را داد.^۱

محمد بن سعود که از قبل با حاکمان ریاض و عیینه در زمینه گسترش مناطق تحت نفوذ، اختلافات عمیقی داشت، محمد بن عبدالوهاب را وسیله خوبی برای به ثمر رسیدن اهداف خود یافت. اما از آنجا که وی نگران بود پس از رسیدن محمد بن عبدالوهاب به اهدافش، خود او را از تصرف در مال و ثروت مردم منع کند یا حکومت را از او بگیرد و به دیگری واگذار کند، قبل از هرگونه همکاری با او در دو مورد پیمانی محکم از او گرفت: یکی اینکه در وقت برداشت محصول، دست

۱. سلفی‌گری و وهابیت، تبارشناسی، ج ۱، صص ۳۱۷ و ۳۱۹.

او را در تصرف بخشی از محصولات مردم باز بگذارد. دوم اینکه قدرت و حکومت در خانواده و نسل او پایدار بماند.

محمد بن عبدالوهاب نیز به هر دو دغدغه مالی و حکومتی ابن سعود، پاسخ مثبت داد. او گفت:

اما شرط اول، پیمان می‌بندم که دست تو را باز بگذارم؛ خون با خون و ویرانی با ویرانی! اما شرط دوم، چه بسا خداوند به وسیله فتوحات، غنائم و زکاتی نصیب تو کند که از این چیزها بی‌نیاز شوی.^۱

پیوند میان محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود منافع مشترکی را برای این دو رقم می‌زد؛ از یک سو، ابن عبدالوهاب به هدف‌های خود که مبارزه با عقاید مسلمانان بود می‌رسید و از سوی دیگر، ابن سعود از این اوضاع، برای گسترش قدرت خود استفاده می‌کرد.

آنچه در این همیاری درخور توجه است، تقسیم دقیق مرزها و حدود اختیارات است؛ به این معنا که از همان ابتدا، دیانت و دعوت در دست محمد بن عبدالوهاب و خاندان او (آل شیخ) و سیاست و حکومت در دست محمد بن سعود و خاندانش (آل سعود) استقرار یافت. در واقع کارکرد مکتب وهابیت، مشروعیت‌سازی برای نظام پادشاهی آل سعود است. آل سعود نیز امنیت و قدرت لازم را برای ترویج این ایده فراهم می‌سازد.^۲

۱. تاریخ المملكة العربية السعودية، صص ۱۴۰ و ۱۴۱؛ به نقل از: سلفی‌گری و وهابیت،

تبارشناسی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. سلفی‌گری و وهابیت، تبارشناسی، ج ۱، صص ۳۱۹ و ۳۲۰.

آری محمد بن عبدالوهاب بر خلاف پیشینیان خود، با استفاده از قدرت سیاسی آل سعود توانست حکومتی را بر پایه اندیشه سلفی‌گری تشکیل دهد و با تکیه بر شمشیر، آیین خود را در سرزمین نجد و حجاز بگستراند.^۱

از این تاریخ به بعد، باید تاریخ و تبار وهابیت را در تاریخ و تبار آل سعود جست‌وجو کرد؛ زیرا این آل سعود است که با جنگ و خونریزی و با استفاده از ایدئولوژی وهابی، این جریان را به پیش می‌برد. البته هرگز نباید نقش استعمار و در رأس آن انگلستان را در توفیق آل سعود و مکتب وهابیت فراموش کرد.

آل سعود با همکاری استعمار، با هجوم به شهرهای اسلامی مکه مکرمه، مدینه منوره، کربلای معلی، نجف اشرف، ریاض، عینه، حریمله، احسا، قطیف، طائف و... خون ده‌ها هزار مسلمان بی‌گناه را بر زمین ریخت و اموال آنان را غارت و ناموس آنان را هتک کرد. همچنین مراقد مطهر امامان معصوم علیهم‌السلام و اولیای الهی را در شهرهای مذهبی ویران کرد و با این کار، ضربه سهمگینی بر پیکر جهان اسلام وارد ساخت. می‌توان دوره‌های تاریخی حکومت آل سعود را به سه دوره تقسیم کرد:

۱. پایه‌گذاری دولت کوچکی در درعیه تا فروپاشی به دست مصریان

(۱۱۵۷ - ۱۲۳۴ ه. ق، ۱۱۲۳ - ۱۱۹۸ ه. ش)؛

۲. بازگشت به قدرت تا فروپاشی به دست ابن رشید (۱۲۳۶ -

۱. سلفی‌گری و وهابیت، تبارشناسی، ج ۱، ص ۲۸۸.

۱۳۰۹ ه. ق، ۱۲۰۰ - ۱۲۷۰ ه. ش)؛

۳. دوران فرمانروایی آل سعود و تشکیل دولت عربستان سعودی،

(۱۳۱۹ ه. ق - ۱۲۸۰ ه. ش).^۱

ب) شخصیت علمی و مبانی فکری محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب، به لحاظ علمی، شخصیتی درخور توجه نیست و اثر علمی برجسته‌ای ندارد. آثار معروف او در بخش عقاید، یکی کتاب «التوحید» و دیگری کتاب «کشف الشبهات» است. کتاب «التوحید» وی در ۶۲ صفحه نگارش یافته است. او در این کتابچه که در ۶۵ باب تدوین شده است، کنار مسائلی همچون توسل، شفاعت و ذبح، مسائل ناهمگونی از قبیل سحر، چشم زخم و کهان را نیز آورده است.

افزون بر این، کتاب یاد شده، بیشتر به یک توضیح المسائل شباهت دارد؛ تا یک اثر علمی اعتقادی؛ زیرا نویسنده بدون ارائه دلایل علمی - به جز تمسک به ظواهر چند آیه یا روایت - پس از طرح بعضی مسائل، فوراً حکم به تکفیر و تفسیق مسلمانان داده است.

کتاب کشف الشبهات او نیز از بیست صفحه تجاوز نمی‌کند. محتوای این کتاب، مقایسه‌ای تطبیقی است که به زعم خود، میان مسلمانان این دوره با کفار قریش انجام داده و سپس نتیجه گرفته است که آنان به لحاظ اعتقادی از کفار قریش بدترند. در پایان نیز به ارتداد مسلمانان حکم کرده و جواز قتل آنان را صادر نموده است.

۱. سلفی‌گری و وهابیت، تبارشناسی، ج ۱، صص ۳۲۰ - ۳۹۴.

در واقع کتاب یاد شده، در این چند قرن، نقش منشور وهابیت در اباحه خون، مال و ناموس مسلمانان را ایفا کرده و کشتارها و فجایع بسیاری را آفریده است. آثار دیگر او در بخش عقاید، عبارت‌اند از جزوه «ثلاثة اصول» در یازده صفحه، «قواعد الاربع» در شش صفحه و برخی از نامه‌ها که در پاسخ به پرسش‌ها نوشته شده و چیز جدیدی ندارد.^۱

ج) مبانی فکری ابن تیمیه خاستگاه اصلی تفکر وهابیت

اگر چه می‌توان رگه‌هایی از تفکر وهابیت را در اندیشه حدیث‌گرایان و ظاهرگرایانی چون احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ه.ق) و بربهاری (م ۳۲۹ ه.ق) مشاهده کرد، اما خاستگاه اصلی آن در اندیشه‌های سلفی‌گرایانه ابن تیمیه است. از این‌رو فهم اندیشه محمد بن عبدالوهاب متوقف بر آشنایی با روش‌شناسی ابن تیمیه است. گفتنی است روش‌شناسی ابن تیمیه در حوزه نظر، ادامه روش‌شناسی احمد بن حنبل به شمار می‌رود؛ به این معنا که همانند احمد، نقل را در همه حوزه‌ها ثابت می‌داند و حتی در حوزه اعتقادات نیز دست عقل را کوتاه می‌بیند. اما با این حال روش‌شناسی وی در حوزه عمل، دارای ویژگی‌های مخصوص خود است.

ابن تیمیه روش خود را بر سه پایه، بنیان نهاده است:

۱. ستیز با فلسفه و منطق؛

۲. ستیز با علم کلام؛

۳. نقل‌گرایی سلفی.

۱. سلفی‌گری و وهابیت، تبارشناسی، ج ۱، صص ۳۰۱ - ۳۰۳.

از آنجا که روش‌شناسی ابن تیمیه، نقل‌گرایی است، در حوزه معرفت‌شناسی حدیث‌گراست. اما حدیث‌گرایی او با مشکلات اساسی روبه‌روست. از سویی روش او در گزینش احادیث، بر پایه سلاقی شخصی است؛ به طوری که هر جا حدیثی با دیدگاهش مخالف باشد - هر چند صحیح‌السند - آن را ضعیف می‌شمارد.

از سویی در ضبط حدیث، بی‌مبالا است؛ به گونه‌ای که گاه روایتی را که از پیامبر ﷺ است قدسی می‌شمارد و گاه کلام دیگران را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد. از سوی دیگر، بین رجال حدیث، خلط می‌کند؛ چنان‌که در حوزه معناشناسی نیز قائل به ظاهرگرایی مطلق است. به اعتقاد او الفاظ در معنای ظاهری به کار رفته‌اند و نباید در پس معنای ظاهری، به دنبال معنای دیگر بود. او چنین گرایشی را حتی به حوزه صفات خبری نیز سرایت می‌دهد؛ صفاتی که معنای ظاهری آنها تداعی‌کننده جسمانیت خداوند است. ابن تیمیه در حوزه هستی‌شناسی نیز حس‌گراست. به نظر او موجود قائم بالنفس غیر قابل اشاره حسی و غیر قابل رؤیت، وجود خارجی ندارد و تنها ساخته و پرداخته ذهن است.

احمد بن تیمیه (۶۶۱ - ۷۲۸ ه. ق) با ارائه نظریه‌هایی در حوزه عقاید، نه تنها آموزه‌های مذاهب اسلامی اعم از شیعه، اشاعره، ماتریدیه و... را به چالش کشید، بلکه با افزودن بر جنبه‌های ظاهرگرایانه و عقل‌ستیز اهل حدیث، قرائتی حتی مغایر با اندیشه احمد بن حنبل و پیروان او ارائه کرد. از این رو دیدگاه‌های او با مخالفت علمای اسلامی روبه‌رو شد و

سال‌های متمادی از عمر خود را در زندان گذراند. او با تعریف‌های جدید در زمینه صفات خبری، مفاهیم توحید و شرک، سنت و بدعت، توسل و شفاعت و بنای بر قبور و نیز مبارزه تهاجمی علیه مذاهب و مکاتب اسلامی دیگر - حتی مذهب حنبلی - مکتبی جدید را پایه گذاشت که پیش از او سابقه نداشت.

روح حاکم بر مذهب سلفی‌گری ابن تیمیه، اسلام اموی بود. چنین وضعیتی، به خوبی از حمایت‌های وی از آل ابوسفیان و توجیه مفاسد آنان، و نیز مبارزه‌اش با خاندان پیامبر ﷺ به ویژه امیرمؤمنان علی علیه السلام آشکار می‌شود.

با وجود تلاش‌های شاگردان و پیروان او، نظریه‌های ابن تیمیه فراموش شد، تا اینکه در قرن دوازدهم دوباره این دیدگاه‌ها را محمد بن عبدالوهاب زنده کرد؛ با این تفاوت که ابن عبدالوهاب تنها به نسبت دادن کفر و ارتداد به مسلمانان بسنده نکرد. بلکه به کشتن آنان نیز فتوا داد و افزون بر آن، فتوای خود را اجرایی نیز کرد.^۱

مواجهه علمای اسلام با محمد بن عبدالوهاب از همان روزگار نخست، آغاز شد. پیش از همه، برادرش سلیمان بن عبدالوهاب به نقد آرای او پرداخت و علمای دیگر نیز پس از او این راه را ادامه دادند. دلیل عمده این بود که محمد بن عبدالوهاب دچار خطاهای فراوان شده بود و بسیاری از آنچه را او بدعت می‌خواند، با توجه به مستندات دینی، بدعت

۱. سلفی‌گری و وهابیت، تبارشناسی، ج ۱، صص ۲۵۹ - ۳۰۵.

نبود. همچنین آنچه را او شرک می‌نامید، بر خلاف ادعای وی، بر مبانی روشن کلامی استوار بود.^۱

۱. از کتاب‌های ارزشمندی که در نقد وهابیان، از دو جنبه نظری و عملی، نوشته شده است، می‌توان این آثار را نام برد: کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، نوشته سید محسن امین عاملی که به فارسی نیز ترجمه شده است؛ وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی، آیت‌الله جعفر سبحانی؛ نقدی بر اندیشه وهابیان (ترجمه البراهین الجلیه فی دفع تشکیکات الوهابیه)، نوشته سید حسن موسوی قزوینی (متوفای ۱۳۸۰ ه.ق)؛ سلفی‌گری و وهابیت (ج ۱)، تبارشناسی، ج ۲، مبانی اعتقادی، نوشته سید مهدی علیزاده موسوی؛ توحید و شرک در نگاه شیعه و وهابیت، نوشته احمد عابدی.

فصل دوم: قداست‌زدایی از شخصیت حقیقی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

گفتار اول: انکار عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. عصمت در تلقی و ابلاغ وحی

عصمت از والاترین مقامات پیامبران صلی الله علیه و آله و شرط لازم برای دریافت وحی الهی است. مذاهب اسلامی درباره عصمت پیامبران در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی، اتفاق نظر دارند؛ زیرا این مرتبه از عصمت را مقتضای معجزه می‌دانند و هرگونه احتمال خطای سهوی و عمدی را با راستگویی پیامبر صلی الله علیه و آله در دریافت و ابلاغ وحی، در تعارض می‌بینند.^۱

اما با وجود این اتفاق نظر، ابن تیمیه چنین اعتقادی را باور ندارد و با بیان زیرکانه‌ای آن را انکار کرده است. او درباره عصمت پیامبران صلی الله علیه و آله می‌گوید:

وَالْعِصْمَةُ فِيمَا يَبْلُغُونَهُ عَنِ اللَّهِ تَابِتَةٌ فَلَا يَسْتَوِرُّ فِي ذَلِكَ خَطَأٌ بِاتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ.

۱. کلام تطبیقی، ج ۲، ص ۹۵.

عصمت پیامبران در آنچه از جانب خدا ابلاغ می‌کنند، ثابت است. بنابراین خطای آنان در ابلاغ آیات، مستقر نیست.^۱

هرچند با لحاظ ابتدای این عبارت، به نظر می‌رسد که او عصمت در تبلیغ را برای پیامبران علیهم‌السلام ثابت دانسته است، اما با تأمل در ادامه عبارت «فَلَا يَسْتَقِرُّ فِي ذَلِكَ خَطَأٌ»، معلوم می‌شود که وی بر خلاف جمهور مسلمانان، به خطای ابتدایی پیامبران معتقد است و آنچه را نفی می‌کند، مستقر شدن و مستمر بودن خطاست؛ یعنی به زعم او خطای پیامبران در دریافت و ابلاغ وحی، امکان‌پذیر است. اما خداوند خطای یاد شده را به آنان تذکر می‌دهد و در نتیجه آنان پس از دریافت تذکر، خطای خود را اصلاح می‌کنند.

ابن تیمیه در ادامه، به منظور اثبات ادعای خود مبنی بر جواز خطای پیامبران، به افسانه غرائیق توسل جسته است.^۲ هرچند در ساختگی

۱. الفتاوی الکبری لابن تیمیه، ج ۵، ص ۲۵۶.

۲. درباره افسانه غرائیق در بعضی از کتب اهل سنت، مانند تاریخ طبری روایتی به این مضمون نقل شده است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مکه مشغول خواندن سوره «النجم» بود. چون به آیاتی که نام بت‌های مشرکان در آن بود رسید: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ»؛ «به من خبر دهید آیا بت‌های «لات» و «عزّی» و «منات» که سومین آنهاست اذختران خدایند؟!»، در این هنگام، شیطان این دو جمله را بر زبان او جاری ساخت: «تلك الغرائيق العلی و ان شفاعتهن لترقی»؛ «اینها پرندگان زیبای بلند مقامی‌اند و از آنها امید شفاعت است. در این هنگام، مشرکان خوشحال شدند و گفتند: «محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تاکنون نام خدایان ما را به نیکی نبرده بود». در این هنگام، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سجده کرد و آنها هم سجده کردند. جبرئیل نازل شد و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تذکر داد که این دو جمله را من برای تو نیاورده بودم. این از القانات شیطان بود. در این موقع آیات «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ...» نازل شد و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مؤمنان هشدار داد.

بودن افسانه یاد شده تردیدی نیست، اما متأسفانه وی این افسانه را به پیامبر اکرم ﷺ نسبت می‌دهد و بر اثبات آن به هر نحو ممکن اصرار دارد.

از این رو به دفاع از کسانی که افسانه غرانیق را باور کرده‌اند برخاسته و گفته است: «کسانی که داستان غرانیق را باور دارند، روایت آن را خدشه‌ناپذیر می‌دانند؛ چنان‌که آیات قرآن نیز تأیید کننده نظر آنان است». وی در تقویت دیدگاه یاد شده می‌افزاید: «اینکه پیامبر ﷺ دچار این حادثه شده و سپس از آن عذرخواهی کرده باشد، به صداقت و دور بودنش از هوی و هوس، نزدیک‌تر است»^۱.

رد حدیث غرانیق

تلاش ابن تیمیه برای واقعی نشان دادن افسانه غرانیق، در حالی است که بیشتر علمای مسلمان در سراسر قرون، این داستان را ساختگی دانسته و آن را رد کرده‌اند. بساری از آنان، همچون ابن حیان اندلسی، قاضی بیضاوی، فخر رازی، آلوسی، طنطاوی، سید قطب، محمد بن اسحاق و بسیاری از معاصران، آثاری را در رد آن، نوشته‌اند.^۲ حتی ناصرالدین البانی از علمای وهابی معاصر نیز در رد این افسانه، کتاب نوشته و ضعف تمامی طرق حدیث غرانیق را اثبات کرده است.^۳

۱. الفتاوی الکبری لابن تیمیه، ج ۵، صص ۲۵۷ و ۲۵۸.

۲. ر.ک: افسانه غرانیق و بهره‌برداری خاورشناسان، سید عیسی مسترحمیه. دو فصلنامه قرآن پژوهی خاورشناسان، شماره ۷.

۳. ر.ک: نصب المجانیق لنسف قصة الغرانیق، محمد ناصرالدین الالبانی.

برخی دیگر از علمای اهل سنت نیز که به لحاظ سندی نتوانسته‌اند از حدیث غرائیق صرف نظر کنند، تلاش فراوان کرده‌اند که آن را به هر نحو ممکن به گونه‌ای توجیه کنند که ساحت مقدس پیامبر اکرم ﷺ را از هرگونه شائبه سهو و نسیان یا نفوذ شیطان پیراسته دارد.

در اینجا از بین آثار اهل سنت - که به طور مستقل یا ضمن سایر مباحث، به این مسئله پرداخته‌اند - تنها به گوشه‌ای از آنچه در «فتح الباری» از برخی علمای اهل سنت نقل شده و بر عصمت پیامبر ﷺ از خطا، سهو و نسیان دلالت دارد، اشاره می‌کنیم.

ابن حجر، نخست حدیث غرائیق را به لحاظ سندی بررسی کرده و دیدگاه برخی از علمای اهل سنت را یادآور شده که حدیث مرسله، ضعیف و غیر قابل اعتماد است. سپس وی به بحث دلالی حدیث پرداخته و توجیهاات مختلف علمای اهل سنت را نیز در این‌باره گزارش کرده است. البته قبل از آن، درباره اینکه چرا علما از ظاهر آیات غرائیق اعراض کرده و مجبور شده‌اند به توجیه و تأویل آن روی آورند، چنین می‌گوید:

چون پیامبر ﷺ دارای مقام عصمت است، محال است که چیزی را از روی عمد یا سهو به قرآن اضافه کند و به همین علت نمی‌توان آیات غرائیق را بر ظاهرشان حمل کرد. از این‌رو:

- برخی علما گفته‌اند پیامبر ﷺ این عبارات را زمانی که خواب سبکی (چرت) بر او غلبه یافته بود، ناخواسته بر زبان جاری کرد. اما چون به خود آمد، خدای متعال آیات خود را استحکام بخشید. اما

همان‌طور که قاضی عیاض گفته است: چنین چیزی در حق پیامبر ﷺ جایز نیست؛ زیرا شیطان حتی در عالم خواب هم بر پیامبر ﷺ دسترسی ندارد.

– برخی گفته‌اند شیطان در بیداری پیامبر ﷺ را مجبور ساخت سخن یاد شده را بر زبان جاری کند. اما این ادعا نیز همان‌طور که ابن عربی (مالکی) یادآور شده، باطل است؛ زیرا خدای متعال از قول شیطان فرموده است که بر انسان هیچ سلطه‌ای ندارد: ﴿مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ﴾ (ابراهیم ۲۲).

– برخی گفته‌اند پیامبر ﷺ این عبارات را از روی فراموشی بر زبان جاری ساخت. این توجیه نیز مردود است.

– برخی گفته‌اند این عبارات را پیامبر ﷺ به منظور توبیخ کفار بیان فرمود؛ به‌ویژه که در آن زمان، گفتن سخن معمولی بین نماز جایز بود.

– برخی گفته‌اند چون پیامبر ﷺ آیه شریفه: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ سَمِعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛ «گوش به این قرآن فراندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید. شاید پیروز شوید». (فصلت: ۲۶)

– برخی این عمل را به شیطان نسبت داده‌اند؛ زیرا در واقع شیطان

مشرکان را به چنین کاری تشویق کرد. برخی نیز گفته‌اند مراد از شیطان، انسان‌های شیطان صفت‌اند.

– برخی گفته‌اند منظور از غرائق، ملائکه‌اند؛ زیرا کفار معتقد بودند که ملائکه، دختران خدای متعال می‌باشند و به همین علت آنان را می‌پرستیدند.

– برخی گفته‌اند چون پیامبر اکرم ﷺ به تلاوت قرآن مشغول می‌شد، شیطان کمین می‌کرد و در انتظار فرصت بود؛ تا اینکه در یکی از مکث‌های حضرت ﷺ از فرصت استفاده کرد و این عبارات را بین تلاوت پیامبر ﷺ وارد کرد و با همان نغمه و آهنگ حضرت، آنها را خواند؛ به طوری که افراد نزدیک حضرت این عبارات را شنیدند و پنداشتند که پیامبر ﷺ بر زبان مبارک جاری ساخته است. از این رو آنها را بین مردم رواج دادند. البته این توجیه، بهترین آنهاست و مؤید آن، تفسیر ابن عباس از واژه «تمنی» به «تلاوت» است که در آیه شریفه: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَّتْ أَلْفَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (حج: ۵۲) ^۱ آمده است. ^۲

۱. «هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم؛ مگر اینکه هرگاه آرزو می‌کرد او طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می‌ریخت، شیطان القائاتی در آن می‌کرد. اما خداوند، القائات شیطان را از میان می‌برد. سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید و خداوند علیم و حکیم است.»

علت اینکه برخلاف سیاق نوشتار، سخن ابن حجر را مبسوط آوردیم، این است که حساسیت فوق العاده علمای اهل سنت را در حفظ قداست و مقام عصمت پیامبر اکرم ﷺ از سهو و نسیان و... نشان دهیم؛ به طوری که آنان بر خلاف ابن تیمیه و وهابیان، به هیچ وجه حاضر نیستند کوچک ترین خدشه‌ای به ساحت مقدس آن حضرت وارد شود.

۲. عصمت از گناهان

الف) اجماع مسلمانان بر عصمت پیامبران ﷺ

همه مسلمانان - جز گروهی اندک که به آنها اعتنایی نیست - بر این مطلب اتفاق نظر دارند که پیامبران ﷺ، بعد از نبوت، از ارتکاب گناهان صغیره و کبیره معصوم‌اند و درباره قبل از نبوت نیز بیشتر مسلمانان به عصمت پیامبران از گناهان صغیره و کبیره معتقدند؛ هر چند عده‌ای از اهل سنت ارتکاب گناه صغیره را جایز می‌دانند.^۱

ب) ابن تیمیه، منکر عصمت پیامبران ﷺ

اما ابن تیمیه بر خلاف باور سایر مسلمانان سعی دارد پیامبران از جمله پیامبر اکرم ﷺ را به گونه‌ای نشان دهد که گویا بین آنان و سایر مردم در ارتکاب گناه (کبیره یا صغیره، قبل از نبوت یا بعد آن) تفاوتی نیست. به زعم او همان‌گونه که سایر مردم به راحتی مرتکب گناه می‌شوند، پیامبران هم - نعوذ بالله - چنین‌اند و تنها تفاوت آنان با دیگران

۱. ابن تیمیه فکراً و منهجاً، ص ۱۸۰.

در این است که اولاً: پیامبران اصرار بر گناه ندارند و ثانیاً: توبه کردن آنان از گناه بر خلاف سایر مردم فوری است؛ چنان که می‌نویسد: «وَ الْأَنْبِيَاءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ سَلَامُهُمْ كَانُوا لَا يُؤَخَّرُونَ التَّوْبَةَ؛ بَلْ يَسَارِعُونَ إِلَيْهَا، وَ يَسَابِقُونَ إِلَيْهَا، لَا يُؤَخَّرُونَ وَ لَا يَصْرُونَ عَلَى الذَّنْبِ بَلْ هُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ ذَلِكَ»^۱.

همچنین وی ادعا می‌کند که اگر یکی از پیامبران عليه السلام توبه از گناه را اندکی به تأخیر اندازد، خداوند او را به سرعت مجازات می‌کند؛ چنان‌که ابتلای حضرت یونس عليه السلام و زندانی شدنش در شکم ماهی را نتیجه ارتکاب گناه و تأخیر او در توبه می‌پندارد و می‌نویسد: «وَمَنْ أَخَّرَ ذَلِكَ رَمَنًا قَلِيلًا كَفَّرَ اللَّهُ ذَلِكَ بِمَا يَتَّبِعُهُ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِذِي التُّونِ»^۲.

ابن تیمیه در برابر دانشمندانی که با دلایل نقلی و عقلی بی‌شمار عصمت انبیا عليهم السلام را ثابت می‌کنند، به شدت واکنش نشان می‌دهد. وی دفاع‌کنندگان از عصمت پیامبران را به جریان‌های جهمیه و باطنیه منتسب می‌کند و نتیجه دفاع از عصمت انبیا عليهم السلام را کفر به انبیا و تحریف قرآن می‌شمارد و می‌گوید: «بِمِثْلِ تَأْوِيلَاتِ الْجُهْمِيَّةِ وَالْقَدْرِيَّةِ وَالذَّهْرِيَّةِ... وَالْقَرَامِطَةِ الْبَاطِنِيَّةِ... وَأَمَّا مِنْ بَابِ تَحْرِيفِ الْكَلِمِ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَهَوِّلَاءِ يَرِيدُ الْإِيْمَانَ بِهِمْ فَيَقَعُ فِي الْكُفْرِ بِهِمْ»^۳.

او برای اینکه پندار باطل خود را بر کرسی قبول بنشاند، نقص بودن گناه را به کلی منکر می‌شود. وی در این باره می‌گوید: «دفاع‌کنندگان از

۱. الفتاوى الكبرى، لابن تیمیه، ج ۵، ص ۲۶۹.

۲. همان.

۳. همان، صص ۲۵۹ و ۲۶۰.

عصمت پیامبران پنداشته‌اند که گناهان برای انسان، نقص است؛ هر چند از آنها توبه کند: «فَإِنَّ هَؤُلَاءِ تَوَهَّمُوا أَنَّ الذُّنُوبَ تَكُونُ نَقْصًا وَإِنْ تَابَ التَّائِبُ مِنْهَا»؛^۱ درحالی که ذره‌ای از کیفر گناهکاران متوجه توبه‌کنندگان نیست: «فَإِنَّ الذَّمَّ وَالْعِقَابَ الَّذِي يَلْحَقُ أَهْلَ الذُّنُوبِ لَا يَلْحَقُ التَّائِبَ مِنْهُ شَيْءٌ أَصْلًا».^۲

ج) رد ادعای ابن تیمیه

اما در این پندار ابن تیمیه که گنهکار توبه‌کننده از گناه را هیچ نقص و پی‌آمدی نیست، جای نظر و تأمل است؛ زیرا از ظاهر آیه شریفه: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنَّا سِيٍّ وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (طه: ۱۱۵) استفاده می‌شود که این‌گونه نیست که پی‌آمدهای نافرمانی انسان، کاملاً از او برداشته شود؛ زیرا خدای متعال، حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را به سبب استفاده از میوه ممنوعه سرزنش می‌کند و می‌فرماید: «ما او را دارای عزمی استوار نیافتیم»؛ هر چند به اعتقاد برخی، نهی از خوردن میوه ممنوعه^۳، ارشادی است؛ نه تحریمی و به اعتقاد برخی دیگر نیز حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تنها مرتکب ترک اولی شد و نه بیشتر و بلافاصله هم توبه کرد، ولی چون خدای متعال از بندگان ویژه خود، انتظار ترک اولی را هم ندارد، آنان را سرزنش می‌کند.^۴

همچنین سرزنش خداوند از حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ، درحالی که آن

۱. الفتاوی الکبری، لابن تیمیه، ج ۵، ص ۲۶۹.

۲. همان.

۳. رک: بقره: ۳۵ و اعراف: ۱۹.

۴. رک: تفسیر نمونه، ج ۶، صص ۱۲۳ - ۱۲۵ و ج ۱۳، ص ۳۱۸.

حضرت نیز بلافاصله توبه کرده است، از این قبیل است؛ چنان‌که خدا می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾ (قلم: ۴۸)

و همانند صاحب ماهی [یونس] مباش [که در تقاضای مجازات قوش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد]؛ در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند.

در ضمن، چنین نیست که به صرف پشیمانی قلبی از هر گناهی، دیگر هیچ پی‌آمدی متوجه آن نباشد؛ زیرا برخی از گناهان، تجاوز به حقوق دیگران است که شرط تحقق توبه، جلب رضایت صاحبان حقوق است و برخی از گناهان، درک لذت‌های حرام است که جبران آن، چشیدن دردهای متناسب با آن گناه است.

به بیان دیگر، مجازات خدای متعال، از قبیل کیفرهای قراردادی در جوامع بشری نیست، بلکه مثل گناه در معارف دینی، مثل آتشی است که انسان آن را به جان خود می‌افکند یا مثل سمی است که به کام خود می‌ریزد؛ چنان‌که آیه شریفه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾^۱، گویای این حقیقت است.

در صحیح بخاری نیز آمده است که با ارتکاب برخی از گناهان، روح ایمان از شخص مؤمن خارج می‌شود:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا

۱. «آنان که مال یتیمان را به ستمگری می‌خورند، در حقیقت در شکم خود آتش جهنم فرو می‌برند و به زودی به دوزخ در آتش فروزان خواهند افتاد» (نساء: ۱۰).

يُرْزِي الْعَبْدُ حِينَ يُرْزَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَسْرِقُ حِينَ يَسْرَقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَشْرَبُ حِينَ يَشْرَبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَقْتُلُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» قَالَ عِكْرِمَةُ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: كَيْفَ يَنْزِعُ الْإِيمَانَ مِنْهُ؟ قَالَ: «هَكَذَا، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، ثُمَّ أَخْرَجَهَا، فَإِنْ تَابَ عَادَ إِلَيْهِ هَكَذَا، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ»^۱.

مؤمنی که مرتکب عمل منافی عفت شود یا دست به سرقت بزند یا شرب خمر کند یا کسی را بکشد، در حین ارتکاب عمل، مؤمن نیست. «عکرمه» از ابن عباس پرسید: «چگونه روح ایمان از او مفارقت می‌کند؟!». ابن عباس درحالی که انگشتان دو دست خود را در هم شبکه کرده بود، آنها را از هم گشود و گفت: «این‌چنین مفارقت می‌کند». آن‌گاه دوباره انگشتان دو دست خود را در هم شبکه کرد و گفت: و اگر توبه کند، روح ایمان این‌گونه برمی‌گردد».

بنابراین با توجه به این‌گونه از آیات و روایات که تعدادشان فراوان است، سؤال از پیروان ابن تیمیه این است که آیا می‌توان درباره پیامبران عليهم السلام که بندگان برگزیده خدای متعال بوده و برای هدایت بشر فرستاده شده‌اند چنین تصویری داشت که آنان نیز همانند سایر مردم - نعوذ بالله - مرتکب گناه می‌شوند؛ با این تفاوت که بر خلاف دیگران، فوری توبه می‌کنند.

آیا می‌توان تصور کرد که پیامبران نیز مرتکب گناه می‌شوند اما تنها

تفاوتشان با دیگران در این است که بر گناه اصرار ندارند؟! آیا می‌توان پذیرفت کسی که بر اثر ارتکاب معصیت آسیب‌هایی به فطرت پاک و الهی خود وارد کرده است - هرچند توبه کرده باشد - با کسی که اصلاً در عمر خود مرتکب گناه نشده و فطرت و روح خود را از هر پلشتی و آلودگی پاک نگه داشته، یکسان است؟!

د) ادعای برتری گنهکاران توبه‌کننده، بر پیامبران معصوم ﷺ

جالب این است که ابن تیمیه پا را از این یکسان‌انگاری نیز فراتر گذاشته و نه تنها بین گنهکار توبه‌کننده و منزّه از هر گناه، تفاوتی قائل نشده است، بلکه گنهکاران و حتی کافران تائب را بر آنان که لحظه‌ای به خدای متعال نه کفر ورزیده و نه گناهی مرتکب شده‌اند، یعنی معصومان، ترجیح داده و گفته است: «وَالتَّائِبُ مِنَ الْكُفْرِ وَالدُّنُوبِ قَدْ يَكُونُ أَفْضَلَ مِنْ لَمْ يَقَعْ فِي الْكُفْرِ وَالدُّنُوبِ»؛ «گاهی توبه‌کننده از کفر و گناه، افضل از کسی است که در کفر و گناه واقع نشده است!». وی حتی به این هم اکتفا نکرده و حکمی عجیب نیز صادر کرده است:

وَإِذَا كَانَ قَدْ يَكُونُ أَفْضَلَ، فَأَلْأَفْضَلُ أَحَقُّ بِالتَّوْبَةِ مِنْ لَيْسَ مِثْلَهُ فِي الْفَضِيلَةِ.^۱

و چون گاهی کافر و گنهکار تائب، افضل از معصوم است، به حکم

این افضلیت، به مقام نبوت نیز سزاوارتر است!

ابن تیمیه در ادامه، برای اثبات پندار نادرست خود، ساحت پاک

برخی از پیامبران الهی از قبیل حضرت داوود عليه السلام را نیز به گناه متهم کرده

و درباره آن حضرت چنین ابراز داشته است: «كَمَا قَالَ بَعْضُ السَّلَفِ: كَانَ دَاوُدَ بَعْدَ التَّوْبَةِ أَحْسَنَ مِنْهُ حَالًا قَبْلَ الْخَطِيئَةِ، وَلَوْ كَانَتْ التَّوْبَةُ مِنَ الْكُفْرِ وَالْكَبَائِرِ»^۱

او به جسارت خود افزوده و حتی درباره ساحت مقدس پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز چنین پندارهایی را به قلم آورده و گفته است: «لَوْ لَمْ تَكُنِ التَّوْبَةُ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ لَمَا ابْتَلَى بِالذَّنْبِ أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَيْهِ»؛ «اگر توبه محبوب‌ترین چیزها نزد خدا نبود، هیچ‌گاه گرامی‌ترین بنده خود را به گناه مبتلا نمی‌کرد»^۲.

منظور ابن تیمیه از این سخن، اشاره به این آیه شریفه است: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ (فتح: ۲). او کلمه «ذنب» در آیه شریفه را به معنای گناه فرض کرده و پیامبر اکرم ﷺ را - نعوذ بالله - گنهکار پنداشته است؛ درحالی‌که اندیشمندان اسلامی به تفصیل در تبیین و تفسیر آیه، سخن گفته و بیان کرده‌اند که ذنب در آیه یاد شده، به معنای گناه نیست. بلکه با توجه به شواهد و قرائن درونی و بیرونی آیه و با توجه به معنای لغوی ذنب، منظور معنای دیگری است که در اینجا به آن اشاره می‌شود.

ه) دفع شبهه از ساحت پیامبر اکرم ﷺ

برای روشن شدن معنای آیه و زدودن شبهه ابن تیمیه درباره ساحت مقدس پیامبر خاتم ﷺ، لازم است چند نکته یادآوری شود:

یک: اگرچه بعضی از کتب لغت، کلمه ذنب را به معنای اثم، جرم و

۱. مجموع فتاوی، ج ۱۵، ص ۵۴.

۲. منهج السنه، ج ۶، ص ۲۱۰.

معصیت معنا کرده‌اند،^۱ اما بعضی کتب سابق از آنها، سه معنای اصلی برای واژه ذنب بیان کرده‌اند: جرم، مؤخر (آنچه در آخر، قرار می‌گیرد) و نصیب و بهره.^۲ بلکه بعضی مطلقاً گفته‌اند ذنب، هر عملی است که موجب سرزنش شود یا هر پی‌آمد ناخوشایندی است که بر فعل ناپسند انسان مترتب می‌شود؛ زیرا ریشه این کلمه به معنای اتباع و پیروی است.^۳

از این رو می‌توان گفت معنای حقیقی ذنب، گسترده‌تر از جرم و معصیت است. بلکه ذنب، عبارت است از هر عملی که آثار بدی را به دنبال خود داشته باشد.^۴ شاهد آن نیز آیه شریفه: ﴿وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونُ﴾ (شعراء: ۱۴) است؛ زیرا در این آیه، حضرت موسی علیه السلام از کشتن دشمنی از آل فرعون، به ذنب تعبیر فرموده است؛ در حالی که بدیهی است اقدام یاد شده، گناه شرعی و اصطلاحی نیست، بلکه آنچه حضرت انجام داد، واکنشی به تعرض دشمن بود که پی‌آمد اجتماعی‌اش، آن بود که فرعونیان، حضرت موسی علیه السلام را تحت تعقیب قرار دادند. به همین دلیل نیز خدای متعال، آن حضرت علیه السلام را اطمینان می‌دهد که نگران پی‌آمد یاد شده نباشد و بدون اتلاف وقت، برای انجام‌دادن مأموریت خود حرکت کند؛ چنان‌که ادامه آیات یاد شده، به وضوح این مطلب را ثابت می‌کند؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:

۱. رک: لسان العرب، ج ۱، ص ۳۸۹؛ القاموس، ج ۱، ص ۸۵؛ تاج العروس، ج ۲، ص ۴۳۶.

۲. معجم مقانیس اللغة، ج ۲، ص ۳۶۱.

۳. الفروق اللغویه، ص ۲۳۳.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۵۴؛ ابن تیمیّه، فکراً و منهجاً، ص ۱۸۰.

﴿قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا يَا تَيْتَانَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ﴾ (شعراء: ۱۵)

فرمود: «چنین نیست، [آنان کاری نمی‌توانند انجام دهند]! شما هر دو با آیات ما [برای هدایتشان] بروید. ما با شمایم و [سخنانتان را] می‌شنویم!

دو: از سویی لام در کلمه «لیغفر»، به طوری که از ظاهر عبارت برمی‌آید، لام تعلیل است و از سوی دیگر غرض از «فتح مبین» در آیه «آمزش گناهان گذشته و آینده» است؛ درحالی‌که هیچ رابطه‌ای بین فتح با آمزش گناهان وجود ندارد. این اشکال، خود بهترین شاهد است که مراد از کلمه ذنب در آیه شریفه، گناه به معنای مخالفت با تکلیف مولوی پروردگار نیست. همچنین مراد از مغفرت نیز به معنای صرف‌نظر کردن از عذاب در مقابل مخالفت تکلیف شرعی نیست.^۱

سه: اگر منظور از ذنب، چنان‌که ابن تیمیه و امثال او می‌پندارند، معصیت شرعی باشد، لازمه‌اش این است که پیامبر اکرم ﷺ از زمانی که به پیامبری مبعوث شده است، بلکه از اول تکلیف تا زمان نزول آیه که زمان فتح مکه یا صلح حدیبیه است - نعوذ بالله - گناهی داشته که هنوز بخشوده نشده است و اکنون پس از ده‌ها سال، خداوند آنها را بخشیده است!

آیا خدای متعال کسی را که بار گناهان گذشته (قبل از هجرت) و آینده (بعد از هجرت) هنوز بر دوش اوست، پیامبر جهانیان قرار می‌دهد؟! آیا کسی که بار گناهی بر دوش دارد، می‌تواند دیگران را از

انجام دادن گناه بر حذر دارد؟! آیا درباره پیامبر خاتم ﷺ که افضل پیامبران است، چنین تصویری ممکن است؟!۱

عجیب این است که ابن تیمیه برای برخی از پیامبران که حتی از پیامبران اولوالعزم نیز به شمار نمی‌روند، از قبیل حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ، قائل به عصمت مطلقه است. اما متأسفانه برای پیامبر اکرم ﷺ که افضل همه پیامبران بلکه افضل همه مخلوقات عالم است، چنین مقامی قائل نیست!.

او درباره حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید که خدای متعال چون گناهی از او ذکر نکرده است، از این رو استغفاری نیز از آن حضرت بیان نشده است، بلکه درباره او فرموده است: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ «این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص شده ما بود» (یوسف: ۲۴).^۱

ابن تیمیه دلیل عصمت مطلقه حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ از گناهان را اخلاص آن حضرت می‌داند و آن را براساس قاعده‌ای کلی چنین بیان می‌کند:

خدای متعال، مُخْلَصِينَ را از ارتکاب هر عمل سوء و فحشا حفظ کرده است. حضرت یوسف نیز از مُخْلَصِينَ است، از این رو خداوند او را از سوء و فحشا حفظ کرده است: «فَإِنَّ اللَّهَ ذَكَرَ أَنَّهُ عَصَمَهُ بِإِخْلَاصِهِ الدِّينَ لِلَّهِ، وَالْمُخْلَصُونَ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنْهُمْ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ وَيُؤْتِيهِمْ مِمَّا يَشَاءُونَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». ^۲

۱. مجموع فتاوی، ج ۱۰، ص ۲۹۶.

۲. جامع الرسائل، ج ۲، ص ۲۶۳.

اما ابن تیمیه این نکته را معلوم نمی‌کند که اگر مُخْلِصین از جانب خدای متعال دارای مقام عصمت‌اند - که البته چنین است - و حضرت یوسف علیه السلام نیز از مخلصین است، - که در این حقیقت نیز تردیدی نیست - پس چگونه می‌شود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که افضل همه پیامبران است، از مُخْلِصین نباشد؟! یا اگر از مخلصین است، چگونه می‌شود بر خلاف قاعده کلیه‌ای که خود او - به درستی - از آیه استنباط نموده است - نعوذ بالله - نزد خدای متعال گنهکار شمرده شود؟!

نتیجه: با توجه به نکات سه‌گانه یاد شده، منظور از گناه پیامبر صلی الله علیه و آله در آیه ۲ سوره فتح، گناه آن حضرت در نگاه مشرکان است؛ نه گناه شرعی؛ زیرا با توجه به سه نکته یاد شده و همچنین ضمیمه شدن مقام عصمت انبیا علیهم السلام که با ادله عقلی و نقلی فراوان در جای خود ثابت شده است، راهی باقی نمی‌ماند؛ جز اینکه ذنب و مغفرت در آیه مورد بحث، به معنای اعم آن، یعنی مطلق پی‌آمدها باشد؛ نه معصیت خدای متعال؛ چنان‌که معنای ذنب در آیه ۱۶ سوره شعراء نیز چنین است.

بنابراین منظور از ذنبی که خدای متعال در آیه شریفه، وعده مغفرت آن را به پیامبر گرامی خود داده است، پی‌آمدهای مبارزه آن حضرت با بت‌پرستان مکه و قریش قبل از هجرت و بعد از آن است؛ زیرا سران لجوج و مشرک قریش، به سبب استقبال گسترده مردم به دین اسلام و به دنبال آن جنگ‌های خونینی که برای مقابله با اسلام‌گرایی توده مردم به راه انداختند، خسارات مادی و معنوی فراوانی را متحمل شدند.

از آنجاکه آنان همه این خسارت‌ها را از چشم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دیدند

و ایشان را مسبب اصلی وضع نابسامان خود می‌دانستند، سال‌ها لحظه‌شماری کردند تا در فرصتی مناسب، انتقام خود را از آن حضرت ﷺ بگیرند.

اما با فتح مکه و تثبیت پیروزی مسلمانان و نهادینه شدن حکومت پیامبر ﷺ، خداوند متعال به ایشان ﷺ وعده فرمود که دیگر سران مشرک مکه، توان رویارویی با تو را از دست داده‌اند و در برابر شوکت و قدرت معنوی تو سر تسلیم فرود می‌آورند. خداوند نیز گناهی را که تو در نظر آنان داشتی بر آنان می‌پوشاند، به طوری که از اهداف شوم خود درباره تو منصرف خواهند شد.^۱

سخنی از امام رضا علیه السلام نیز تأییدکننده این معناست؛ چنان‌که آن حضرت فرمود:

از نظر مشرکان مکه، کسی گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود؛ زیرا آنان در آن زمان ۳۶۰ بت می‌پرستیدند و چون پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به لا إله إلا الله دعوت کرد، این دعوت بر آنان گران آمد. پس وقتی که خداوند، شهر مکه را برای پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فتح کرد، به او فرمود: «ای محمد! ما تو را پیروزی دادیم؛ پیروزی آشکار؛ به این منظور که خداوند ذنب گذشته و آینده تو را بپوشاند؛ یعنی همان چیزی که از نظر اهل مکه گناه محسوب می‌شد.^۲

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۵۴؛ ابن تیمیه، فکراً و منهجاً، صص ۱۸۲ و ۱۸۳.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۲.

(و) افضلیت معصومان

اما در این ادعای شگفت ابن تیمیه که گنهکاران توبه کننده را از معصومان منزّه از هر رجس و پلیدی برتر شمرده و سزاوارتر از معصومان کامل، برای رسیدن به مقام پیامبری دانسته، جای تأمل است! تعجب است که ابن تیمیه صرف‌نظر از بدهات عقلی مسئله، چگونه آیات و روایات بیشماری را که در مدح فرشتگان و معصومان بیان شده، نادیده می‌گیرد. آیات و روایاتی^۱ که می‌گویند ملاک برگزیده شدن آنان به‌عنوان مدبرات امور و هادیان نفوس حائز بودن مقام کرامت و عصمت است؛ برای مثال خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۱۲۴)

و چون پروردگار ابراهیم، وی را با صحنه‌هایی بیازمود و او به طور کامل آن امتحانات را انجام داد، به وی گفت: «من تو را امام خواهم کرد». ابراهیم گفت: «از ذریه‌ام نیز کسانی را به امامت برسان». خداوند فرمود «عهد من به ستمگران نمی‌رسد».

طبق این آیه شریفه، حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آزمایشات دشوار که از همه آنها سربلند بیرون آمد، به مقام امامت رسید. آن‌گاه حضرت علیه السلام برای نسل خود نیز تقاضای این مقام را می‌کند. اما خداوند می‌فرماید: «رسیدن به مقام امامت، مختص کسانی است که ظالم نباشند».

۱. به منظور پرهیز از طولانی شدن بحث، از بیان احادیث در اینجا صرف‌نظر شده است.

بنابراین خدای متعال، رسیدن به مقام امامت را به عصمت مشروط فرموده است. توضیح اینکه: انسان‌ها به لحاظ رابطه با خدای متعال به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

۱. کسانی که از اول تا آخر عمر، با خدا قطع ارتباط کرده‌اند یا اگر به او ایمان داشته باشند، اهل گناه و فسق و فجورند؛

۲. کسانی که بخش اول عمرشان همانند گروه اول است. سپس توبه کرده و به سوی خداوند بازگشته‌اند؛

۳. گروهی که در بخش اول عمر، به خدای متعال ایمان دارند و از دستورهای او اطاعت می‌کنند. اما در بخش پایانی عمر، مرتد یا گنهکار می‌شوند؛

۴. افراد برجسته‌ای که از اول تا آخرین روز زندگی، از کمترین لغزشی در عقیده و عمل مصون‌اند.

از بین چهار گروه یاد شده، محال است حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام برای گروه اول و سوم تقاضای مقام امامت داشته باشد. پس تنها گروه دوم و چهارم، متعلق درخواست حضرت عَلَيْهِ السَّلَام باقی می‌ماند. اما خدای متعال از این دو گروه، تنها گروه چهارم را برای مقام امامت می‌پذیرد؛ یعنی آنانی که دارای مقام عصمت مطلقه‌اند.^۱ بنابراین چگونه ابن تیمیه ادعا می‌کند که گنهکار تائب نیز می‌تواند به مقام رسالت و امامت برسد و حتی شایسته‌تر از شخص معصوم باشد؟!.

۱. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۴.

خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يَوْفُونَ﴾

(سجده: ۲۴)

و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که چون صبور بودند و به آیه‌های ما یقین داشتند، به فرمان ما هدایت می‌کردند.

از سویی طبق این آیه شریفه، شرط رسیدن به مقام امامت، داشتن دو صفت صبر و یقین است و چون متعلق صبر در آیه، بیان نشده است، صبر در برابر هر آنچه را بنده در مقام بندگی به آن آزمایش می‌شود دربرمی‌گیرد؛^۱ یعنی هم صبر بر مصیبت و هم صبر بر طاعت و هم صبر بر معصیت: «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمِصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمُعْصِيَةِ».^۲ جالب این‌که این تیممه نیز اذعان می‌کند که صبر بر ادای واجبات، ترک محرمات، مصائب و مشکلات و پایداری در برابر هواهای نفسانی، به اتفاق نظر مسلمانان واجب است.^۳

از سوی دیگر از ظاهر آیه: ﴿وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۴؛ و آیه: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾^۵؛ استفاده می‌شود که رسیدن به مقام یقین بدون مشاهده

۱. ر.ک: میزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۱.

۳. أمراض القلب و شفاؤها، ص ۵۴.

۴. «و این چنین به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان می‌دهیم و برای اینکه از یقین‌کنندگان شود» (انعام: ۷۵)

۵. «نه، باز تأکید می‌کنم که اگر به علم یقین برسید. آن وقت دوزخ را خواهید دید». (تکواثر: ۵ و ۶).

ملکوت، امکان‌پذیر نیست؛ ملکوتی که باطن همین عالم است. از دیگر سو شرط مشاهده ملکوت عصمت از گناه، جهل و تردید است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ... كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْفُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (المطففين: ۱۴ - ۲۱)

نه، این حرف‌ها بهانه است. علت اصلی تکذیبشان این است که بر اثر اعمال زشتشان دل‌هایشان زنگار بسته است. نه، چنین کسانی با نیکان سرنوشت مشترکی ندارند. اینان آن روز از قرب پروردگارشان دورند... نه، نامه نیکان در علین است و تو چه دانی که علین چیست؟! کتابی است نوشته شده که مقربان شاهد آن‌اند.^۱ بنابراین طبق این دسته از آیات نیز رسیدن به مقام امامت و هدایت جامعه، مشروط به صبر و یقین در عالی‌ترین مراتب آن است. بدیهی است فاقد شرط، فاقد مشروط نیز خواهد بود. پس این ادعای ابن تیمیه که گنهکار تائب می‌تواند شایسته‌تر از انسان معصوم برای مقام رسالت و امامت باشد، با آیات یاد شده در تناقض آشکار است.

برای فرشتگان مقرب خداوند نیز در آیات و روایات، اوصافی مشابه آنچه درباره انسان کامل گذشت، آمده است؛ از قبیل اینکه: آنان بندگان مطیع خدای متعال‌اند: ﴿لَنْ يَسْتَنْكَفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (نساء: ۱۷۲)، موجوداتی شریف و باکرامت که

۱. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۳.

همواره اطراف عرش الهی به تسبیح و تقدیس پروردگار متعال مشغول‌اند: ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾ (زمر: ۷۵)، همانانی که برگزیده و انتخاب شده خداوند برای رسالت بودند: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ (حج: ۷۵)، هیچ‌گاه اهل سرپیچی از دستورهای الهی نیستند: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (تحریم: ۶) و برای هرکدام، نزد خدای متعال، مقام و موقعیت معلومی است که عبور از آن ممکن نیست: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴾ (صافات: ۱۶۴).

افزون بر این، خداوند از فرشته عظیم الشانی چون جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ با اوصافی اختصاصی‌تر نیز یاد می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ * ثُمَّ آمِينَ﴾ (تکویر: ۱۹ - ۲۱).

همانا قرآن، گفتار فرستاده بزرگوار خداست (جبرئیل امین)، فرشته‌ای ارجمند که نزد صاحب عرش مقامی دارد و فرمانش برای سایر فرشتگان مطاع است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود اوصافی چون کرامت، قدرت، منزلت، مطاع بودن و امانت، ویژگی‌هایی است که موجب شده است حضرت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ بین فرشتگان نزدیک‌ترین مقام را نزد خدای متعال داشته باشد.

بنابراین از این آیات نیز استفاده می‌شود که بر خلاف ادعای ابن تیمیه، آنچه موجب شده است برخی از ملائکه بر برخی دیگر برتری

داشته باشند^۱ و مأموریت‌های خاصی چون رسالت و تدبیر امور عالم را عهده‌دار شوند، تنها دارا بودن مقام کرامت و عصمت آنان است؛ نه چیز دیگر.^۲

نتیجه این که بر خلاف پندار ابن تیمیه، پیامبر اکرم ﷺ از والاترین مراتب عصمت به هنگام دریافت و ابلاغ وحی برخوردار است و تلاش وی برای واقعی نشان دادن افسانه غرائق، بی‌فایده است؛ چنان‌که به لحاظ گناهان نیز پیامبر اکرم ﷺ دارای کامل‌ترین مقام عصمت است و نادرستی برداشت ابن تیمیه از آیه ۲ سوره فتح، واضح است.

۱. هرچند تمام ملائکه دارای قرب و منزلت ویژه نزد خدای متعال‌اند، اما طبق آیات یاد شده، بین آنان تفاوت مرتبه وجود دارد.

۲. ممکن است گفته شود برای «ملائکه» بر خلاف انسان، زمینه گناه وجود ندارد. پس زمینه توبه از گناه نیز از آنان منتفی می‌شود. اما می‌توان پاسخ داد که اولاً: بحث در این است که خدای متعال، ملاک برتری و شایستگی اولیه و اصلی در انسان و ملائکه را کمالات ذاتی، از جمله مقام کرامت و عصمت آنان قرار داده است و مسئله توبه، ثانوی و برای بازگشت است؛ به این معنا که خداوند راضی نیست هیچ‌کس در هیچ شرایطی، مرتکب گناه شود؛ هرچند زمینه بازگشت او فراهم باشد و بلکه زمینه به مقام عالی‌تر رسیدن او - نسبت به قبل از گناه - وجود داشته باشد. ثانیاً: همان‌گونه که برخی بزرگان فرموده‌اند معلوم نیست همه فرشته‌ها از یک سنخ باشند. بلکه ممکن است فرشتگانی باشند در حد انسان یا جن که در عین داشتن روح مجرد یا حدی از تجرد، دارای بدن مادی باشند و از ملائکه الأرض محسوب شوند؛ زیرا نه دلیلی بر حصر فرشتگان اقامه شده است و نه سندی بر عصمت همه ملائکه، حتی فرشتگان زمینی که در حد انس یا جن فرض شده‌اند، همانند فطرس، در صورت اثبات داستان او. ثالثاً: عصمت ملائکه با اختیار، قدرت کامل و علم شهودی محض همراه است و هرگز نباید با موجوداتی که فاقد علم، اختیار و قدرت معتبر در تکلیف‌اند، مقایسه شوند.
رک: نسیم اندیشه دفتر دوم، ص ۶۰؛ تسنیم، ج ۱۵، ص ۴۹۳.

گفتار دوم: انکار علم پیامبر ﷺ

۱. نشناختن منافقان

الف) ادعای ابن تیمیه

وقتی علامه حلی رحمته الله علیه در بیان فضایل امیرمؤمنان علیه السلام، به این حدیث پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تمسک می‌کند:

حُدُوا بِحِجْرَةِ هَذَا الْأَنْزِعِ بِعَنِي عَلِيًّا فَإِنَّهُ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَهُوَ الْفَارُوقُ يَفْرُقُ
بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ»^۱

دامن علی را بگیرید؛ زیرا او صدیق اکبر و فاروقی است که حق و باطل را جدا می‌کند.

ابن تیمیه بلافاصله در پاسخ علامه و در رد حدیث یاد شده، می‌گوید:

اگر منظور حلی رحمته الله علیه این است که علی علیه السلام مؤمنان و منافقان را از یکدیگر تشخیص می‌داد، این کار از هیچ بشری حتی پیامبران نیز

ساخته نیست؛ زیرا خداوند درباره پیامبرش فرمود: ﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُتَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى التَّفَاقِقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّى نَعْلَمَهُمْ﴾.^۲ بنابراین وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله منافقان مدینه و اطراف

مدینه را نمی‌شناسد، پس دیگران چگونه می‌توانند بشناسند؟!^۳

۱. الامالی، للصدوق، ص ۲۱۷.

۲. توبه: ۱۰۱. «و از [امیان] اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما بنیدند، جمعی منافق اند و از اهل مدینه [نیز]، گروهی سخت به نفاق پایبندند. تو آنها را نمی‌شناسی. ولی ما آنها را می‌شناسیم».

۳. منهج السنه، ج ۴، ص ۲۹۰. «فَإِذَا كَانَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - لَا يَعْلَمُ عَيْنَ كُلِّ مُنَافِقٍ فِي مَدِينَتِهِ وَفِيهَا حَوْلَهَا، فَكَيْفَ يَعْلَمُ ذَلِكَ غَيْرُهُ؟».

وی افزون بر این، در موارد دیگر نیز این پندار باطل خود را تکرار می‌کند؛ از جمله در «جامع المسائل» گفته است: «هنگامی که تشخیص مؤمنان از منافقان برای بهترین پیامبر ﷺ ممکن نیست، به طریق اولی برای سایرین ممکن نخواهد بود».^۱ برخی از وهابیان معاصر نیز به پیروی از ابن تیمیه، سخن باطل یاد شده را تکرار کرده‌اند.^۲

ب) دلایل بطلان ادعای ابن تیمیه

این ادعای ابن تیمیه و وهابیان طرفدار او که با استناد به آیه ۱۰۱ سوره توبه، می‌گویند پیامبر ﷺ منافقان عصر خود را نمی‌شناخته است، باطل است. زیرا بر خلاف پندار ابن تیمیه و با استناد به آیات و روایات فراوان، پیامبر ﷺ نه تنها به اذن خدای متعال به گفتار و کردار منافقان مدینه و اطراف آن به‌طور کامل علم داشت، بلکه آنان را با نام و نشان نیز می‌شناخت. در اینجا نخست بعضی از آیات را که به صراحت، بر علم پیامبر ﷺ به اعمال، گفتار و اشخاص منافقان دلالت دارد بررسی و سپس به احادیثی در این زمینه اشاره می‌کنیم. اما قبل از آن لازم است درباره آیه‌ای که ابن تیمیه به آن تمسک کرده است توضیحی داده شود: خداوند می‌فرماید:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ التَّفَاقُ لَا تَعْلَمُهُمْ خُنُّ نَعْلَمُهُمْ﴾ (توبه: ۱۰۱)

۱. جامع المسائل، ج ۲، ص ۶۵؛ الرد علی الشاذلی، ص ۱۶.

۲. ر.ک: رسائل و فتاوی عبدالله بن ابی بظین، ص ۲۴۰؛ فتاوی الشبکه الاسلامیه (الشامله)، ج ۱،

ص ۳۲۲۸. فتاوی و استشارات موقع الاسلام الیوم، (الشامله)، ج ۱۳، ص ۴۶۶.

و از [میان] اعراب بادیه‌نشین که اطراف شمایند، جمعی منافق‌اند و از اهل مدینه [نیز]، گروهی سخت به نفاق پایبندند. تو آنها را نمی‌شناسی. ولی ما آنها را می‌شناسیم.

ابن تیمیه به استناد این آیه شریفه، علم پیامبر ﷺ به تمامی منافقان را به طور مطلق انکار می‌کند؛ درحالی‌که نه از این آیه و نه از سایر آیات قرآن، چنین مطلبی استفاده نمی‌شود. بلکه نهایت چیزی که بعضی مفسران از ظاهر این آیه برداشت کرده‌اند، این است که پیامبر ﷺ تا زمان نزول آیه شریفه، از نفاق برخی از منافقان آگاه نبود و این آگاهی نداشتن هم به این سبب بود که افراد یاد شده در پوشاندن نفاق خود بسیار مهارت داشتند.^۱

اما مسئله درباره سایر منافقان چنین نبود. بلکه به تصریح آیات قرآن، پیامبر اکرم ﷺ از همان آغاز رسالت، برخی از منافقان را از لحن گفتارشان: ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾^۲ و برخی را از نحوه نماز خواندنشان می‌شناخت: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا﴾^۳ چنان‌که برخی را نیز از سرپیچی آنان از دستوره‌ای حضرت ﷺ و حضورنیافتنشان در جنگ‌ها و غزوات می‌شناخت.

بنابراین تنها گروه یاد شده بود که به سبب شدت مکر و پنهان‌کاری‌شان از دید پیامبر - به حسب علم ظاهر - مخفی مانده بودند؛^۴

۱. لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص ۴۰۰.

۲. محمد: ۳۰.

۳. نساء: ۱۴۲.

۴. تفسیر الماتریدی (متوفای ۳۳۳ ه. ق.)، ج ۵، ص ۴۶۲.

در حالی که خدای متعال آنها را نیز پس از نزول آیه یاد شده، بسان سایر منافقان به پیامبر ﷺ شناساند.

طبری از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر ﷺ پس از نزول آیه یاد شده، در خطبه نماز جمعه منافقان مورد نظر را صدا زد و فرمود:

فقال: اخرج يا فلان فإنك منافق. اخرج يا فلان فإنك منافق. فاجرح من المسجد ناساً منهم.

شما و شما و شما... از مسجد بیرون روید؛ زیرا منافقید. به این ترتیب، تعدادی را از مسجد بیرون کرد.

گفته‌اند اتفاقاً در همین هنگام، عمر نیز به سمت مسجد می‌آمد. وقتی آنان را بیرون مسجد دید، از حیا خودش را از آنان پنهان کرد؛ چون پنداشت که نماز تمام شده و او به نماز نرسیده است و از اتفاقات داخل مسجد خبر نداشت. وقتی عمر وارد مسجد شد، یکی از مسلمانان فریاد زد: ای عمر! بشارت! خدای متعال منافقان را رسوا کرد و عذاب اول - که وعده داده شده بود - درباره آنان تحقق یافت.^۱ منظور او از عذاب اول، اشاره به وعده الهی است که در ادامه آیه یاد شده آمده است: ﴿سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾؛ «ما آنان را دو بار [در دنیا] عذاب می‌کنیم».

طبری افزون بر گزارش این جریان، از ابی‌مالک نیز روایت کرده است

۱. جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۱۴، صص ۴۴۱ و ۴۴۲؛ الکشف والبیان عن تفسیر القرآن، الثعلبی (متوفای ۴۲۷ ه. ق.)، ج ۵، ص ۸۷؛ التفسیر البسیط، الواحیدی (متوفای ۴۶۸ ه. ق.)، ج ۱۱، ص ۲۹.

که پیامبر ﷺ پیوسته در خطبه‌های نماز جریان نفاق را یادآوری می‌کرد و منافقان را شکنجه [روحی] می‌داد: «کان رسول الله ﷺ یخطب فی ذکر المنافقین، فیعذبهم بلسانه».^۱

گفتنی است که غیر از ابن عباس، انس بن مالک نیز جریان اخراج منافقان از مسجد را گزارش کرده است.^۲ چنان‌که افزون بر مفسران، بزرگان دیگری نیز از علمای اهل سنت این واقعه را حکایت کرده‌اند؛ مانند: طبرانی در المعجم الاوسط و نورالدین هیشمی در مجمع الزوائد.^۳

یک- آیات

۱- ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾ (محمد: ۳۰)

و اگر ما بخواهیم، آنها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی؛ هرچند [هم‌کنون نیز] می‌توانی آنها را از طرز سخن گفتنشان بشناسی و خداوند اعمال شما را می‌داند!

راغب در المفردات می‌نویسد: «کلمه «لحن» در آیه شریفه، به معنای سر بسته حرف زدن و به‌طور کنایی سخن گفتن است».^۴

بسیاری از مفسران اهل سنت از انس بن مالک نقل کرده‌اند که بعد از نزول این آیه شریفه، هیچ‌یک از منافقان برای پیامبر ﷺ ناشناخته نبودند.

۱. جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۱۴، ص ۴۴۲.

۲. مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

۳. المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۱۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۴.

۴. المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۳۹.

بلکه حضرت آنان را از طریق سیمایشان و از لحن سخن گفتنشان می‌شناخت: «مَا خَفِيَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ نُزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ شَيْءٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، كَانَ يَعْرِفُهُمْ بِسَيِّئَاتِهِمْ كَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، فِي مَعْنَاهُ وَمَقْصِدِهِ»^۱.

۲- خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَا تَصَلَّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (توبه: ۸۴)

هرگز بر مرده هیچ‌یک از آنان، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، [برای دعا و طلب آمرزش] نایست؛ چراکه آنها به خدا و رسولش کافر شدند و در حالی که فاسق بودند، از دنیا رفتند.

در این آیه شریفه، خدای متعال از پیامبر گرامی‌اش می‌خواهد که بر منافقانی که از دنیا می‌روند، نماز نخواند و بر سر قبر آنان نیز برای دعا حاضر نشود! حال سؤال این است اگر پیامبر ﷺ منافقان را با نام و نشان نمی‌شناخته، چگونه می‌توانست به این آیه عمل کند؟! و آیا در این صورت، تکلیف الهی به نماز نخواندن بر منافقان، فرمانی لغو نخواهد بود؟!

بر خلاف ادعای ابن تیمیه که شناخت منافقان را حتی از پیامبران نفی می‌کند، نه تنها پیامبر ﷺ بلکه به اذعان علمای اهل سنت، صحابه نیز

۱. لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۴، ص ۱۴۹؛ التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۹، ص ۹۷۰؛ معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی)، ج ۴، ص ۲۱۸؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۳۲۷؛ الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی)، ج ۱۶، ص ۲۵۲ و... .

منافقان را می‌شناختند. چنان‌که در ادامه به مواردی اشاره می‌شود.^۱
 ۳- خداوند در آیه‌ای دیگر به دو دستگی درباره منافقان اشاره می‌کند
 و می‌فرماید:

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فُتْنَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا﴾
 (نساء: ۸۸)

چرا درباره منافقان، دو دسته شده‌اید؟! [بعضی جنگ با آنها را
 ممنوع و بعضی، مجاز می‌دانید]؛ درحالی‌که خداوند به‌سبب
 اعمالشان، [افکار] آنها را کاملاً وارونه کرده است!
 چنان‌که ملاحظه می‌شود، از آیه شریفه به صراحت استفاده می‌شود که
 مسلمانان افراد منافق را می‌شناختند لکن در نحوه برخورد با آنان اختلاف‌نظر
 داشتند. از این‌رو در آیه بعد خدای متعال دستور اکید می‌دهد که مسلمانان از
 ارتباط دوستانه با آنان و هرگونه یاری گرفتن از آنها بپرهیزند: ﴿فَلَا تَتَّخِذُوا
 مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ... وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَّالِيَا وَلَا نَصِيرًا﴾ (نساء: ۸۹)

۱. گفتنی است نقل این جریان و استناد آن به تفسیر طبری، صحیح بخاری و صحیح مسلم، از باب الزام مخالف است و نظری به صحت و سقم آن نیست؛ زیرا منابع یاد شده از جمله منابعی است که افزون بر اهل سنت، ابن تیمیه و وهابیان نیز آن را قبول دارند؛ از سوی دیگر علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه، به صراحت، روایات نماز خواندن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر عبدالله بن ابی را مردود و متناقض می‌داند و در این‌باره می‌نویسد: «درباره استغفار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای عبدالله بن ابی و نماز خواندنش بر جنازه او، روایاتی بدون سند از طرق شیعه وارد شده است که عیاشی و قمی آنها را در تفسیر خود آورده‌اند و این روایات، علاوه بر تناقضی که دارند و با خودشان تعارض و تدافع دارند، آیات قرآنی نیز به‌طور روشن آنها را رد می‌کند»
 ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۶۶.

بدیهی است تا افراد منافق برای عموم مسلمانان شناخته شده نباشند، سرزنش خدای متعال از اختلاف‌نظر مسلمانان درباره آنها و دستور به قطع ارتباط با آنان، بی‌معناست.

۴- همچنین خداوند در آیه‌ای دیگر مسلمانان را از همنشینی با منافقان

نهی می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ (نساء: ۱۴۰)

و خداوند [این حکم را] در قرآن بر شما نازل کرد که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می‌کنند، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند؛ وگرنه، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، همگی منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند.

درباره شأن نزول آیه شریفه آمده است که احبار یهود، مجالسی در مدینه، ترتیب می‌دادند و آیات قرآن را مسخره می‌کردند. برخی از منافقان نیز در مجالس آنان شرکت می‌کردند: «وكان المنافقون يجلسون إليهم ويخوضون معهم في الاستهزاء بالقرآن». اینجا بود که خدای متعال، مؤمنان را از همراهی و شرکت در جلسات آنان نهی فرمود.^۱

بدیهی است چون مجالس یاد شده، با توجه به کوچکی شهر مدینه، مجالس شناخته‌شده‌ای بوده و شرکت‌کنندگان آن نیز افراد مشخصی بوده‌اند، برای مسلمانان، شناسایی منافقان کار آسانی بوده است.

۱. لباب التاویل فی معانی التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۸، فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۲۶۸.

افزون بر آیات یاد شده، آیات بسیار دیگری نیز در معرفی و سرزنش منافقان و چگونگی ارتباط با آنان نازل شده است.^۱

دو- احادیث

براساس احادیث نیز منافقان نه تنها برای پیامبر ﷺ بلکه برای صحابه، شناخته شده بودند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

اول - فئه باغیه (گروه طغیانگر)

روایت معروفی از پیامبر اکرم ﷺ درباره به شهادت رساندن «عمار بن یاسر» به دست گروه طغیانگر نقل شده است. در این روایت که در معتبرترین منابع روایی اهل سنت نیز آمده، شهادت عمار، معیار تشخیص حق از باطل معرفی شده است.

بخاری و مسلم از ابن عباس و او از ابوسعید خدری نقل کرده‌اند که وی گفته است:

ما برای ساخت مسجد به دور دست‌ها می‌رفتیم و خشت‌هایی که در آنجا بود را می‌آوردیم. لکن ما هر دفعه تنها یک خشت می‌آوردیم، ولی عمار دو خشت می‌آورد. پیامبر ﷺ چون او را در آن حال مشاهده کرد گرد و غبار از سر و روی او پاک کرده فرمود: «وَيْحَ عَمَّارٍ، تَقْتُلُهُ الْفَيْئَةُ الْبَاغِيَةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ»؛ «افسوس

۱. ر.ک: آل عمران: ۱۶۶ - ۱۶۸ و التوبه: ۷۴، ۸۴ و ۱۰۷ و نیز ر.ک: کتاب صفة النفاق و نعت

المنافقين، ابی‌نعیم الاصفهانی (متوفای ۴۳۰ ه.ق).

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۳۶.

به حال عمار! گروهی یاغی او را می‌کشند. با آنکه او آنان را به بهشت دعوت می‌کند. اما آنان او را به آتش فرا می‌خوانند.»

اهمیت حدیث عمار، از چند جهت است: یکی به لحاظ سند؛ زیرا این حدیث در منابع معتبر اهل سنت، از طرق متعدد آمده است؛ تا آنجا که حتی ابن تیمیه نیز مقابل آن، سر تسلیم فرو آورده است.^۱

جهت دیگر اهمیت، به لحاظ دلالت حدیث است؛ زیرا وقتی پیامبر ﷺ به عمار می‌فرماید گروه طغیانگر او را می‌کشد، پس حتماً خود آن حضرت ﷺ نیز افراد یاد شده را با نام و نشان می‌شناخته است.

نکته بعد، اهمیت قسمت پایانی حدیث است؛ زیرا از جمله پیامبر ﷺ که صریحاً می‌فرماید گروه یاد شده، دعوتشان به آتش جهنم است، فهمیده می‌شود که آن حضرت ﷺ گروه یاد شده را منحرف و اهل جهنم می‌دانسته است. بنابراین پیامبر ﷺ نه تنها از وضعیت فعلی افراد آگاهی داشته، بلکه وضعیت روحی و فکری ده‌ها سال بعد آنان را نیز دانسته و گزارش داده است!

همچنین از این فرمایش حضرت ﷺ، بی‌اثر بودن جوسازی معاویه، عمرو بن عاص و سایر رهبران گروه یاد شده علیه امیرمؤمنان علی رضی الله عنه نیز آشکار می‌شود؛ توضیح اینکه وقتی عمار در جنگ صفین به شهادت رسید، کسانی که تا آن زمان درباره حقانیت امام علی رضی الله عنه در تردید بودند، با یادآوری این حدیث، حقیقت بر آنان آشکار شد.

۱. در کتاب النبوات، ج ۱، ص ۵۶۷ گفته است: و فی صحیح مسلم و بعض نسخ بخاری: «أن

النبي ﷺ [قال] لعمار: تقتلك الفئة الباغية».

اما متأسفانه معاویه با شیطنت خاص خود سعی کرد امیرمؤمنان علی علیه السلام را قاتل عمار معرفی کند. او شایعه کرد که کشنده عمار، همان کسانی‌اند که او را به جنگ ما آورده‌اند؛^۱ درحالی‌که اگر چنین سخنی درست می‌بود، باید کافران، کشنده حضرت حمزه علیه السلام نباشند. بلکه قاتل ایشان - نعوذ بالله - پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که او را به جنگ با کفار آورده بود؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی علیه السلام همین پاسخ را به معاویه داد.^۲ افزون بر این، با دقت در قسمت پایانی حدیث «يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُوَنَهُ إِلَى النَّارِ»، مصداق نیز، آشکار می‌شود؛ زیرا اگر کسی به فرض در قسمت اول حدیث: «تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ» ابهام‌آفرینی کند و بگوید مصداق فتنه باغیه مشخص نیست، پیامبر صلی الله علیه و آله در قسمت پایانی، مصداق را مشخص کرده است؛ زیرا از سویی آن حضرت صلی الله علیه و آله کشنده عمار را کسانی معرفی فرموده که عمار آنان را به بهشت دعوت می‌کرده است و از سوی دیگر در کتب تاریخ افرادی که عمار آنان را در جنگ صفین موعظه کرد و از جنگ علیه حضرت علی علیه السلام برحذر داشت، کاملاً شناخته شده‌اند.^۳

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱: «فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: ... اَوْ نَحْنُ قَتَلْنَا عَمَارًا! اِنَّمَا قَتَلَ عَمَارًا مِنْ جَاءَ بِهٖ فَخَرَجَ

النَّاسَ مِنْ فِسَاطِطِهِمْ وَأَحْبَبْتَهُمْ يَقُولُونَ: اِنَّمَا قَتَلَ عَمَارًا مِنْ جَاءَ بِهٖ».

۲. التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۴۶.

۳. رک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۶۱: «فَقَالَ (عمار): يَا عَمْرُو، بِعْتِ

دِيْنَكَ بِمِصْرَ تَبًّا تَبًّا! طَلَمَّا بَعَيْتَ فِي الْاِسْلَامِ عَوْجًا وَقَالَ لِعَبِيْدِ اللهِ ابْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ: صَرَعَكَ

اللهُ! بِعْتَ دِيْنَكَ مِنْ عَدُوِّ الْاِسْلَامِ وَابْنِ عَدُوِّهِ و...».

دوم- واقعه عقبه

یکی دیگر از اتفاقات تأسف‌بار در عصر رسالت، توطئه ترور پیامبر اکرم ﷺ است که برخی از منافقان در صدد انجام آن بودند ولی با عنایت خدای متعال موفق نشدند. درباره این حادثه غمبار که به «واقعه عقبه» معروف است، روایاتی از پیامبر اکرم ﷺ حتی در منابع معتبر اهل سنت نیز آمده است؛ روایاتی که در بعضی از آنها حتی نام منافقان شرکت‌کننده در طرح ترور نیز به چشم می‌خورد. در اینجا برای آشنایی اجمالی با اصل واقعه، نخست خلاصه داستان را می‌آوریم، و سپس بعضی از احادیث مربوط به آن واقعه را بررسی می‌نماییم.

حلبی در کتاب «السیره»، ابن کثیر در «البدایة و النهایه»، احمد بن حنبل در «مسند»، هیشمی در «مجمع الزوائد»، شیخ صدوق در «الخصال»، ابن بطریق در «عمدة عیون»، سید بن طاووس در «سعد السعود» و دیگران از مورخان سنی و شیعه با مختصر اختلافی از حذیفه بن یمان و دیگران روایت کرده‌اند که گروهی از منافقان، توطئه کردند تا در مراجعت از جنگ تبوک، پیغمبر اسلام ﷺ را به قتل رسانند و به اصطلاح ترور کنند؛ به این ترتیب که در یکی از گردنه‌هایی که سر راه است، شتر آن حضرت را رم دهند تا رسول خدا ﷺ را به دره افکند.

در بسیاری از روایات است که آنها دوازده نفر بودند؛ هشت تن از قریش و چهار تن از مردم مدینه. به هر ترتیب، آنان تصمیم خود را برای این کار قطعی کردند. اما خدای تعالی به وسیله جبرئیل ع‌ی‌س جریان توطئه آنها را به اطلاع رسول خدا ﷺ رسانید و پیغمبر اسلام ﷺ چون به گردنه رسید، به لشکریان دستور داد هر که می‌خواهد از وسط بیابان عبور کند؛

چون بیابان وسیع است - ولی خود آن حضرت، مسیرش را از بالای دره قرار داد و عمار بن یاسر را مأمور کرد تا مهار شتر را از جلو بکشد و به حذیفه نیز دستور داد از پشت سر شتر بیاید.

شب‌هنگام بود و رسول خدا ﷺ تا بالای دره آمده بود. منافقانی که قبلاً خود را آماده کرده بودند تا نقشه خود را عملی سازند، جلوتر خود را به اطراف آن گردنه رساندند و برای آنکه شناخته نشوند، سر و صورت خود را با پارچه‌ای بسته بودند. همین که شتر به بالای گردنه رسید، چند تن از آنها از عقب، خود را به شتر پیغمبر رساندند. در این هنگام رسول خدا ﷺ به آنها نهیبی زد و به حذیفه فرمود: «با عصایی که در دست داری، به روی شترانشان بزن». حذیفه پیش رفت و عصای خود را به روی شتران آنها زد و آنان چون حدس زدند که پیغمبر خدا ﷺ از طریق وحی از توطئه آنها با خبر شده است، دچار وحشت و رعب شدند و درنگ را جایز ندانستند و گریختند.

چون حذیفه بازگشت، پیغمبر ﷺ از او پرسید: «آنها را شناختی؟». عرض کرد: «شترانشان را شناختم که یکی از آنها شتر فلانی و آن دیگر، شتر فلان کس بود. ولی خود آنها سر و صورتشان بسته بود و در تاریکی شب گریختند و من آنها را نشناختم!...». حذیفه عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا دستور نمی‌دهی گردن آنها را بزنند؟» فرمود: «خوش ندارم که مردم بگویند: محمد شمشیر میان اصحاب و یاران خود نهاده است»!^۱

۱. السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۲۰۲؛ البدایة و النهایه، ج ۵، ص ۲۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳۹،

ص ۲۱۰؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱، ص ۱۱۰؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۹۹؛ عمدة عیون،

ص ۳۴۱؛ سعد السعود، ص ۱۳۵.

این خلاصه‌ای از اصل ماجرا بود که بیان شد و اینک به بعضی از روایاتی که به این بحث مربوط می‌شود، اشاره می‌کنیم:

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود:

فِي أُمَّتِي اثْنَا عَشَرَ مُنَافِقًا لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، وَلَا يَجِدُونَ رِجْحَهَا، حَتَّى يَلِجَ الْجُمْلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ثَمَّ إِنِّي مِنْهُمْ تُكْفِيكُمُ الدُّبَيْلَةَ، سِرَاجٌ مِنْ نَارٍ يَظْهَرُ فِي أَكْتَافِهِمْ حَتَّى يَنْجُمَ فِي صُدُورِهِمْ.^۱

در امت من، دوازده منافق است که آنان هیچ گاه وارد بهشت نخواهند شد و بوی آن را استشمام نخواهند کرد؛ مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! «دبيله»،^۲ شر هشت نفر از آنان را از شما کفایت خواهد کرد...

طبرانی در «المعجم الكبير» از این افراد با عنوان «اسامی اصحاب

عقبه» یاد می‌کند و می‌نویسد:

زبير بن بكار می‌گوید اسامی اصحاب عقبه از این قرار است: «مُعَبُّ بْنُ قُشَيْرِ بْنِ مَلِیلٍ... وَدَيْعَةُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ عَمْرٍو،... جِدُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَبِيلٍ،... الْحَارِثُ بْنُ يَزِيدَ الطَّائِي،... أَوْسُ بْنُ قَيْظِي،... الْجَلَّاسُ بْنُ سُؤَيْدِ بْنِ الصَّامِتِ،... سَعْدُ بْنُ زُرَّارَةَ،... قَيْسُ بْنُ قَهْدٍ،... سُؤَيْدُ، دَاعِسُ،... قَيْسُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ سَهْلٍ، زَيْدُ بْنُ اللَّصِيْتِ،... وَسَلَامَةُ بْنُ الْحَمَامِ.»^۳

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۳؛ مسند احمد، ج ۳۱، ص ۱۸۱.

۲. الدبيله: شعله‌ای از آتش بود که در پشت آنها آشکار شد و از سینه آنها بیرون زد. پس با این وضعیت، مقابل دیدگان اصحاب، به هلاکت رسیدند و این‌گونه برای دیگران نیز یقین حاصل شد که آنها از منافقان بودند. ر.ک: شرح صحیح مسلم، جزء ۵۴، ص ۱۳.

۳. المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۶۶.

طبرانی در معجم کبیر، هریک از افراد یاد شده را که نام می‌برد، ویژگی‌های او، آیاتی که درباره او نازل شده و سخنان و فعالیت‌های نفاق‌افکنانه او را نیز یادآور شده است که ما برای رعایت اختصار از بیان آن صرف نظر کردیم.

سوم- بغض علی علیه السلام

چنان‌که گذشت روایات متعددی در متون روایی معتبر آمده است که نشان می‌دهد افزون بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، صحابه نیز منافقان را به‌خوبی می‌شناختند. بهترین معیار برای آنان در شناخت منافقان، کینه‌توزی افراد به امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که در اینجا به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

جابر بن عبدالله می‌گوید: «مَا كُنَّا نَعْرِفُ مُنَافِقِينَا مَعَشَرَ الْأَنْصَارِ إِلَّا بِبُغْضِهِمْ عَلِيًّا؛^۱ «ما گروه انصار، منافقان را جز از طریق بغض و کینه به علی علیه السلام نمی‌شناختیم». ابوسعید خدری نیز می‌گوید: «إِنْ كُنَّا لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعَشَرَ الْأَنْصَارِ بِبُغْضِهِمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ».^۲

در روایتی دیگر آمده است که ابوذر غفاری می‌گوید: «مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ إِلَّا... الْبُغْضِ لِعَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ».^۳ حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث، می‌نویسد: «این حدیث بنا بر شرط مسلم، صحیح است. ولی مسلم آن را روایت نکرده است». ابن عمر نیز می‌گوید: «مَا كُنَّا نَعْرِفُ

۱. فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۳۹؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۲۶۴.

۲. سنن ترمذی، ج ۶، ص ۷۸؛ الشریعه، ج ۴، ص ۲۰۵۶.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹.

الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - إِلَّا يُعْضِبُهُمْ عَلَيْهَا»^۱

قیس بن سعد می گوید: «سُئِلَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ... عَنْ حُدَيْفَةَ فَقَالَ:

«كَانَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِالْمُنَافِقِينَ»^۲.

از علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره ویژگی حذیفه بن یمانئ سؤال شد. حضرت عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فرمود: «او در شناخت منافقان عالم‌ترین مردم بود».

گفتنی است خود ابن تیمیه نیز در کتاب‌های «الایمان» و «مجموع

الفتاوی»، به تخصص حذیفه در مناقش‌شناسی اعتراف کرده است. او

می گوید:

مسلمانان بر منافقانی که شناخته شده بودند، نماز نمی خواندند. سیره

عمر نیز چنین بود که هرگاه کسی از دنیا می رفت، بر او نماز

نمی خواند تا نخست حذیفه بر او نماز بخواند؛ زیرا حذیفه، افراد

منافق را به طور کامل می شناخت!^۳

چهارم - مسجد ضرار

به گفته ابن نجار (م ۶۴۳ ه. ق)، و فاسی (م ۸۳۲ ه. ق)، مسجد ضرار

را منافقان در مقابله با مسجد قبا ساختند. منافقان در این مسجد، اجتماع

می کردند و به عیب‌جویی و تمسخر پیامبر اکرم ﷺ می پرداختند. تعداد

افراد یاد شده دوازده نفر ذکر شده است.^۴

۱. منهاج السنة النبویه، ج ۴، ص ۲۹۸.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۲۹.

۳. الایمان، ص ۱۶۹؛ مجموع فتاوی، ج ۷، ص ۲۱۳.

۴. الدرۃ الثمینة فی أخبار المدینة، ج ۱، ص ۱۲۹؛ شفاء الغرام، ج ۲، ص ۴۴۵.

طبری، نزول آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (توبه: ۱۰۷)^۱ را در همین رابطه دانسته و اسامی افراد یاد شده را چنین گفته است:

۱. خِدَامُ بْنُ خَالِدٍ؛ ۲. أَحَدُ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ؛ ۳. ثَعْلَبَةُ بْنُ حَاطِبٍ؛
۴. مُعْتَبُ بْنُ قُشَيْرٍ؛ ۵. أَبُو حَسِبَةَ بْنِ الْأَزْعَرِ؛ ۶. عِبَادُ بْنُ حَنِيفٍ؛ ۷. جَارِيَةُ
- ابْنِ عَامِرٍ؛ ۸. مُجَمِّعُ بْنُ جَارِيَةَ؛ ۹. زَيْدُ بْنُ جَارِيَةَ؛ ۱۰. نَبْتَلُ بْنُ الْحَارِثِ؛
۱۱. بَجَادُ بْنُ عُثْمَانَ؛ ۱۲. وَدِيعَةُ بْنُ ثَابِتٍ.^۲

شاهد و شهید بودن پیامبر ﷺ

آنچه تاکنون درباره منافقان و شناخته شده بودن آنان نزد پیامبر اکرم ﷺ بیان شد، بررسی آیات و روایات از زاویه درک عموم بود. اما اگر از منظری دقیق‌تر به این مسئله نگریسته شود، معلوم خواهد شد که درک گستره علم پیامبر ﷺ به عالم هستی، فوق ادراک بشر غیر معصوم است. ورود به این بحث، اگر چه مجالی وسیع‌تر از حجم این کتاب را می‌طلبد، اما به مناسبت، نخست بعضی از آیات و سپس فشرده‌ای از سخنان علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه را در این باره یادآور می‌شویم.

یکی از حقایق قرآنی که سزاوار ژرف‌اندیشی بیشتر است، مقام شهید و شاهد امت بودن پیامبران، به‌ویژه پیامبر اکرم ﷺ است. آیات بسیاری از

۱. «گروهی دیگر از آنها] کسانی‌اند که مسجدی ساختند برای زبان [به مسلمانان]، و [تقویت] کفر و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان و کمینگاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود».

۲. تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

قرآن کریم، به طور صریح، این حقیقت را بیان می‌کنند: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ، وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً﴾ (نساء: ۴۱)،^۱ ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً﴾ (نحل: ۸۴)،^۲ ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ﴾ (نحل: ۸۹)،^۳ ﴿وَوَضِعَ الْكِتَابَ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ﴾ (زمر: ۶۹)،^۴ ﴿وَكَنتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ﴾ (مائده: ۱۱۷)،^۵ ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً﴾ (نساء: ۱۵۹)،^۶ ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ (بقره: ۱۵۳)،^۷ ﴿وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً﴾ (نساء: ۶۹)،^۸ و ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (زخرف: ۸۶).^۹

۱. «حال آنها چگونه است؛ آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی [بر اعمالشان] می‌آوریم و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟».
۲. «[به خاطر بیاورید] روزی را که از هر امتی، گواهی بر آنان برمی‌انگیزیم».
۳. «[به یاد آورید] روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها برمی‌انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم».
۴. «و نامه‌های اعمال را پیش می‌نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می‌سازند».
۵. «و تا زمانی که میان آنها بودم، مراقب و گواهمشان بودم».
۶. «[حضرت مسیح] روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود».
۷. «و ما شما را این چنین امتی وسط قرار دادیم؛ تا شاهدان بر سایر مردم باشید و رسول بر شما شاهد باشد».
۸. «و کسانی که خدا و این پیامبر را اطاعت کنند، کسانی خواهند بود که همدم انبیا و صدیقان و شهدا و صالحان‌اند که خداوند انعامشان کرده است و چه نیکو رفیقانی».
۹. «و معبودهایی که به جای خدا عبادت می‌کنند، مالک شفاعت ایشان نیستند. تنها کسانی می‌توانند شفاعت کنند که به دین حق، شهادت داده، عالم به کرده‌های خلق بوده باشند».

افزون بر آیات پیش گفته که به طور مستقیم شاهد بودن پیامبر ﷺ بر امت را بیان می‌کند، آیات دیگری نیز بر این حقیقت دلالت دارند؛ مانند آیات: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ (اعراف: ۶)^۱، ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ (توبه: ۱۰۵)^۲، ﴿وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ (توبه: ۹۴)^۳، ﴿وَأَتَّبِعْكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾ (آل عمران: ۴۹)^۴.

در توضیح آیات یاد شده، چند نکته را یادآور می‌شویم:

نکته اول: این آیات، صراحت و تأکید دارند که پیامبر اکرم ﷺ به طور خاص و سایر پیامبران علیهم‌السلام و برخی از بندگان برگزیده به طور عام، از جانب خدای متعال، به مقام والای شهید و شاهد رسیده‌اند.

نکته دوم: مراد از شهید و شاهد در مطلق آیات، شاهدان حقایق اعمال‌اند؛ نه کسانی که در میدان‌های جنگ، به شرف شهادت می‌رسند؛ زیرا اطلاق شهید بر کسانی که در جنگ کشته می‌شوند، در قرآن کاربرد ندارد.^۵

نکته سوم: شهادت دادن پیامبران و شهدا در روز قیامت، به معنای

۱. «به یقین، [هم] از کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد [و هم] از پیامبران سؤال می‌کنیم».

۲. «و بگو: هرچه خواهید بکنید که به زودی کردارتان را خدا و فرستاده او و مؤمنان [گواهان اعمالتان در دنیا] می‌بینند».

۳. «خدا و رسولش، اعمال شما را می‌بینند».

۴. «و بدانچه در خانه‌هایتان می‌خورید و ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم».

۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۰۷.

خبر دادن از چیزی است که انسان به آن یقین داشته باشد؛ به بیان دیگر، شهادت آن‌گاه معنا پیدا می‌کند که انسان چیزی را با چشم یا گوش، حس و معاینه کرده باشد.^۱ از این رو گفته‌اند شهادت، اخص از علم است.^۲

بنابراین وقتی خدای متعال در آیات متعددی تأکید می‌فرماید که پیامبر اسلام ﷺ، دیگر پیامبران ﷺ و برخی از بندگان برگزیده بر اعمال امت شهادت می‌دهند، این شهادت دادن مستلزم آن است که آنان بر اعمال امت اشراف داشته باشند؛ وگرنه شهادت دادن بدون اشراف، بی‌معناست.

نکته چهارم: پرواضح است که حواس عادی و قوای متعلق به آن حواس، تنها می‌تواند شکل ظاهری اعمال را ببیند. از این رو شهادت ما از اعمال دیگران، تنها مربوط به ظاهر آن اعمال می‌شود؛ نه آنچه از حس ما غایب است؛ درحالی که حقایق و باطن اعمال و معانی نفسانی، از قبیل کفر و ایمان و فوز و خسران و هر آنچه از حس آدمی پنهان است، احوالی درونی است که حساب و جزای پروردگار براساس آن است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ يَؤْخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ﴾؛ «شما را به آنچه دل‌هایتان مرتکب شده، مؤاخذه می‌کند». (بقره: ۲۲۵)

پس احوال درونی انسان، چیزی نیست که هرکس بتواند آن را حتی درباره افراد معاصر خودش تشخیص داده و روز قیامت شهادت دهد؛

۱. الصحاح، ج ۲، صص ۴۹۴ و ۴۹۵.

۲. الفروق اللغویه، ص ۹۵.

چه رسد به اشخاص غایب؛ مگر کسی که خدا او را بر این گونه اسرار آگاه سازد که بی تردید چنین مقام کریمی، شأن همه امت نیست، بلکه کرامت خاصه‌ایست برای اولیای طاهرش.^۱

نکته پنجم: از برخی آیات یاد شده استفاده می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ نه تنها شهید بر امت، بلکه شهید همه شهدا نیز است؛ چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره: ۱۴۳)^۲ طبق این آیه، پیامبران و سایر شهدا، تنها شاهدان بر امت خود بوده‌اند. اما پیامبر اکرم ﷺ شاهد بر همه آنهاست.^۳

نکته ششم: درباره بحث جاری، یعنی شناخت پیامبر اکرم ﷺ از منافقان، دلالت آیه شریفه: ﴿وَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تَرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (توبه: ۹۴)،^۴ بر شاهد بودن

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲. «و ما شما را این چنین امتی وسط قرار دادیم؛ تا شاهدان بر سایر مردم باشید و رسول بر شما شاهد باشد».

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۷۹.

۴. «خدا و رسولش، اعمال شما را می‌بینند. سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می‌شوید و او شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌کند».

۵. گفتنی است در آیه ۱۰۵ سوره توبه نیز مضمون این آیه آمده است؛ با این تفاوت که در آنجا، شهید بودن مؤمنان نیز اضافه شده است، علامه طباطبایی رحمته الله علیه ذیل آیه یاد شده و ذیل آیه ۱۴۳ سوره بقره و ذیل آیه ۶۹ سوره نساء، به طور مستدل و مبسوط ثابت کرده است که منظور از مؤمنانی که شاهد اعمال اند اولیای خاص الهی‌اند؛ نه عموم مؤمنان. ر.ک: المیزان

فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۲۹۸ و ۳۲۱.

پیامبر ﷺ بر اعمال منافقان، صریح و واضح است؛ زیرا جمله: ﴿ثُمَّ تَرْدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ...﴾ (توبه: ۹۴)،^۱ دلالت می‌کند بر اینکه جمله: ﴿وَسِيرَىٰ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾، ناظر به قبل از بعث و قیامت و مربوط به دنیا است؛ چنان‌که از جمله: ﴿...فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾، این نکته فهمیده می‌شود که منافقان تنها در روز قیامت از حقیقت اعمال خود آگاه می‌شوند؛ آن هم با خبر دادن خدا به ایشان. اما قبل از آن، تنها ظاهر اعمال را می‌بینند.^۲

نکته هفتم: وقتی خدای متعال، علم منافقان را به حقایق اعمالشان، به روز قیامت منحصر فرمود و نیز فرمود که خدا و رسولش، قبل از روز قیامت و در همین دنیا، اعمال منافقان را می‌بینند، می‌فهمیم که منظور از آن، دیدن حقیقت اعمال منافقان است.^۳

بنابراین با استناد به صریح آیات بی‌شمار و روایات فراوان^۴ و بر خلاف پندار ابن تیمیه و پیروان او، پیامبر اکرم ﷺ منافقان را با تمام مشخصاتشان می‌شناخت و از حقایق اعمالشان آگاهی داشت. بلکه

۱. «آن‌گاه به سوی دانای غیب و شهادت بازمی‌گردید. پس شما را به آنچه می‌کردید، خبر می‌دهد.»

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۷۹.

۳. همان.

۴. گفتنی است روایات فراوانی در منابع شیعه، شاهد بودن پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام را بر امت، بیان کرده‌اند. اما در اینجا، به لحاظ رعایت اختصار، از بیان آنها خودداری کردیم. برای آگاهی بیشتر رک: اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجّه، باب عرض الأعمال علی النبی و الأئمّه، صص ۲۱۹ و ۲۲۰، أحادیث ۱ - ۴ و وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب جهاد النّفس، باب وجوب الحذر من عرض العمل علی الله و رسوله و الأئمّه، أحادیث ۱ - ۲۵.

اصحاب ایشان نیز منافقان را می‌شناختند؛ چنان‌که اعتراف خود ابن تیمیه به منافق‌شناس بودن حدیفه را ملاحظه کردیم.

۲. تردید در پاکدامنی همسر

الف) جریان افک

یکی از نسبت‌های ناروا، بلکه هتاکانه ابن تیمیه به پیامبر اکرم ﷺ تردید حضرت ﷺ در پاکدامنی همسر خود در داستان افک است.

جریان افک درباره یکی از اعضای خانواده پیامبر اکرم ﷺ است. اهل سنت آن را مربوط به عایشه ام‌المؤمنین می‌دانند. ولی در روایات شیعه، این حادثه درباره ماریه قبطیه، مادر ابراهیم آمده است. ماریه همان بانویی مکرمه‌ای است که «مقوقس» پادشاه مصر به عنوان هدیه برای رسول خدا ﷺ فرستاد.^۱

به اعتقاد علامه طباطبایی رحمته الله علیه احادیث مربوط به این واقعه، از هر دو طرف (شیعه و سنی) خالی از اشکال نیست. البته این نکته مسلم است که افک مورد بحث، مربوط به یکی از اعضای خانواده رسول خدا ﷺ بوده است؛ حال یا همسر یا کنیز ام ولد آن حضرت که البته علامه رحمته الله علیه از آیاتی که درباره این حادثه نازل شده، کنیز ام ولد را استنباط کرده است.^۲

مجموع آیات ۱۱ - ۲۰ سوره نور، در ارتباط با این حادثه نازل شده است. از این آیات برمی‌آید که چند نفر از صحابه، به یکی از اعضای

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۸۹؛ نورالثقلین، ج ۳، ص ۸۱.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۸۹.

خانواده رسول خدا ﷺ نسبت فحشا داده و آن را میان مردم منتشر کرده است. همچنین به دست می‌آید که بعضی از منافقان یا بیماردلان نیز در اشاعه این داستان، کمک کرده‌اند؛ چون اشاعه فحشا میان مؤمنان را دوست می‌داشته‌اند.

نکته دیگری که از آیات استفاده می‌شود این است که در این تهمت‌زنی، توطئه‌ای در کار بوده است تا با اشاعه این دروغ، قداست و نزاهت رسول خدا ﷺ را لکه‌دار سازند و او را میان مردم [به زعم خود] رسوا سازند. از این رو خداوند با نزول این آیات، از رسول خدا ﷺ دفاع کرده است.^۱

از آنجا که ورود تفصیلی به داستان افک، یعنی بررسی جزئیات واقعه، نقد دیدگاه‌ها، مشخص کردن فرد مورد اتهام، معلوم کردن اتهام‌زندگان و منافقان شایعه‌پرداز، پی‌آمدهای بعدی شایعه، واکنش رسول خدا ﷺ و...، خارج از موضوع بحث است، از این مباحث صرف‌نظر می‌کنیم و تنها روی موضوع اصلی، متمرکز می‌شویم.

ب) اشکالات احادیث افک

چنان‌که بیان شد اهل سنت - صرف‌نظر از درستی یا نادرستی - فرد مورد اتهام را عایشه ام‌المؤمنین دانسته و در این‌باره نیز احادیثی را در متون روایی خود آورده‌اند؛ از جمله این حدیث که در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز آمده است:

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، صص ۸۹ و ۹۰.

يَا عَائِشَةُ فَإِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكَ كَذًا وَكَذًا، فَإِنْ كُنْتُ بِرِيئَةً، فَسَيَرْتُكَ اللَّهُ وَإِنْ كُنْتُ
أَلَمْتُ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ، ثُمَّ تَابَ
تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ.^۱

ای عایشه! شایعاتی درباره تو به من رسیده است؛ اگر پیراسته باشی،
به زودی خدای متعال تو را تبرئه خواهد کرد. ولی اگر گناهی
مرتکب شده‌ای، از خدا آمرزش طلب و توبه کن؛ زیرا بنده وقتی به
گناه خود اعتراف کند و توبه نماید، خدای متعال رحمتش را به او
بازمی‌گرداند.

البته گفتنی است این‌گونه احادیث غالباً در همان متون روایی، باقی
مانده است و علمای اهل سنت نوعاً آن را مطرح نکرده‌اند شاید مهم‌ترین
علت آن، اشکالات متعددی است که به این‌گونه روایات وارد است.
علامه طباطبایی^۲ در تبیین و نقد بعضی از اشکالات وارد بر روایات
یاد شده، گفته است:

از خلال این روایات برمی‌آید که رسول خدا ﷺ درباره عایشه سوء
ظن پیدا کرده بود... و دلالت این روایات بر سوء ظن رسول خدا ﷺ
به عایشه قطعی است و حال آن که رسول خدا ﷺ اجلّ از این
سوء ظن است.^۲

ایشان در اثبات این مطالب که شأن رسول خدا ﷺ اجلّ از این است
که به فرد متهم (عایشه یا هر شخص دیگر) سوء ظن پیدا کند، به آیه:

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۷۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۲۹.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۰۱.

﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَبَرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ (نور: ۱۲)^۱ استدلال می‌کند و می‌نویسد: «این آیه، توییح کسانی است که وقتی داستان افک را شنیدند، آن را رد نکردند، و متهمان را اجل از چنین اتهامی ندانستند و نگفتند که این افترای آشکار است».^۲

در این صورت، وقتی حسن ظن به مؤمنان از لوازم ایمان باشد، رسول خدا ﷺ سزاوارتر به آن است. همچنین ایشان سزاوارتر از دیگران در اجتناب از سوء ظن است که خود یکی از گناهان است و مقام نبوت و عصمت الهی او با چنین گناهی نمی‌سازد.^۳

افزون بر این، قرآن کریم در آیات دیگر، به حسن ظن رسول خدا ﷺ درباره مؤمنان اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ﴾

(توبه: ۶۱)

از آنها، کسانی‌اند که پیامبر ﷺ را آزار می‌دهند و می‌گویند: «او آدم خوش‌باوری است!» بگو: «خوش‌باور بودن او به نفع شماست». از این گذشته، اگر بنا باشد گناهی چون زنا در خانواده پیغمبر نیز راه پیدا کند، مایه تنفر دل‌ها از ایشان می‌شود و دعوت ایشان لغو می‌گردد. بنابراین بر خدا لازم است که خاندان حضرت را از چنین

۱. «آیا سزاوار این نبود که شما مؤمنان، زن و مردتان، چون از منافقان چنین بهتان و دروغ‌هایی را شنیدید، حسن ظن‌تان درباره یکدیگر بیشتر شود و بگویید این دروغی است آشکار؟!»

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۹۱.

۳. همان، ص ۱۰۱.

گناهای حفظ فرماید. این دلیل عقلی، نه تنها عفت ظاهری، بلکه عفت واقعی زنان آن حضرت را نیز ثابت می‌کند. پس چگونه ممکن است با اینکه عقل همه ما، این معنا را درک می‌کند، رسول خدا ﷺ - نعوذ بالله - آن را درک نکرده و به همسر خود شک کرده باشد؟!^۱

ج) متهم شدن پیامبر ﷺ به سوء ظن

پی‌آمدهای یاد شده و همانند آن، موجب شده است که علمای اهل سنت، به این گونه احادیث بی‌اعتنا باشند و اهمیتی برای آنها قائل نباشند. با وجود این از ابن تیمیه و برخی از علمای وهابی تعجب است که این‌گونه احادیث را قبول کرده و آن را ارسال مسلمات گرفته‌اند و با استناد به آنها ساحت مقدس پیامبر اکرم ﷺ را به سوء ظن متهم نموده‌اند. بلکه بدتر از آن، ابن تیمیه به پیامبر اکرم ﷺ - نعوذ بالله - نسبت ظلم و افترا نیز داده است.

ابن تیمیه در چندین اثر خود، حدیث: «يَا عَائِشَةُ فَإِنَّهُ بَلَّغَنِي عَنْكَ كَذًا وَكَذًا... وَإِنْ كُنْتَ أَلَمْتِ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ» را آورده^۲ و در بعضی موارد، علاوه بر آن، مضمون حدیث را معتقد قطعی خود قرار داده و اعتقادات بعدی خود را بر همین مبنا آورده است؛ چنان‌که در «منهاج السنه» می‌گوید:

در صحیحین آمده است که پیامبر ﷺ در داستان افک، درباره کار عایشه، در شک و تردید بود. از این‌رو قبل از اینکه برائت و

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۰۲.

۲. رک: مجموع فتاوی، ج ۱۵، ص ۳۰۲ و ج ۱۷، ص ۲۳؛ الاستقامه، ج ۲، ص ۱۹۱.

با کدامی عایشه برایش ثابت شود، به او گفت: «يا عَائِشَةُ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي

عَنْكَ كَذًا وَكَذَا...»^۱

طبق آنچه در جلد ۱۷ مجموع الفتاوی آمده است، ابن تیمیه به طور غیر مستقیم - نعوذ بالله - نسبت ظلم و افترا نیز به حضرت ﷺ می‌دهد. او می‌گوید: «وَكَذَلِكَ (عَائِشَةُ لَمَا ظَلِمَتْ وَأَفْتُرِي عَلَيْهَا وَقِيلَ لَهَا: إِنَّ كُنْتَ أَلَمْتَ بِدَنْبٍ فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ...)». در این عبارت، چنان‌که ملاحظه می‌شود، اگرچه از فعل‌های مجهول «ظلمت»، «أفتری» و «قیل» استفاده کرده، اما مرجع ضمیرها نزد او کاملاً مشخص است؛ به دلیل اینکه در موارد دیگر - چنان‌که ملاحظه شد - عبارت یاد شده را با تصریح به نام گوینده ذکر کرده است.^۲

برخی از علمای وهابی نیز، همچون ابن تیمیه حدیث یاد شده را تلقی به قبول نموده و براساس آن، فتوا نیز داده‌اند؛ برای مثال وقتی سؤال می‌شود:

كيف تفسرون قول النبي لأم المؤمنين عائشة بعد وقوع حادثة الإفك قال لها:

«إِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ كَذَا وَكَذَا...». أَيْ عِنِّي هَذَا أَنَّ النَّبِيَّ شَكَ لِلْحِطَّةِ مِنْ

اللمحظات فِي طَهْرٍ وَشَرَفٍ وَنِزَاهَةٍ وَنِقَاءٍ أَمْ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ وَأَنَّهَا كَانَتْ مِنْ

الممكن أَنْ تَأْتِيَ بِمِثْلِ ذَلِكَ، فَالْقَارِئُ رَبِّمَا يَتبادر لذهنه هذا المعنى.

۱. منهاج السنه، ج ۷، ص ۸۱. «وَفِي الصَّحِيحَيْنِ أَنَّهُ قَالَ لِعَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - فِي قِصَّةِ الْإِفْكِ قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ النَّبِيُّ بَرَاءَتَهَا، وَكَانَ قَدْ اُزْتَابَ فِي أَفْرِهَا، فَقَالَ: «يا عَائِشَةُ...».

۲. گفتنی است همان‌طور که پیشتر بیان شد به اعتقاد شیعه، این‌گونه احادیث از اساس جعلی است و بیان آن، از باب الزام خصم است.

فرمایش پیامبر ﷺ درباره ام‌المؤمنین عایشه را چگونه تفسیر می‌کنید...؟! آیا معنای حدیث این است که پیامبر ﷺ هرچند برای لحظه‌ای در پاکدامنی ام‌المؤمنین شک کرد؟! آیا چنین چیزی ممکن است؟! کسی که حدیث را مطالعه می‌کند چه بسا این معنا به ذهنش متبادر می‌شود!^۱

شیخ وهابی که به عصمت پیامبر ﷺ معتقد نیست، بدون اندک تأملی پاسخ می‌دهد:

لا یبعد أن یكون الرسول ﷺ تأثر مما یقول الناس، فطرأ له الشك فيها... لأنه بشر من البشر قد يتأثر مما یسمع.

بعید نیست که پیامبر ﷺ تحت تأثیر گفته‌های مردم قرار گرفته و در پاکدامنی او شک کرده باشد...؛ زیرا پیامبر ﷺ نیز بشری همانند دیگران است.^۲

«شقیطی» از مفسران وهابیت معاصر نیز گفته است: «لَا یُدْرِی أَحَقُّ مَا قَالُوا عَنْ زَوْجَتِهِ أَمْ كَذِبٌ، وَكَانَ یَقُولُ کَیْفَ تَیْکُمُ؟»^۳ «پیامبر ﷺ نمی‌دانست آنچه درباره همسرش گفته می‌شود، راست است یا دروغ...». وی پا را از این هم فراتر گذاشته و پیامبر ﷺ را به تغییر رفتار با عایشه متهم کرده و نوشته است:

و فَقَدَّتْ مِنْهُ الْعَطْفَ الَّذِي كَانَتْ تَجِدُهُ إِذَا مَرَّضَتْ.^۴

۱. فتاوی الشبکه الإسلامیه (الشامله)، ج ۴، ص ۳۶۹.

۲. همان.

۳. العذب النَّمیر، ج ۱، ص ۳۸۸ و ج ۲، ص ۳۹.

۴. همان.

عایشه [در این دوره بیماری] از محبت و عاطفه‌ای که پیامبر ﷺ سابقاً در ایام بیماری عایشه به او ابراز می‌داشت، محروم گردید.

«ناصرالدین البانی»، از علمای معروف وهابی نیز حدیث مربوط به شک پیامبر ﷺ به عایشه را تلقی به قبول کرده و در توجیه آن گفته است: «... زیرا برخورد پیامبر ﷺ با این مسئله، برخورد یک بشر عادی با این‌گونه مسائل بود؛ نه برخورد پیامبری که با وحی در ارتباط است».^۱

همچنین وی با نفی عصمت از اهل بیت پیامبر ﷺ، انجام دادن چنین کاری را از عایشه ذاتاً محال ندانسته^۲ و با تمسک به حدیث یاد شده گفته است: «حدیث، نص و صریح است در اینکه تمام گناهانی را که ممکن است دیگران مرتکب شوند، احتمال دارد اهل بیت پیامبر ﷺ نیز انجام دهند».^۳

د) اذعان ناخواسته ابن تیمیه بر قداست پیامبر ﷺ

افزون بر مطالب گذشته در اثبات قداست پیامبر اکرم ﷺ، در حادثه افک دلایل دیگری نیز وجود دارد که ابن تیمیه نیز ناخواسته در آثار خود به آن اذعان کرده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. موسوعة الابانی فی العقیده، ج ۴، ص ۳۱۲.

۲. الرد المفحم، ج ۱، ص ۱۰۶: «لأنه ليس في الشرع - ولا في العقل - ما يمنع من وقوع ذلك لانتفاء العصمة، كيف وقد استجاز النبي ﷺ أن يقع من عائشة الصديقة المطهرة».

۳. سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۵۲۹: «والحدیث نص صریح فی أن أهل البيت رضي الله عنهم يجوز فيهم ما يجوز في غيرهم من المعاصي».

یک- مصونیت مُخَلِّصین از سلطه شیطان

خداوند در آیات متعددی از قرآن کریم، ویژگی‌هایی را برای گروهی از مؤمنان که به «مُخَلِّصین» معروف‌اند، بیان کرده است که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌شود؛ برای مثال خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ فِعْرَتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَلِّصِينَ﴾

(ص: ۸۲ و ۸۳ و حجر: ۳۹ و ۴۰)

[شیطان] گفت: به عزت سوگند که همگی آنها را اغوا و از راه به در خواهم کرد؛ مگر بندگان خالص شده و برگزیده تو را [که روح و جسدشان را از پلیدی کفر و فسق خالص کرده‌ای].

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾؛ «به‌درستی که تو بر بندگان من تسلط نداری؛ مگر آنهایی که خودشان رام تو گردند». (حجر: ۴۲) خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾ (نحل: ۹۹ - ۱۰۰)

به یقین او بر کسانی که ایمان آورده‌اند و همواره بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد. تسلطش فقط بر کسانی است که او را سرپرست و دوست خود گرفته‌اند و بر کسانی است که [به وسیله اغواگری او] برای خدا شریک قرار داده‌اند.

گفتنی است ابن تیمیه، در آثار مختلف خود به این دسته از آیات تمسک کرده و به مناسبت از آنها نکات مختلفی استفاده کرده است؛ برای مثال در یکی از آثار خود پس از یادآوری آیات یاد شده، گفته است:

پس خدای متعال با این آیات بیان کرد که تسلط شیطان و اغواگری او، فقط و فقط برای غیر مخلصین است. از این رو در داستان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾؛ «این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چراکه او از بندگان مخلص ما بود». (یوسف: ۲۴)

بنابراین ابن تیمیه به صراحت هرگونه تسلط شیطان و اغواگری او را از مخلصین نفی می‌کند، و مصونیت حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام از اغواگری زلیخا را یکی از مصادیق دسترسی نداشتن شیطان به مخلصین برشمرده است.

حال سؤال این است که اگر واقعاً ابن تیمیه به آنچه خود اعتراف کرده، پایبند است، چرا تسلط نداشتن شیطان را بر پیامبر اکرم ﷺ را نمی‌پذیرد؟! و چرا - نعوذ بالله - پیامبر اکرم ﷺ را از دستبرد شیطان محفوظ نمی‌داند؟! آیا گناه کبیره تهمت‌زنی یا سوء ظن به مؤمنان را از مصادیق دستبرد شیطان و تسلط و اغواگری او نمی‌داند؟! یا - نعوذ بالله - پیامبر اکرم ﷺ را از مخلصین نمی‌شمارد؟!!

بدیهی است که هیچ مسلمانی نمی‌تواند احتمالات یاد شده را بپذیرد؛ زیرا قرآن کریم درباره گناه بودن بدگمانی به مؤمنان و تهمت‌زنی به آنان، بارها هشدار داده است؛ از جمله می‌توان به همین آیات افک اشاره کرد که خداوند به شدت، مسلمانان را به سبب آن، توبیخ می‌کند. افزون بر آن، فطرت هر انسانی نیز به زشتی این گناهان شهادت می‌دهد.

بی‌تردید پیامبر اکرم ﷺ نزد خدای متعال و در عالم هستی، افضل از

همه پیامبران، بلکه افضل از همه مخلوقات (حتی ملائکه مقرب الهی) است. بنابراین چگونه ابن تیمیه و وهابیان پیرو او، به خود اجازه می‌دهند در مسئله افک، چنین نسبت هتاکانه‌ای به پیامبر ﷺ بدهند؟!

دو- تسلیم بودن شیطان در برابر پیامبر ﷺ

ابن تیمیه در یکی دیگر از آثار خود، به مغلوب و منقاد بودن شیطان در برابر پیامبر ﷺ اذعان کرده است. او می‌گوید:

در حدیث صحیح از عایشه نقل شده است که او از پیامبر ﷺ سؤال کرد: «یا رسول الله! آیا شیطان با من هم هست؟». پیامبر ﷺ فرمود: «بلی». عایشه دوباره پرسید: «آیا با هر انسانی، شیطان هست؟». حضرت ﷺ فرمود: «بلی». عایشه باز سؤال کرد: «آیا با شما هم هست؟». حضرت ﷺ فرمود: بلی. اما پروردگرم مرا در مقابله با شیطان یاری کرد؛ تا جایی که من را از شر او به سلامت داشت.

بعد خود وی در توضیح حدیث می‌نویسد: «مراد حضرت ﷺ در صحیح‌ترین دو قول، این است که شیطان، تسلیم ایشان و منقاد او شد».^۱ در شروع و پایان حدیث یاد شده که مسلم آن را در صحیح خود آورده^۲ و ابن تیمیه نیز به صحت آن اعتراف کرده است، نکات جالبی به چشم می‌خورد که اشاره به آنها مفید است. عایشه می‌گوید:

یک شب، پیامبر ﷺ از نزد من خارج شد. با رفتن او من دچار

۱. منهج السنه، ج ۸، ص ۲۷۱. «والمراء فی اصح القولین: استسلم و انقاد لی».

۲. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۶۸.

غیرت [زنانه] شدم. حضرت بازگشت و متوجه شد. فرمود: «عایشه چه شده است؟ آیا دچار غیرت شدی؟». گفتم: «آیا می‌شود مثل من درباره مثل شما دچار غیرت نشود؟». حضرت فرمود: «به‌درستی که شیطان به سراغت آمده است...».

در انتهای حدیث نیز این عبارت از حضرت ﷺ نقل شده است: «فَأَسْلَمَ، فَلَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِالْخَيْرِ»^۱؛ «او (شیطان)، تسلیم من شده است. پس من را جز به خیر امر نمی‌کند».^۲

سه- دلالت حدیث عایشه بر عصمت مطلقه پیامبر ﷺ

قاضی عیاض (م ۵۴۴ هـ.ق) در شرح خود بر صحیح مسلم، درباره این حدیث می‌گوید:

واعلم أن الأمة مجتمعة على عصمة النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الشَّيْطَانِ، لَا فِي جِسْمِهِ بِأَنْوَاعِ الْأَذَى، وَلَا عَلَى خَاطِرِهِ بِضُرُوبِ الْوَسَاوِسِ، وَلَا عَلَى لِسَانِهِ بِمَا لَمْ يَقُلْ. وَقَدْ بَسَطْنَا هَذَا الْبَابَ عَلَى أَمِّ وَجْهِ الْبَيَانِ فِي كِتَابِ الشِّفَاءِ.

بدان که مسلمانان اتفاق نظر دارند بر عصمت و مصونیت پیامبر ﷺ از شر شیطان. مصونیت حضرت هم به لحاظ جسم اوست؛ یعنی از

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۶۷.

۲. گفتنی است معنای حدیث این نیست که شیطان حضرت ﷺ را به اسلام گراییده است و از روی خیرخواهی، پیامبر اکرم ﷺ را به خوبی سفارش می‌کند. بلکه منظور، تسلیم شدن او در مقابل حضرت ﷺ و استفاده حضرت ﷺ از توانایی‌های او برای انجام دادن کارهای خیر است؛ چنان‌که در قرآن کریم آمده است که جنیان، تسلیم امر حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند و برای او انواع کارها را انجام می‌دادند. رک: سبأ: ۱۳.

انواع اذیت‌های شیطان در امان است و هم به لحاظ فکر و ذهن اوست؛ به این معنا که از اقسام وسوسه‌ها محفوظ است و هم به لحاظ حفظ زبان اوست در سخن گفتن. ما این مسئله (عصمت پیامبر ﷺ) را در کتاب «شفا» به طور کامل و مبسوط بیان کرده‌ایم.^۱

آنچه قاضی عیاض از حدیث شریف، در ارتباط با عصمت پیامبر اکرم ﷺ از تصرف شیطان از ناحیه قلب و ذهن و اعضا و جوارح مبارکشان استنباط کرده، درست است؛ زیرا دلالت این سخن حضرت ﷺ که فرمود: «فَلَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِخَيْرٍ»؛ «او مرا جز به خیر سفارش نمی‌کند»، بر مصونیت مطلق حضرت ﷺ صریح است؛ به‌ویژه آنکه بعضی از آیات، فراموشی حتی در امور روزمره را از مصادیق تصرف شیطان شمرده است؛ چنان‌که در داستان حضرت موسی ﷺ آمده است که رفیق موسی ﷺ فراموش کرد به دریا رفتن ماهی را به اطلاع ایشان برساند و به محض اینکه یادش آمد، اذعان کرد که علت فراموشی تصرف شیطان در ذهن او بوده است: ﴿فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ﴾؛ «من [در آنجا] فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم و جز شیطان مرا به فراموش کردن آن وانداشت». (کهف: ۶۳)

جالب این که خود ابن تیمیه اذعان کرده است که به فراموشی انداختن انسان از کارهای خیر، یکی از مصادیق تصرف شیطان در نفس

۱. إكمال المعلم بفوائد مسلم، ج ۸، ص ۳۵۱.

انسان است. وی در بیان خطرناک بودن وسوسه‌های شیطانی و لزوم استعاذه از آن به خدای متعال می‌گوید: «فَإِنَّ الْوَسْوَاسَ الْأَصْلُ كُلُّ كُفْرٍ وَفُسُوقٍ وَعِصْيَانٍ فَهُوَ أَصْلُ الشَّرِّ كُلِّهِ»؛^۱ «وسوسه‌های شیطان، ریشه هر کفر، فسوق، عصیان و شری است».

سپس در بیان نحوه وسوسه‌های شیطان، چنین می‌گوید: «الشَّيْطَانُ تَارَةً يَحْدُثُ وَسْوَاسَ الشَّرِّ وَتَارَةً يَنْسِي الْخَيْرَ»؛^۲ «شیطان گاهی امور شر را به انسان وسوسه می‌کند و گاهی سبب فراموشی کارهای خیر می‌شود». در ادامه نیز برای اثبات سخن خود، به آیاتی از قرآن از جمله آیه ﴿وَمَا أَدْنَاهُ﴾ استناد می‌کند.

بنابراین ابن تیمیه چگونه به خود اجازه می‌دهد بدگمانی به عایشه را به پیامبر اکرم ﷺ نسبت دهد؛ درحالی‌که وی از سویی حدیث مسلم از عایشه را صحیح می‌داند و از سوی دیگر واژه «اسلم» را در حدیث، به تسلیم و انقیاد شیطان در برابر حضرت ﷺ معنا می‌کند و از سوی سوم پیامبر اکرم ﷺ را نیز یکی از مصادیق «مخلصین» و بلکه فرد اعلا و مصداق اتم آن می‌داند و از سوی چهارم بدگمانی و تهمت‌زنی به دیگران را از مصادیق فحشا می‌داند و مصونیت مخلصین از فراموشی را نیز می‌پذیرد آیا این افترای او به پیامبر اکرم ﷺ چگونه توجیه‌پذیر است؟

۱. مجموع فتاوی، ج ۱۷، ص ۵۱۸.

۲. همان، صص ۵۱۹ و ۵۲۰.

ه) اعترافات دیگر ابن تیمیه بر عصمت پیامبر اکرم ﷺ

افزون بر این، موارد دیگری نیز در آثار ابن تیمیه به چشم می‌خورد که بر عصمت پیامبران عليهم السلام به‌ویژه پیامبر اکرم ﷺ دلالت دارد:

- در کتاب «العبودیه» پس از اینکه فلسفه خلقت انسان را [اظهار] عبودیت در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی و هدف ارسال رسولان را دعوت مردم به عبادت خداوند بیان می‌کند، و در این‌باره به آیات متعددی نیز استناد می‌کند، بندگان حقیقی خدای متعال را کسانی می‌داند که از بدی‌ها مصون مانده‌اند: «وَقَدْ يَنْ أَنْ عِبَادَهُ هُمُ الَّذِينَ يَنْجُونَ مِنَ السَّيِّئَاتِ»^۱ وی به منظور اثبات نظر خود، به آیات ۳۹ تا ۴۲ سوره حجر^۲ و سایر آیاتی که در وصف مخلصین آمده است، استناد می‌نماید.

- در کتاب «النبوات» از جمله مسئولیت‌های پیامبران را اصلاح مردم از طریق اسوه حسنه بودن آنان در گفتار و کردار برمی‌شمارد: «إِصْلَاحِ النَّاسِ بِالْقُدْوَةِ الطَّيِّبَةِ، وَالْأَسْوَةِ الْحَسَنَةِ فِي الْأَقْوَالِ وَالْأَعْمَالِ»^۳ و بر گفته خود به این آیات استناد می‌کند: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (انعام: ۹۰)^۴ و «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي

۱. العبودیه، ص ۷۸.

۲. «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ».

۳. النبوات، ج ۱، ص ۲۹.

۴. «آنها (طایفه انبیا) کسانی‌اند که خداوند آنها را هدایت کرده است. پس به هدایت و راه و روش آنها اقتدا کن».

رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿احزاب: ۲۱﴾^۱

- در کتاب «مجموع الفتاوی» نیز در تعریف واژه «صالح» یادآور می‌شود که وقتی این واژه در قرآن به تنهایی به کار رود، شامل پیامبران نیز می‌شود. سپس برای اثبات گفته خود، به این آیات استناد می‌کند:

﴿وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (عنکبوت: ۲۷)^۲ و ﴿تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۱).^۳ آن‌گاه می‌گوید:

وَلَفْظُ [الصَّالِحِ] خِلَافُ الْفَاسِدِ؛ فَإِذَا أُطْلِقَ فَهُوَ الَّذِي أَصْلَحَ جَمِيعَ أَمْرِهِ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْفَسَادِ، فَاسْتَوَتْ سِرِّيَّتُهُ وَعَلَانِيَتُهُ وَأَقْوَالُهُ وَأَعْمَالُهُ عَلَى مَا يَرْضَى رَبَّهُ؛ وَهَذَا يَتَنَاوَلُ النَّبِيِّنَ وَمَنْ دُوْنَهُمْ.

لفظ صالح در مقابل فاسد است. پس هنگامی که این لفظ بر کسی اطلاق شود، مصداق آن فردی خواهد بود که جمیع کارهای خود را اصلاح کرده است، و هیچ‌گونه فساد در او نیست. چنین کسی، تمامی پنهان و آشکار و گفتار و کردارش را بر طبق آنچه مورد رضایت پروردگار است، تنظیم می‌کند و پیامبران و کسانی که در رتبه بعد از آنان قرار دارند، مصداق این واژه‌اند.^۴

۱. «بی‌تردید در رفتار رسول خدا، سرمشق زندگی است برای کسی که به خدا و روز واپسین امید [قلبی و عملی] دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند».

۲. و پاداشش (ابراهیم) را در دنیا به او عطا کردیم، و البته در آخرت نیز از صالحان خواهد بود.

۳. (یوسف عرض کرد) پروردگارا! ... مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما.

۴. مجموع فتاوی، ج ۷، ص ۵۸.

اکنون با دقت در این عبارت‌ها اذعان ناخواسته ابن تیمیه به عصمت پیامبران، به‌ویژه پیامبر اکرم ﷺ آشکار می‌شود؛ زیرا وی از سویی، مصداق بندگان حقیقی خدا را کسانی می‌داند که از هر بدی، رهایی یافته باشند و معلوم است که گناه، بارزترین مصداق بدی است که دامنگیر انسان می‌شود. از سوی دیگر، الگو بودن پیامبران را برای مردم، از جمله مسئولیت‌های آنان برمی‌شمارد. درحالی‌که شرط الگوی کامل بودن، پیراستگی از هر گناه است.

از سوی سوم برای واژه «صالح»، معنایی ژرف و جامع ارائه می‌دهد که تمام کارهای انسان، اعم از پنهان و آشکار را دربرمی‌گیرد؛ معنایی که نمی‌تواند مصداقی جز معصوم داشته باشد؛ زیرا چه کسی غیر از معصوم تمام کارهای او مورد رضایت خدای متعال است؟

بنابراین ابن تیمیه و وهابیان چون البانی و شقیطی چگونه به خود اجازه می‌دهند بی‌پروا چنین نسبت هتاکانه‌ای به پیامبر اکرم ﷺ بدهند و آن حضرت را تا حد یک انسان عادی که - نعوذ بالله - اهل سوء ظن و تهمت‌زنی است، پایین آورند؟!

مجمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. خداوند، در سوره نور کسانی که جریان افک را تخطئه نکردند، به شدت نکوهش می‌نماید و درباره آنان از تعبیرات تنیدی استفاده می‌کند؛ مانند: ﴿لَوْلَا﴾ و ﴿إِفْكَ مُبِينٌ﴾، در آیه ۱۲، ﴿عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾، در آیه ۱۴، ﴿مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ﴾ و ﴿هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ در آیه ۱۵، ﴿لَوْلَا﴾، ﴿مَا يَكُونُ﴾

لَنَا» و «بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» در آیه ۱۶، «يَعْظُمُ اللَّهُ»، «أَبْدَاءً» و «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» در آیه ۱۷، «يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ» در آیه ۱۹ و «لَوْلَا» در آیه ۲۰. بنابراین با توجه به این تعبيرات تند، محال است پیامبر اکرم ﷺ - نعوذ بالله - یکی از مصادیق افراد یاد شده باشد.

۲. خدای متعال از حسن ظن پیامبر ﷺ به مؤمنان خبر می‌دهد و از آن تمجید می‌کند و می‌فرماید: «قُلْ أَدُنُّ خَيْرٌ لَكُمْ»، «وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» و «رَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ»^۱ این چنین پیامبری، محال است به خانواده خود سوء ظن داشته باشد.

۳. بی‌شک، راه پیدا کردن گناهی چون زنا در خانواده پیغمبر ﷺ، مایه تنفر دل‌ها از ایشان و بی‌تأثیری دعوتشان می‌شود. از این رو بر خدا لازم است که خاندان او را از چنین گناهی حفظ فرماید. وقتی این دلیل عقلی برای عموم درک‌پذیر است، برای پیامبر ﷺ نیز به طریق اولی فهم شدنی است. پس محال است پیامبر ﷺ درباره همسر خود دچار تردید شود.

۴. پیامبر اکرم ﷺ، به استناد آیات فراوان قرآن کریم، شاهد بر امت است.^۲ بنابراین چگونه ممکن است که از حال نزدیک‌ترین افراد به خود، خبر نداشته باشد؟!

۵. پیامبر اکرم ﷺ کامل‌ترین مصداق مخلصین است و مخلصین از هر نوع تصرف شیطان در امان‌اند. پس آن حضرت، از سوء ظن به خانواده خود پیراسته است.

۱. توبه: ۶۱.

۲. رک: به گفتار پیشین.

۶. از سویی بندگان واقعی خدای متعال، به استناد آیات - و به اعتراف ابن تیمیه - کسانی‌اند که از سیئات و بدی‌ها نجات یافته‌اند و بی‌تردید سوء ظن از واضح‌ترین سیئات است؛ و از سوی دیگر پیامبر اکرم ﷺ در بندگی خدا، کامل‌ترین مصداق است. پس محال است - نعوذ بالله - گرفتار این سیئه شده باشد.

۷. خداوند، پیامبر اکرم ﷺ را - چنان‌که ابن تیمیه معترف است - الگوی عملی دیگران در گفتار و کردار قرار داده است. الگوی عملی دیگران، محال است دچار سوء ظن گردد؛ چون نقض غرض است و نقض غرض از خدای حکیم، محال است.

۸. پیامبر اکرم ﷺ کامل‌ترین مصداق صالحان است، و صالحان - چنان‌که ابن تیمیه به‌درستی تعریف کرده است - کسانی‌اند که جمیع کارهایشان اصلاح شده است؛ درحالی‌که سوء ظن از بارزترین مصادیق فساد درونی انسان است.

گفتار سوم: انکار شنوایی پیامبر ﷺ در عالم برزخ

۱. یکسان‌انگاری پیامبر ﷺ با دیگران

الف) بیان دیدگاه ابن تیمیه

اهدای صلوات و سلام بر پیامبر اکرم ﷺ، از جمله مسائلی است که قرآن کریم و روایات، مشروعیت و فضیلت آن را ثابت کرده و خدای متعال نیز اهل ایمان را به آن فرمان داده است. از این‌رو چون ابن تیمیه و ادامه‌دهندگان راه او نتوانسته‌اند اصل مشروعیت صلوات و سلام بر

پیامبر ﷺ را انکار کنند، کوشیده‌اند در جزئیات آن خدشه کنند؛ از قبیل ایجاد خدشه در دلالت این حدیث معتبر که در منابع روایی اهل سنت آمده است: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ إِلَيَّ (عَلَى) رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ؛» «هیچ کس بر من سلام نمی‌کند؛ مگر اینکه خداوند روحم را به [جسد] من برمی‌گرداند تا سلام او را پاسخ دهم».^۱

اگر چه ابن تیمیه راه فراری از پذیرش سند این حدیث ندیده و جایی برای ورود شبهه نیافته و حتی به صحت حدیث بر شرط مسلم اذعان کرده است (وهذا الحدیث علی شرط مسلم)،^۲ اما با این حال، در ایراد شبهه بر دلالت حدیث درنگ نکرده است. او بدون هیچ دلیل موجه یا قرینه معتبر، اطلاق حدیث را به لحاظ زمان و مکان انکار کرده و شنیدن سلام و پاسخ به آن را مختص زمانی دانسته است که سلام‌کننده نزد قبر مطهر حضرت ﷺ حاضر باشد؛ نه هر کس که از هر جا یا حتی از داخل مسجد سلام کند. وی می‌نویسد:

وَهَذَا السَّلَامُ مَشْرُوعٌ لِمَنْ كَانَ يَدْخُلُ الْحَجْرَةَ وَهَذَا السَّلَامُ هُوَ الْقَرِيبُ الَّذِي
يُرَدُّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى صَاحِبِهِ.^۳

مشروعیت این سلام برای کسی است که از داخل حجره سلام کند. و این [قبیل] سلام است که پیامبر ﷺ به سلام‌کننده، پاسخ می‌دهد.

۱. مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۱۶، ص ۴۷۷؛ حياة الأنبياء صلوات الله عليهم بعد وفاتهم،

بیهقی، ص ۹۶؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲. اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. مجموع فتاوی، ج ۲۷، ص ۳۲۴.

شگفت‌آورتر این که وی مدعی شده است پیامبر ﷺ از این جهت که سلام نزد قبر را می‌شنود و پاسخ می‌دهد، هیچ فضیلتی بر دیگران ندارد؛ زیرا سایر مؤمنان نیز چنین‌اند که اگر کسی نزد قبرشان به آنان سلام کند، می‌شنوند و پاسخ می‌دهند: «فَإِنَّ هَذَا قَدَرٌ مُشْرَكٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ كُلَّ مُؤْمِنٍ يَسَلِّمُ عَلَيْهِ عِنْدَ قَبْرِهِ كَمَا يَسَلِّمُ عَلَيْهِ فِي الْحَيَاةِ عِنْدَ اللَّقَاءِ»^۱.

او برای مشروعیت بخشی به قداست‌زدایی خود از پیامبر ﷺ، ادعای خود را بدون هیچ دلیل و مدرکی، به باور صحابه مستند می‌کند و می‌گوید:

فَالصَّحَابَةُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ كَأَنَّا يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا السَّلَامَ عَلَيْهِ عِنْدَ قَبْرِهِ الَّذِي قَالَ فِيهِ: [مَا مِنْ أَحَدٍ يَسَلِّمُ عَلَيَّ...] لَيْسَ مِنْ خَصَائِصِهِ وَلَا فِيهِ فَضِيلَةٌ لَهُ عَلَى غَيْرِهِ. بَلْ هُوَ مَشْرُوعٌ فِي حَقِّ كُلِّ مُسْلِمٍ، حَيًّا وَمَيِّتًا.^۲

صحابه می‌دانستند سلام کردن و پاسخ گرفتن از پیامبر ﷺ کنار قبر... دلیل بر هیچ فضیلت و ویژگی خاصی برای ایشان نسبت به دیگران نیست. بلکه این امر مشروعی برای همه است!

تنها امتیازی که ابن تیمیه برای پیامبر ﷺ در این مسئله قائل شده است آن است که خدای متعال اجازه فرموده است از راه دور نیز بر ایشان سلام شود؛ زیرا مشروعیت سلام بر دیگر مردگان، تنها نزد قبر آنان است.

افزون بر این، وی می‌پندارد خود پیامبر ﷺ سلام از راه دور را نمی‌شنود و خود ایشان نیز به آن پاسخ نمی‌دهد. بلکه فرشتگان این سلام

۱. مجموع فتاوی، ج ۲۷، ص ۳۲۵.

۲. همان، ص ۴۱۳.

را به اطلاع آن حضرت ﷺ می‌رسانند و خدای متعال پاسخ آن را می‌دهد.
 «وَأَمَّا السَّلَامُ الْمَطْلُوقُ الَّذِي يَفْعَلُ خَارِجَ الْحُجْرَةِ وَفِي كُلِّ مَكَانٍ... فَهَذَا إِنَّمَا أَمْرٌ بِهِ فِي حَقِّ
 النَّبِيِّ... وَاللَّهُ هُوَ الَّذِي... يَسَلِّمُ عَلَى مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مَرَّةً عَشْرًا»^۱.

ب) پاسخ یکسان‌انگاری

بی‌تردید تلاش ابن تیمیه برای یکسان‌انگاری مقام پیامبر ﷺ با دیگر اموات در مسئله سلام، نافرجام و تأمل برانگیز است؛ زیرا با دقت در حدیث «مَا مِنْ أَحَدٍ يَسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ إِلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ»^۲ و مقایسه آن با دیگر احادیث که حکم سلام به سایر اموات را بیان می‌کند، به خوبی معلوم می‌شود که به دلایل متعدد، بین حضرت و دیگران، در مسئله شنیدن سلام و پاسخ آن تمایز است.

ج) دلایل تمایز حضرت ﷺ از دیگران

۱. گویا مستمسک ابن تیمیه در یکسان‌انگاری حکم سلام، حدیث ابن عبدالبر در کتاب «استذکار» است؛ چنان‌که وی از ابن عباس نقل می‌کند که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود:

مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيَسَلِّمُ عَلَيْهِ، إِلَّا عَرَفَهُ،
 وَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ.

هیچ کس به قبر برادر مؤمن خود که در دنیا او را می‌شناخته است،

۱. مجموع فتاوی، ج ۲۷، ص ۳۲۵.

۲. مسند الإمام احمد بن حنبل، ج ۱۶، ص ۴۷۷، حياة الأنبياء صلوات الله عليهم بعد وفاتهم،

بیهقی، ص ۹۶؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۱۸.

عبور نمی‌کند و بر او سلام نمی‌نماید؛ مگر اینکه او را می‌شناسد و پاسخ سلامش را می‌دهد.^۱

درحالی‌که با صرف‌نظر از صحت و سقم سند حدیث، به لحاظ دلالت نیز حدیث یاد شده، به دو دلیل از حدیث «مَا مِنْ أَحَدٍ يَسَلُّ عَلَيَّ...»^۱ اخص است که در اینجا به آن اشاره می‌کنیم:

دلیل اول: حدیث ابن عباس، شنیدن سلام و پاسخ دادن آن را مخصوص دو مؤمنی می‌داند که در دنیا یکدیگر را می‌شناخته‌اند؛ درحالی‌که حدیث «مَا مِنْ أَحَدٍ يَسَلُّ عَلَيَّ...»^۲، مطلق و عام است. از این رو همه سلام‌کنندگان به حضرت را تا روز قیامت شامل می‌شود.^۲

دلیل دوم: حدیث سلام بر پیامبر ﷺ از این لحاظ هم مطلق است که شامل همه کسانی نیز می‌شود که از سایر مکان‌ها - غیر از مضجع شریف آن حضرت - عرض سلام می‌کنند؛ درحالی‌که حدیث ابن عباس، به حضور نزد قبر مؤمن، مقید است.

۲. حدیث ابن عباس بی‌نیاز از تأویل نیست؛ درحالی‌که حدیث سلام بر پیامبر ﷺ احتیاج به تأویل ندارد؛ زیرا امکان پاسخ دادن هر میتی به سلام برادر دینی خود، مشروط به این است که همه مؤمنان در عالم برزخ، دارای حیات برزخی باشند؛ درحالی‌که این مسئله، اجماعی نیست؛^۳ چنان‌که بسیاری از وهابیان نیز منکر مطلق بودن شنیدن

۱. الاستذکار، ج ۱، ص ۱۸۵؛ الفتاوی الکبری لابن تیمیه، ج ۳، ص ۴۲.

۲. ابن تیمیه فکراً و منهجاً، ص ۱۴۹.

۳. همان، ص ۱۵۰.

اموات‌اند. از برخی روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز اختصاصی بودن حیات برزخی برای افراد خاص استفاده می‌شود؛ چنان‌که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

لَا يَسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَّضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَّضَ الْكُفْرَ مَحْضًا وَالْآخِرُونَ
يُلْهَوْنَ عَنْهُمْ.^۱

در قبر، جز از کسانی که خالص در ایمان و خالص در کفرند سؤال نمی‌شود و اما دیگران، به حال خود رها می‌شوند.

همچنین در حدیث دیگری از امام باقر علیه‌السلام، همان مضمون حدیث قبلی با این اضافه: «مَا يَمُتُّ بِهِمْ»؛ «اعتنایی به آنها نمی‌شود»، آمده است.^۲ چنان‌که در کتاب «من لا يحضره الفقيه» پس از عبارت یاد شده، نکته دیگری نیز آمده است: «وَالْبَاقُونَ مَلَهُوْهُمْ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ و «دیگران تا روز قیامت، به حال خود رها می‌شوند».^۳

۳. سخن ابن تیمیه در حدیث «مَا مِنْ أَحَدٍ يَسَلِّمُ عَلَيَّ...»^۴ که شنیدن سلام و پاسخ آن را مشروط به این می‌داند که سلام‌کننده از داخل حجره شریفه سلام کند، صرف ادعاست؛ زیرا وی هیچ دلیلی بر تقیید حدیث ارائه نکرده است. بدیهی است وقتی دلیل قانع‌کننده‌ای بر تقیید عبارتی در دست نباشد، آن عبارت بر اطلاق خود باقی خواهد ماند.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۵.

۲. همان، ص ۲۳۷.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۷۸.

۴. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۱۶، ص ۴۷۷؛ حياة الأنبياء صلوات الله عليهم بعد وفاتهم،

بيهقي، ص ۹۶؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۸.

البته ابن تیمیه در آثار دیگر خود، احادیث متعددی را نقل کرده است که از مضمون آنها استفاده می‌شود هر مؤمنی از راه دور به پیامبر ﷺ سلام کند، سلام او با واسطه به حضرت می‌رسد. ممکن است کسی اشکال کند که احادیث یاد شده می‌توانند حدیث مورد بحث را مقید کنند. اما این اشکال وارد نیست؛ زیرا در اصول فقه ثابت شده است که هر آیه یا روایتی پس از اثبات صحت سند و تمامیت دلالت، در صورتی می‌تواند مخصص یا مقید دلیل دیگر باشد که هر دو دلیل منافی یکدیگر باشند؛ وگرنه اگر دو دلیل با هم تنافی نداشته باشند، هیچ‌کدام نمی‌تواند دیگری را تخصیص زند یا تقیید کند. بلکه هر دو با هم قابل جمع‌اند؛ برای مثال اگر مولا در یک دلیل بگوید: «صلِّ»؛ «نماز بخوان» و در دلیل دیگر بگوید: «صلِّ فی المسجد»؛ «در مسجد نماز بخوان»، واضح است که بین این دو دلیل، تعارضی نیست. بلکه عمل به هر دو ممکن است.

د) بررسی و تحلیل احادیث متعارض

در اینجا برخی از احادیثی را می‌آوریم که ممکن است پنداشته شود در تعارض با حدیث «مَا مِنْ أَحَدٍ يَسَلُّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ إِلَيَّ رُوحِي حَتَّىٰ أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ» است. سپس بررسی می‌کنیم تا معلوم شود بین آنها، هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد. گفتنی است این روایات همگی از پیامبر اسلام ﷺ است:

حدیث اول: «صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنْ صَلَاتِكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُمَا كُنْتُمْ»؛^۱ «بر من درود

۱. اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم، ج ۲، ص ۱۷۵.

بفرستید؛ زیرا درود شما هر کجا که باشید، به من می‌رسد».

حدیث دوم: «لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عَيْدًا، وَلَا بَيْوتَكُمْ قُبُورًا، فَإِنَّ تَسْلِيمَكُمْ يُلْغِي أَيْمَانًا كُتِّمْتُ!»^۱؛ «قبر من را عید قرار ندهید و خانه‌های خود را همانند قبور نکنید؛ زیرا سلام شما هر کجا باشید، به من می‌رسد».

حدیث سوم: «أَكْثَرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ، فَإِنَّ صَلَاتِكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تُعْرَضُ صَلَاتُنَا عَلَيْكَ وَقَدْ أَرَمْتَ؟ فَقَالَ: إِنْ اللَّهُ حَرَّمَ عَلَيَّ الْأَرْضَ أَنْ تَأْكُلَ لَحُومَ الْأَنْبِيَاءِ»^۲؛ «روز و شب جمعه بر من بسیار درود بفرستید؛ زیرا درود شما بر من عرضه می‌شود. سؤال کردند ای رسول خدا! چگونه درود ما بر شما عرضه می‌شود؛ درحالی که بدن شما خاک شده است؟! حضرت ﷺ فرمود: همانا خدای متعال، خوردن گوشت پیامبران را بر زمین حرام کرده است».

حدیث چهارم: «مَنْ صَلَّى عِنْدَ قَبْرِي سَمِعْتُهُ وَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ نَائِبًا بَلَّغْتُهُ»^۳؛ «هر کس نزد قبرم بر من درود فرستد، آن را می‌شنوم و هر کس از راه دور درود فرستد، به من می‌رسد».

حدیث پنجم: «إِنَّ اللَّهَ وَكُلَّ بَقْرِي مَلَأَكُهُ يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ»^۴؛ «همانا خدای متعال بر قبر من ملائکه‌ای را مأمور کرده است تا سلام امتم را به من برسانند».

۱. اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. همان، ص ۱۷۵.

۴. همان.

حدیث ششم: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةَ سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ»؛ «همانا برای خدای متعال، ملائکه‌ای است سیاحت‌کننده در زمین که سلام امتم را به من می‌رسانند».^۱

از آنجا که بررسی تفصیلی این احادیث از مجال این نوشتار خارج است، به بررسی اجمالی آنها بسنده می‌کنیم:

از حدیث اول، تنها استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ از درود امت آگاه می‌شود. اما دلالتی بر تفاوت بین درود از نزد قبر با درود از سایر اماکن ندارد. بنابراین نمی‌توان این حدیث را مقید حدیث یاد شده، قرار داد.

حدیث دوم نیز نمی‌تواند مقید باشد؛ زیرا این حدیث، با آن‌که از معدود احادیثی است که وهابیت به آن بر حرمت استمرار زیارت قبر پیامبر ﷺ استناد کرده است^۲ و ابن تیمیه نیز در بحث سلام بر پیامبر ﷺ به این بخش از آن استناد کرده است: «فإن تسليمكم يبلغني أينما كنتم». با این وصف مانند حدیث قبل، دلالتی بر تفاوت سلام از فاصله دور با سلام از نزد قبر ندارد.

هرچند تعبیر حدیث سوم عوض شده است؛ یعنی به جای کلمه «بیلغنی»، کلمه «معروضه علی» آمده است، اما بدیهی است تغییر یاد شده تغییری در اصل معنا ایجاد نمی‌کند. در نتیجه، دلالتی بر این ندارد که بین

۱. الإخنائیه (أو الرد علی الإخنائی)، ابن تیمیه، ص ۲۴۰.

۲. البته در آثار فراوانی ناموجه بودن استناد مذکور، ثابت و به آن پاسخ مفصل داده شده است.

ر.ک: بحوث فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۴۹۵؛ الزیارة، ص ۱۱۱؛ شفاء السقام، ص ۱۷۵؛ کشف

الارتیاب، ص ۳۵۷.

سلام نزد قبر با سلام از راه دور، تفاوت است.

اما درباره حدیث چهارم که ظاهراً بین سلام‌کننده از نزدیک با سلام‌کننده از راه دور در نحوه اطلاع یافتن حضرت ﷺ فرق گذاشته شده است، نکاتی درخور توجه است:

۱. اگر چه ابن تیمیه در «کتاب اقتضاء الصراط المستقیم»، به استناد حدیث یاد شده، متفاوت بودن سلام از نزدیک با سلام از راه دور را به لحاظ شنیدن و پاسخ پیامبر ﷺ نتیجه گرفته است،^۱ اما خود وی در جایی دیگر، همین حدیث را جعلی و غیر قابل استناد می‌شمارد. وی در آنجا درباره سند حدیث گفته است که محمد بن مروان سدی، راوی حدیث، ثقه نیست.^۲ بلکه کذاب است.^۳ از این رو سند حدیث سست^۴ و حدیث، موضوع و محرّف است.^۵ ناصرالدین البانی نیز یک‌جا قائل به ضعف حدیث شده^۶ و در جای دیگر، آن را موضوع دانسته است.^۷

۲. اگر بر فرض، حدیث یاد شده را صحیح هم بدانیم، باز با حدیث «مَا مِنْ أَحَدٍ يَسَلُّ عَلَيَّ...»، در تعارض نخواهد بود؛ زیرا طبق قاعده اصولی پیش‌گفته، شرط تحقق تعارض این است که هر دو دلیل، متنافیین باشند؛

۱. اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲. مجموع فتاوی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳. همان، ج ۲۷، ص ۲۴۲.

۴. همان، ص ۱۱۶.

۵. همان، ص ۲۴۲.

۶. مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۲۹۵.

۷. سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعه وأثرها السیئ فی الأمة، ج ۱، ص ۳۳۶.

در حالی که در اینجا هر دو حدیث، ایجابی‌اند.^۱

۳. به اذعان ابن تیمیه، برخی از علمای اهل سنت، حدیث یاد شده را به گونه‌ای دیگر نیز نقل کرده‌اند. به گفته آنان، در بعضی نسخه‌ها به جای کلمه «بلغته»، کلمه سمعته آمده است: «من صَلَّى عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِي سَمِعْتُهُ وَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ نَأْيًا سَمِعْتُهُ».^۲

حدیث پنجم و ششم نیز همانند حدیث قبل، براساس قاعده اصولی یاد شده با حدیث «مَا مِنْ أَحَدٍ يَسَلُّمُ...»، در تعارض نیست؛ به این معنا که هرکس از راه دور یا نزدیک به پیامبر اکرم ﷺ سلام کند، به یکی از دو طریق به حضرت ﷺ می‌رسد: یا شخص پیامبر ﷺ مستقیم و بدون واسطه، سلام او را می‌شنود و پاسخ می‌دهد، یا فرشتگانی مأموریت دارند که این سلام‌ها را خدمت حضرت ﷺ برسانند.

ه) علت اختلاف تعابیر

همان‌گونه که بیان شد، در برخی روایات آمده است که حضرت ﷺ سلامی را که از نزدیک به او اهدا می‌شود، می‌شنود و پاسخ می‌دهد. اما در برخی روایات دیگر آمده است پیامبر ﷺ سلامی را که از نزدیک باشد، از طریق ملائکه دریافت می‌کند. همین تفاوت تعبیر، درباره سلام از راه دور نیز وجود دارد. علت این اختلاف تعابیر چیست؟ پاسخ این است که پی بردن به حقیقت عالم برزخ و قیامت و

۱. در ادامه، به وجه جمع این احادیث اشاره می‌شود.

۲. الرد علی الأحنائی قاضی المالکیه، صص ۱۴۳ - ۳۴۰.

موقعیت انسان‌ها در آن عوالم، برای بشر غیر معصوم مادامی که در این دنیا به سر می‌برد، غیر ممکن است؛ مگر آنچه را از طریق وحی دریافت و فهم می‌کنند. طبیعی است وقتی درک حیات برزخی انسان‌های عادی، غیر ممکن باشد، به طریق اولی، درک حیات برزخی پیامبران علیهم‌السلام، امامان علیهم‌السلام و سایر اولیای الهی ناممکن خواهد بود.

بنابراین می‌توان گفت پی‌بردن به علت واقعی این اختلاف تعابیر، آسان نیست. اما به نظر می‌رسد این تفاوت، بیشتر به شخصیت سلام‌کننده و کیفیت سلام وی مرتبط باشد؛ به این معنا که هرچند در احاطه وجودی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اشراف تام آن حضرت به عوالم هستی، تردیدی نیست، اما از آنجا که خلوص نیت و میزان باور و معرفت سلام‌کنندگان، متفاوت است، افرادی که از خلوص نیت و معرفت بیشتری به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برخوردارند، به همان میزان، شدت ارتباط معنوی آنان با وجود مقدس حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیشتر می‌شود.

در واقع هر چه این اتصال معنوی، قوی‌تر باشد، نحوه دریافت سلام نیز متفاوت‌تر می‌شود. از این رو ممکن است برخی از آنان، سلامشان به مرتبه‌ای از کمال رسد که شخص حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن استقبال کند و پاسخ دهند. اما سلام برخی دیگر را که در مرتبه پایین‌ترند، ملائکه به خدمت حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تقدیم کنند.

شبهه این مسئله، درباره مرگ انسان نیز مطرح است؛ زیرا چنان‌که برخی بزرگان فرموده‌اند، قبض روح انسان، دارای سه مرتبه و برای سه دسته است: دسته اول، بعضی انسان‌های ضعیف‌اند که زیر مجموعه

حضرت عزرائیل علیه السلام قبض روحشان می‌کند؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:
﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُقْرَبُونَ﴾ (انعام: ۶۱).

دسته دوم، انسان‌های کامل و شایسته‌ای‌اند که پیک مخصوص خداوند (حضرت عزرائیل) برای قبض روح آنان می‌آید؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ (سجده: ۱۱).

اما دسته سوم، کسانی‌اند که جز با دیدار دوست، به تسلیم جان راضی نمی‌شوند. چه خوش سرود حافظ شیرازی:

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم
اگر این آرزوی ملکوتی به عمل پیوست و مقدمات آن همگی فراهم
آمد، دوست نیز بی‌واسطه تجلی می‌کند و روح از خود فرستاده را به
سوی خود باز می‌گرداند: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ (زمر: ۴۲).^۱
ابن قیم در کتاب «الروح»، مطلب مبسوطی را درباره قدرت روح پس
از مرگ آورده است که در اینجا به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

روح در رفیق اعلی، در اعلی علیین مستقر است و در عین حال با
بدن خود نیز در ارتباط می‌باشد. از این رو وقتی مسلمانی به مرده‌ای
سلام می‌کند، آن مرده او را می‌شناسد و جواب سلام او را می‌دهد.
بسیاری از مردم، به اشتباه می‌پندارند روح همانند سایر اجسام است
که وقتی مکانی را اشغال کرد، محال است در جای دیگری نیز
حضور داشته باشد؛ در حالی که چنین نیست... در واقع روح همانند

۱. صورت و سیرت انسان در قرآن، آیت‌الله جوادی آملی، صص ۲۲۸ و ۲۲۹.

خورشید می‌ماند که خود در آسمان واقع شده است. اما اشعه آن بر سراسر زمین گسترده است.^۱

در متون روایی نیز احادیث متعددی درباره قدرت و احاطه روحی انسان در عالم برزخ آمده است.^۲

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هرچند ابن تیمیه ادعا کرده بود که پیامبر اکرم ﷺ سلام کسانی را که از راه دور به آن حضرت سلام می‌کنند، نمی‌شنود و پاسخ نمی‌دهد، اما با توجه به بررسی احادیث یاد شده، معلوم شد همان‌گونه که حضرت ﷺ سلام از نزد مضجع شریف خود را می‌شنود و پاسخ می‌دهد، سلام‌های از راه دور را نیز می‌شنود و پاسخ می‌دهد. تفاوتی هم که در احادیث، ملاحظه می‌شود، بیشتر به تفاوت روحی سلام‌کنندگان مربوط می‌شود.

۲. انکار مطلق شنوایی پیامبر ﷺ

ناصرالدین البانی درباره مسئله سلام مؤمنان به پیامبر اکرم ﷺ پا را از ابن تیمیه نیز فراتر گذاشته و شنوایی پیامبر اکرم ﷺ را از اساس منکر شده است. گفتنی است انکار او در حالی است که حدیث «مَا مِنْ أَحَدٍ يَسَلُّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ إِلَيَّ رُوحِي حَتَّىٰ أَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ»^۳ را نیز پذیرفته است.

۱. الروح، ابن القيم الجوزیه، ص ۱۰۱.

۲. رک: الکافی، ج ۳، صص ۲۴۳ - ۲۴۵؛ باب فی ارواح المؤمنین؛ بحار الأنوار، ج ۶، صص ۲۸۲ - ۲۹۲؛ الاعتقاد، ص ۳۰۵؛ شرف المصطفی، ج ۲، ص ۴۴۷؛ جامع الاحادیث، ج ۳۲، ص ۲۳۸.

۳. سلسله الأحادیث الصحیحه وشیء من فقهها وفوائدها، ج ۵، ص ۳۳۸. هیچ‌کس نیست که بر من سلام کند؛ مگر اینکه خدای تعالی، روح من را به بدنم برمی‌گرداند تا پاسخ سلام او را بدهم.

او حدیث یاد شده را به منابع معتبری چون مسند ابی داوود، سنن بیهقی، سنن احمد و المعجم الاوسط طبرانی مستند کرده و افزون بر اینکه حدیث را در برخی از آثار خود، صحیح^۱ و در برخی دیگر، حسن دانسته^۲، دیدگاه حدیث‌شناسان دیگر را نیز یادآور شده است. او در این‌باره می‌نویسد:

حافظ عسقلانی در «تقریب» رجال حدیث را صدوق و در «فتح الباری» ثقه شمرده است، و حافظ عراقی در «تخریج الاحیاء» سند آن را جید، نووی در «ریاض» و مناوی در «تیسیر»، اسناد آن را صحیح دانسته‌اند.^۳

اعتبار حدیث یاد شده نزد البانی تا آنجاست که وی احادیثی که به زعم او - با آن معارض است را از اعتبار ساقط می‌داند؛ برای مثال چون حدیث «ما من نبی یموت فی قبره إلا اربعین صباحا حتی تُرد الیه روحه»: «هیچ پیامبری از دنیا رحلت نمی‌کند، مگر اینکه پس از چهل روز، روح او به بدنش بازمی‌گردد»^۴ را با حدیث یاد شده، در تعارض می‌بیند، معتقد است برای رفع تعارض باید حدیث «ما من نبی یموت...» را ساقط کنیم تا حدیث «ما من احد یسلم...» از تعارض مصون بماند.^۵

۱. سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعه وأثرها السیئ فی الأمة، ج ۱، ص ۳۶۷.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۳۸.

۳. همان.

۴. مسند الشامیین، طبرانی، ج ۱، ص ۱۹۶؛ حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، أبونعیم الأصبهانی، ج ۸، ص ۳۳۳.

۵. سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعه وأثرها السیئ فی الأمة، ج ۱، ص ۳۶۳.

با همه اعتباری که البانی برای سند حدیث قائل است، ولی دلالت آن را صریح ندانسته و ادعا کرده است که غیر از آن، دلیل دیگری بر اینکه پیامبر ﷺ سلام از نزد قبر را می‌شنود، نیافته است! وی حتی از اینکه ابن تیمیه معتقد است پیامبر ﷺ سلام از نزد قبر مطهر را می‌شنود و پاسخ می‌دهد، اظهار شگفتی کرده و گفته است که من نفهمیدم مستند او چیست؟!^۱ همچنین در جای دیگر نیز وقتی از وی می‌پرسند: آیا بین کسی که نزد قبر مطهر آن حضرت، به ایشان سلام کند با کسی که از راه دور سلام دهد، تفاوتی هست یا نه؟ قاطعانه پاسخ می‌دهد که هیچ تفاوتی نیست؛^۲ به این معنا که پیامبر ﷺ سلام هیچ یک را نمی‌شنود!

پاسخ ادعای البانی

در پاسخ به البانی که ادعا می‌کند دلیلی بر شنیدن پیامبر ﷺ نیافته است و حدیث یاد شده نیز صراحتی در شنیدن حضرت ﷺ ندارد، به چند نکته اشاره می‌شود:

نکته اول: در رد ادعای اول البانی، اشاره به این نکته کافی است که افزون بر علمای بزرگ شیعه و اهل سنت، برخی از وهابیان نیز در اثبات شنیدن اموات - چه برسد به شنیدن پیامبر اعظم ﷺ - تلاش کرده و دلایل فراوانی از آیات و روایات برای آن ارائه کرده‌اند که در اینجا تنها به دو مورد اشاره می‌کنیم:

۱. الآيات البينات في عدم سماع الأموات على مذهب الحنفية السادات، ص ۸۰.

۲. موسوعة الالبانی فی العقيدة، ج ۲، ص ۵۶۴.

«عبداللطیف آل‌الشیخ»، نوه محمد بن عبدالوهاب، از علمای وهابی معاصر، در کتاب «البراهین الإسلامیه» می‌نویسد: «منظور کسانی که شنیدن اموات را انکار کرده‌اند، نفی استمداد از اموات است؛ وگرنه هیچ‌کس را نمی‌شناسم که شنیدن اموات را جز به این معنا انکار کرده باشد». سپس وی درباره آنچه از عایشه نقل شده که منکر شنیدن اموات بوده است، یادآور می‌شود که وی وقتی احادیث مثبت شنیدن را شنیده، از نظر خود منصرف شده است.^۱

محمود بن عبداللطیف، از دیگر سلفیان معاصر نیز در کتاب «الجموع البهیه للعقیده السلفیه» در بحثی با عنوان «آیا اموات می‌شنوند؟»، گفته است: «آنچه ادله اقتضا می‌کند، راجح بودن قول به شنیدن اموات است». وی دلیل بر این رجحان را دو نکته می‌داند: یکی اینکه مسئله شنیدن اموات، در احادیث معتبر و متعدد، از پیامبر اکرم ﷺ به نحو عام و مطلق روایت شده است. دیگر اینکه در مقابل نصوص صحیح یاد شده، هیچ آیه و روایت معارضی وجود ندارد. سپس وی احادیث بسیاری را از صحیح بخاری، صحیح مسلم و سایر منابع معتبر اهل سنت می‌آورد و بررسی می‌کند.^۲

نکته دوم: پاسخ این ادعای البانی که حدیث «ما من احد یسلم...»، صراحت در شنیدن ندارد، این است که اگر این حدیث در معنای خود صراحت نداشته باشد، پس کدام حدیث و آیه‌ای می‌توان یافت که در معنای خود صریح باشد؟! خوب بود وی مشخص می‌کرد ابهام در کدام

۱. البراهین الإسلامیه فی رد الشبهة الفارسیه، ص ۶۶.

۲. الجموع البهیه للعقیده السلفیه، ج ۲، ص ۵۸۲.

قسمت حدیث می‌باشد و دلیل آن کدام است؟! چنان‌که دیگران، وقتی آیه یا حدیثی را مجمل، مبهم یا غیر صریح در اثبات ادعای خود می‌دانند، دلیل آن را نیز ارائه می‌کنند و آن‌گاه صاحب‌نظران با تأمل در دلیل، درباره درستی یا نادرستی ادعا، قضاوت می‌کنند.

ادعای عدم صراحت، در حالی مطرح می‌شود که عبارت حدیث، کاملاً واضح است؛ توضیح اینکه اولاً: آمدن نکره در سیاق نفی: «ما من احد... الا رد الله...»، افاده عموم و استغراق می‌کند و اقتضای عمومیت و استغراق این است که هر سلام‌کننده‌ای، از هر مکان و در هر زمانی که سلام کند، پیامبر ﷺ به آن پاسخ می‌دهد.

ثانیاً: علتی که حضرت ﷺ برای بازگشت روح مطهر خود بیان فرمود، سلام سلام‌کنندگان است (حتی ارد علیّه). از این بیان حضرت فهمیده می‌شود هر کس سلام کند چنین اتفاقی می‌افتد؛ یعنی شخص حضرت ﷺ به سلام هر سلام‌کننده‌ای پاسخ می‌دهد. بنابراین از حدیث یاد شده، هم شنیدن حضرت ﷺ و هم پاسخ بدون واسطه ایشان، قابل استفاده است.

گفتنی است می‌توان دو نکته دیگر نیز از حدیث یاد شده، برداشت کرد: یکی این مطلب است که پیامبر اکرم ﷺ پیوسته بر تمام جهان و ساکنان آن، اشراف کامل دارد؛ زیرا نمی‌توان لحظه‌ای را تصور کرد که مسلمانان در نماز یا غیر نماز، از نزدیک یا دور، به وجود مقدس آن حضرت ﷺ عرض سلام نکنند. نکته دیگر این است که پاسخ دادن سریع و بلافاصله حضرت ﷺ، نشانه احترام به سلام‌کنندگان و نوعی قدردانی از ابراز احساسات و عواطف آنان است.

جمع بندی و نتیجه‌گیری: ادعاهای ابن تیمیه و البانی در مسئله شنیدن پیامبر ﷺ نادرست است؛ ابن تیمیه که معتقد است پیامبر ﷺ تنها سلام کسانی را که نزد قبرش باشند می‌شنود. اما سلام دیگران را نمی‌شنود. البانی نیز از اساس، شنیدن پیامبر ﷺ را انکار می‌کرد و تنها ویژگی پیامبر اکرم ﷺ را در این می‌دانست که سلام به آن حضرت را فرشته‌ای به او تقدیم می‌کند؛ چنان‌که می‌نویسد: «و من خصائص نبینا علیه الصلاة والسلام أن الله تعالى وكل ملكا يبلغه صلاة المصلين والمسلمين عليه»^۱.

گفتار چهارم: بدعت شمردن زیارت و سفر زیارت پیامبر ﷺ

از دیگر موارد قداست‌زدایی ابن تیمیه و وهابیان از پیامبر اکرم ﷺ، مشروعیت‌زدایی آنان از زیارت قبر مقدس آن حضرت و سفر به قصد زیارت است.

۱. انکار مشروعیت شدّ رحال (سفر زیارتی)

الف) دلیل وهابیان در حرمت شدّ رحال

ابن تیمیه و وهابیان درباره حرمت سفر به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ، به حدیثی از ابوهریره استناد کرده‌اند. ابوهریره ادعا می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^۲؛ «بار سفر بسته نمی‌شود؛ مگر برای سه مسجد...».

۱. الآيات البينات في عدم سماع الأموات على مذهب الحنفية السادات، ص ۷۹.

۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۰.

کلمه «شد»^۱، در لغت به معنای صلابت و قوت است^۱ و «رحال»، جمع رحل به معنای چیزی است که پشت شتر برای نشستن می‌گذارند و آن را محکم می‌کنند.^۲ شد الرحال نیز به معنای محکم کردن کجاوه، محمل و همانند آن روی مرکب است و در اصطلاح، کنایه از سفر است^۳؛ زیرا لازمه گذاشتن چیزی بر پشت شتر و محکم بستن آن، سفر است.^۴

کلمه «شد الرحال» از همین حدیث، گرفته شده است و تنها مستمسک ابن تیمیه و وهابیت در حرمت سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ نیز همین حدیث است.

ابن تیمیه براساس حدیث یاد شده، سفر به قصد زیارت پیامبر ﷺ را خلاف شرع دانسته و بر حرمت آن، چنین فتوا داده است: «أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ يُقْتَضِي النَّهْيَ وَالنَّهْيُ يَقْتَضِي التَّحْرِيمَ»^۵؛ «همانا حدیث شد الرحال، مقتضی نهی [از سفر برای زیارت]، و نهی نیز مقتضی تحریم است.

«بن باز»، مفتی معروف عربستان، با استناد به حدیث یاد شده گفته است: «لا يجوز السفر بقصد زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم أو قبر غيره من الناس»^۶؛ «سفر به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ و هیچ‌کس دیگر غیر ایشان، جایز

۱. تاج العروس، ج ۸، ص ۲۳۹.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۴۷.

۳. المصباح المنیر، ج ۱، ص ۳۰۷.

۴. عمدة القاری شرح صحیح بخاری، ج ۷ ص ۲۵۲.

۵. مجموع الفتاوی، ج ۲۷، ص ۱۸۸.

۶. مجموع فتاوی بن باز، ج ۸، ص ۳۳۷.

نیست». صالح بن فوزان،^۱ ابن عثیمین^۲ و دیگران نیز تنها به استناد همین حدیث، به حرمت سفر به قصد زیارت پیامبر ﷺ حکم داده‌اند. این در حالی است که مناقشات علما در دلالت حدیث یاد شده بر ادعای وهابیان، فراوان است. هرچند اکنون مجال بیان آن نیست اما نکته مهم، تحریف ابن تیمیه از دیدگاه سلف، درباره جواز و حتی استحباب سفر به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ و اجماع علما بر استحباب زیارت قبر آن حضرت است.

ب) تحریف سیره سلف در شدّ رحال

ابن تیمیه در کتاب «الاختائیه» فصلی با عنوان «مذهب سلف در زیارت قبر پیامبر ﷺ» آورده است و در آنجا نخست اقرار می‌کند که سلف و خلف بر استحباب سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ اتفاق نظر دارند و بر وجود احادیث صحیحی نیز در این زمینه اقرار می‌کند. اما با کمال تعجب، در چند سطر بعد، مدعی می‌شود که منظور آنان از استحباب یاد شده، تنها استحباب سفر به قصد مسجد آن حضرت و نماز خواندن در آنجا و سلام دادن به پیامبر ﷺ از داخل مسجد است؛ نه استحباب سفر برای خصوص زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ چنان‌که او می‌نویسد:

الذي اتفق عليه السلف والخلف وجاءت به الأحاديث الصحيحة هو السفر

إلى مسجده والصلاة والسلام عليه في مسجده ...^۳

۱. مجموع فتاوی صالح بن فوزان، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲. مجموع فتاوی و رسائل محمد بن صالح عثیمین، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳. الرد علی الأختائنی قاضی المالکیه، ص ۱۴۸.

آنچه سلف و خلف بر آن اتفاق نظر دارند و احادیث صحیحه درباره آن آمده است، مسافرت به قصد مسجد آن حضرت است [و نه به قصد زیارت].

ابن تیمیه بدون دلیل موجه، به علمای اسلام نسبتی خلاف واقع داده و کلام صریح آنان را در استحباب سفر به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ را به طور آشکار، به نفع باور غلط خود تحریف کرده است. او می‌گوید:

و هذا هو مراد العلماء الذين قالوا إنه يستحب السفر إلى زيارة قبر نبينا صلی الله علیه وسلم، فإن مرادهم بالسفر إلى زیارة هو السفر إلى مسجده، و ذکر او في مناسك الحج أنه يستحب زیارة قبره.^۱

این که علما گفته‌اند سفر به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ مستحب است، منظور آنان، سفر به قصد مسجد آن حضرت است؛ نه قبر ایشان و این که در کتب مناسک حج گفته‌اند مستحب است زیارت قبر آن حضرت ﷺ منظورشان زیارت مسجد است.

در جای دیگر نیز همین ادعا را تکرار کرده و گفته است: «قالوا

(العلماء) يستحب السفر إلى زیارة قبره لكن مرادهم بذلك هو السفر إلى مسجده.^۲

تعجب است که ابن تیمیه این‌گونه فتوهای صریح علمای اهل سنت را به نفع باور نادرست خود تحریف می‌کند. فتواها و دیدگاه‌های علمای اهل سنت بر استحباب یا دست‌کم جواز مسافرت به قصد زیارت قبر

۱. الرد علی الأحنائی قاضی المالکیه، ص ۱۴۸.

۲. همان، ص ۱۱۹.

پیامبر ﷺ، فراوان است؛ برای نمونه در کتاب «الموسوعة الفقهية الكويتية» بایی گشوده شده است با عنوان: «شَدُّ الرَّحْلِ لِرِیَارَةِ الْقُبُورِ». در آنجا جواز سفر به قصد زیارت را به جمهور علمای اهل سنت نسبت می‌دهد و دلیل آن را عموم ادله معرفی می‌کند و می‌گوید تنها مخالف این فتوا بعضی از شافعیه و ابن تیمیه از حنابله است: «ذَهَبَ جُهِورُ الْعُلَمَاءِ إِلَى أَنَّهُ يُجُوزُ شَدُّ الرَّحْلِ لِرِیَارَةِ الْقُبُورِ، لِعُمُومِ الْأَدِلَّةِ، وَخُصُوصًا قُبُورِ الْأَنْبِیَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَتَمَنَعَ مِنْهُ بَعْضُ الشَّافِعِیَّةِ وَابْنُ تَیْمِیَّةٍ مِنَ الْحَنَابِلَةِ»^۱.

گفتنی است خود ابن تیمیه نیز از بسیاری از علمای اهل سنت نام برده است که از حدیث شدّ رحال، جواز سفر برای زیارت را استفاده کرده‌اند؛ چنان‌که می‌نویسد:

ثم نقل عن بعض العلماء - كالغزالي والجويني وأبي حامد الأسفرايني وابن عبد البر وأبي محمد المقدسي وغيرهم من أصحاب مالك والشافعي وأحمد أنهم قالوا: المراد بالحدیث نفی الفضیلة والاستحباب، و نفی الوجوب بالنذر، لانفی الجواز.

غزالی، جوینی، ابو حامد اسفراینی، ابن عبدالبر، ابو محمد مقدسی و غیر اینها از اصحاب مالک، شافعی و احمد گفته‌اند که مراد از حدیث، نفی فضیلت و استحباب سفر برای زیارت است؛ نه نفی جواز.^۲

۱. الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۲۴، ص ۸۹.

۲. موقف ابن تیمیه من الأشاعره، به نقل از الرد علی الأحنائی، صص ۳۳، ۱۶۶، ۱۶۷ و ۱۸۴؛

مختصره فی مجموع فتاوی، ج ۲۷، ص ۲۲۶.

۲. تحریف اجماع بر مشروعیت زیارت پیامبر ﷺ

ابن تیمیه، اجماع مسلمانان را نیز بر استحباب زیارت قبر پیامبر ﷺ، به نفع باور نادرست خود، مصادره کرده است. وی با اینکه نخست اذعان می‌کند که مسلمانان بر استحباب زیارت پیامبر ﷺ اجماع کرده‌اند، ولی ادعا می‌کند منظور مسلمانان از اجماع یاد شده، اجماع بر زیارت مسجد پیامبر ﷺ است؛ نه اجماع بر زیارت قبر پیامبر ﷺ؛ چنان‌که می‌نویسد:

فَقَوْلُ الْقَاضِي عِيَاضٍ: إِنَّ زِيَارَةَ قَبْرِهٖ سَنَةٌ مَّجْمَعٌ عَلَيْهَا، وَفَضِيلَةٌ مَرغَبٌ فِيهَا؛ أَرَادَ بِهٖ الزِّيَارَةَ الشَّرْعِيَّةَ، مِنْ أَنَّهُ يَسَافِرُ إِلَى مَسْجِدِهِ ثُمَّ يَصَلِّي عَلَيْهِ وَيَسَلِّمُ عَلَيْهِ. مَنْظُورٌ قَاضِي عِيَاضٍ أَنَّ فِي هَذِهِ سَخَنَ أَنَّ زِيَارَةَ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سُنَّةٌ سُنَّتِيَّةٌ أَوْ أَجْمَاعِيَّةٌ وَفَضِيلَتِيَّةٌ أَوْ مَرغَبِيَّةٌ، أَجْمَاعٌ عَلَى زِيَارَةِ مَسْجِدِ أَنَّ حَضْرَتَهُ اسْتِثْنَاءً [و نه قبر ایشان]. البتة بعد از اینکه وارد مسجد شد، بر پیامبر ﷺ نیز سلام می‌کند!^۱

در اینجا تنها به بعضی از عبارات‌ها که از سویی صراحت اجماع علما بر حکم به استحباب خصوص زیارت قبر پیامبر ﷺ و از سوی دیگر، بطلان ادعای ابن تیمیه را ثابت می‌کند، اشاره می‌کنیم.

نخست دیدگاه قاضی عیاض را که ابن تیمیه ادعا کرده است منظور او زیارت مسجد پیامبر ﷺ است؛ نه قبر آن حضرت، بررسی می‌کنیم.

قاضی عیاض (م ۵۴۴ هـ.ق) در کتاب «الشفاء بتعريف حقوق المصطفى»، عنوان فصل نهم^۲ را عبارت: «حُكْمُ زِيَارَةِ قَبْرِهٖ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفَضِيلَتِهِ مَنْ»

۱. الرد على الأحنائي قاضي المالكيه، ص ۱۸۰.

۲. فصل نهم از باب چهارم از بخش دوم کتاب.

زَارَةُ» قرار داده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود، عنوان انتخاب شده برای فصل، بر خلاف آنچه این تیمه ادعا می‌کند، به طور صریح حکم زیارت قبر حضرت ﷺ است؛ نه حکم مسجد آن حضرت. عبارت یاد شده نیز بعد از این عنوان آمده است.

آن‌گاه قاضی عیاض در ادامه، احادیث متعددی از پیامبر اکرم ﷺ آورده است که همه به صراحت در فضیلت زیارت قبر حضرت ﷺ است؛ مانند احادیث «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي»، «مَنْ زَارَنِي فِي الْمَدِينَةِ مُحْتَسِبًا...» و «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي...». در ادامه، قاضی از ابن عبدالبر (م ۴۶۳ ه. ق) نقل می‌کند که سفر به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ واجب است: «وَأَجِبُ شَدُّ الْمَطِيِّ إِلَى قَبْرِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». خود در توضیح آن می‌گوید: «بِرِيدٍ بِالْوُجُوبِ هُنَا وَوُجُوبَ نَدْبٍ وَتَرْغِيبٍ وَتَأْكِيدٍ لَا وَوُجُوبَ فَرْضٍ!»؛ «منظور او از وجوب مسافرت در اینجا، بیان اهمیت زیارت و نهایت ترغیب و تأکید بر آن است؛ نه وجوب شرعی». آن‌گاه تا آخر فصل، آداب زیارت و همانند آن را بیان می‌کند و در فصل دهم، به طور مستقل، احکام و آداب ورود به مسجد پیامبر ﷺ را می‌آورد.^۱

در کتاب «الموسوعة الفقهية الكويتية» آمده است:

امت اسلام، از سلف و خلف، بر مشروعیت زیارت پیامبر ﷺ اجماع کرده و جمهور علما، از اهل فتوا از همه مذاهب، به سنت بودن زیارت آن حضرت ﷺ قائل شده‌اند. گروهی از محققان گفته‌اند

۱. الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۱۹۴ - ۲۰۸.

زیارت آن حضرت ﷺ سنت مؤکد نزدیک به واجب است؛ چنان‌که

طایفه‌ای از حنفیه، به وجوب زیارت فتوا داده‌اند.^۱

سپس نویسنده کتاب یاد شده، بعد از ذکر ادله متعدد در اثبات

فضیلت فراوان برای زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ دوباره یادآور می‌شود که

اجماع مسلمانان در تمام عصرها بر همین (تأکید استحباب زیارت)

منعقد شده است: «وَعَلَىٰ ذَٰلِكَ اِنْتَعَدَ اِجْمَاعُ الْمُسْلِمِينَ فِي كَافَّةِ الْعُصُورِ، كَمَا صَرَّحَ بِهِ

عِيَاضُ وَالتَّوَوِيُّ وَالسَّنْدِيُّ وَابْنُ الهَمَّامِ». سپس از ابن حجر نیز چنین آورده است

«وَإِنَّ مَشْرُوعِيَّتَهَا عَمَلٌ اِجْمَاعِيٌّ بِلاَ نِزَاعٍ».^۲

اکنون خواننده عزیز به خوبی درمی‌یابد که چگونه ابن تیمیه، بی‌باکانه

سیره سلف و خلف و اجماع علمای اسلام در طول قرون بر استحباب

زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ و مشروعیت سفر به این منظور را به نفع باور

غلط خود (این‌که منظور علما زیارت مسجد پیامبر ﷺ است) مصادره

کرده است و از آن شگفت‌آورتر این است که وی هرگونه مخالفت با

دیدگاه خود را کفر و شرک می‌شمارد.

۳. محدودسازی زیارت پیامبر اکرم ﷺ

اگر چه ابن تیمیه و وهابیان به طور اجمالی، مشروعیت زیارت را

پذیرفته‌اند، اما در عین حال به گونه‌ای آن را مقید و مشروط کرده‌اند؛ به‌ویژه

زیارت قبر پیامبر ﷺ را که دیگر از حقیقت آن، چیزی باقی نمانده است.

۱. الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۲۴، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۸۴.

آنان ابتدا زیارت را به دو قسم شرعی و بدعی تقسیم می‌کنند و در تعریف آن دو می‌گویند: زیارت شرعی آن است که زائر بر میت سلام کند و برای او دعا و طلب مغفرت نماید و زیارت بدعی آن است که یا از شخص میت چیزی درخواست کند یا او را به درگاه خدای متعال واسطه کند یا خدا را به حق او قسم دهد.^۱

برخی از وهابیان پا را از این هم فراتر گذاشته و موارد یاد شده را نه تنها بدعت، بلکه شرک اکبر نیز شمرده‌اند؛ چنان‌که به دور قبر گردیدن، امیدواری به شفاعت، امید به شفا یافتن بیمار، مسح قبر و استشفای به تربت را هم از مصادیق شرک اکبر دانسته‌اند.^۲

از این گذشته، ابن تیمیه و وهابیان، مشروعیت زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ را به شرایط فراوان و دشواری مشروط کرده‌اند که کمتر زائری می‌توان یافت که زیارتش مقبول نظر آنان باشد؛ برای مثال ابن تیمیه، ایستادن مقابل قبر مطهر آن حضرت را به قصد زیارت، بدعت می‌شمارد و می‌گوید: «وهذا الوقوف الذي يسميه غير مالك زيارة لقبره... أنه بدعة»^۳؛ و چون هر بدعتی، ضلالت و هر ضلالتی نیز در آتش است: «كل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار»^۴. پس به شکل منطقی، هر زائری به زعم ابن تیمیه، در آتش است!

۱. الرد علی المنطقیین، ابن تیمیه، ص ۵۳۶.

۲. فتاوی نور علی الدرب، بن باز، ص ۱۴۸. «أما الزيارة لدعاء الميت، أو الاستغاثة بالميت فهذا من الشرك الأكبر وهكذا الطواف بقبره يرجو شفاعته أو يرجو عائدته أو يرجو أن يشفي مرضه، فكل هذا من الشرك الأكبر وهكذا التمسح بتراب القبر والاستشفاء بتراب القبر، فهذا من عمل الجاهلیه ومن الشرك الذي حرمه الله عز وجل».

۳. الرد علی الأخنائی قاضی المالکیه، ص ۱۵۱.

۴. اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیه، ج ۲، ص ۸۸.

وی براساس همین ضوابط خودساخته، اهل مدینه را که از همان اوایل، به زیارت قبر حضرت ﷺ مشتاق بودند و هر روز مقابل قبر حضرت ﷺ می‌ایستادند و زیارت می‌کردند، بدعتگذار می‌شمارد و می‌نویسد:

فهذا بين أن وقوف أهل المدينة بالقبر و هو الذي يسمي زيارة لقبره من البدع التي لم يفعلها الصحابة.

بنابراین ایستادن اهل مدینه مقابل قبر پیامبر ﷺ، یعنی همان عملی که آن را زیارت می‌نامند، بدعتی است که صحابه مرتکب آن نشده‌اند.^۱

شگفت این که بدعت شمردن زیارت قبر مطهر حضرت ﷺ در حالی است که وی زیارت قبور سایر مسلمانان، از جمله قبور بقیع و شهدای احد را امری مشروع می‌شمارد و می‌نویسد: «ولو كان قبره يزار كما تزار قبور أهل البقيع و شهداء أحد؛ لكان الصحابة يفعلون ذلك».^۲

ابن تیمیه به منظور تأیید نظر خود مبنی بر نامشروع بودن زیارت قبر مقدس پیامبر ﷺ - نعوذ بالله - و مشروع بودن زیارت قبور سایر مسلمانان، به گفته «ابوبکر بن منذر»، از علمای اهل سنت، تمسک می‌کند که گفته است:

زیارت قبور سایر مسلمانان و استغفار برای آنان مشکلی ندارد؛ زیرا این، عملی است که پیامبر خدا ﷺ آن را با قول و فعل خود

۱. الرد علی الأحنائی قاضی المالکیه، صص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲. الرد علی الأحنائی، ص ۱۵۰.

سنت‌گذاری فرمود. اما این اقدام برای قبر خود آن حضرت، حکم دیگری دارد.^۱

اگر آنچه ابن تیمیه به ابن منذر نسبت می‌دهد درست باشد^۲، دلیل ابن منذر بر ادعای یاد شده بسیار سست است. به گفته او، علت متفاوت بودن حکم زیارت قبر حضرت ﷺ با دیگران، به سبب این است که قبور مؤمنان در فضای باز و بدون سقف قرار داشته و دسترسی به قبور آنان آسان بوده است؛ در حالی که آن حضرت ﷺ در حجره خود دفن شده بودند و مردم به قبر او دسترسی نداشتند!

اما توجیه یاد شده، باطل است؛ زیرا اولاً این‌گونه نبوده است که همه مؤمنان در فضای باز دفن شوند. بلکه کسانی که دارای موقعیت ویژه اجتماعی بودند، در منازل خود دفن می‌شدند؛^۳ ثانیاً: این مطلب نیز که دسترسی به قبر پیامبر ﷺ غیر ممکن بوده، خلاف واقعیت‌های تاریخی است.^۴

وی در ادامه نیز توجیهی سست‌تر مطرح می‌کند؛ به ادعای وی، مقصود از زیارت قبور، دعا کردن نزد قبور است؛ در حالی که پیامبر خدا ﷺ ما را امر فرمود به سلام به او در همه مکان‌ها و معلوم

۱. الرد علی الأحنائی قاضی المالکیه، ص ۲۴۰.

۲. گفتنی است ابن تیمیه تنها کسی است که سخنان یاد شده را به ابن منذر نسبت داده است؛ زیرا در جای دیگر چنین سخنی از ابن منذر یافت نشد.

۳. ر.ک: تاریخ حرم ائمه بقیع، ص ۱۲۷.

۴. ر.ک: وهابیت در ترازوی نقد، صص ۲۵۱ - ۲۶۲.

است که این عمومیت مهم‌تر است!^۱

سستی این توجیه هم واضح است؛ زیرا اولاً: معنای حقیقی زیارت، نفس حضور زائر نزد مزور است؛ نه بیشتر^۲ و معلوم است که این معنا درباره قبر پیامبر ﷺ نیز صادق است؛ ثانیاً: بنابر آنچه از احادیث استفاده می‌شود - چنان‌که در ادامه به برخی از آنها اشاره خواهد شد - دعا کردن یکی از فلسفه‌های زیارت است؛ نه تمام آن و آن موارد، تنها با حضور نزد قبر حضرت ﷺ حاصل می‌شود؛ نه راه دور؛ ثالثاً: براساس قاعده معروف «اثبات شیء نفی ما عداه نمی‌کند»، اگر سلام بر حضرت ﷺ از راه دور پذیرفته باشد، دلیل بر آن نیست که سلام نزد قبر حضرت، ممنوع یا بی‌فایده باشد!

گفتنی است ابن تیمیه، زیارت قبور سایر انبیای عظام عليهم السلام و اولیای کرام را نیز به طریق اولی مصداق بدعت و ضلالت می‌داند و می‌نویسد:

فإذا كان مثل هذه الزيارة للقبر بدعة منهيها عنها فكيف من يقصد ما يقصده من قبور الانبياء والصالحين... ومعلوم أن هذا أعظم في كونه بدعة و ضلالاً.

هنگامی که زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ بدعت باشد، زیارت قبور سایر انبیا و اولیا به طریق اولی بدعت و گمراهی است!^۳

برتری دادن زیارت قبا و بقیع بر زیارت پیامبر ﷺ

شگفت این‌که ابن تیمیه با آنکه زیارت قبور سایر مؤمنان را مطلوب فی نفسه می‌داند، اما وقتی به مسئله زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ می‌رسد، می‌گوید

۱. الرد علی الأحنائی قاضی المالکیه، ص ۲۴۰.

۲. الوهابیة دعاوی و ردود، ص ۱۰۰.

۳. الرد علی الأحنائی قاضی المالکیه، ص ۱۵۱.

مطلوبیت آن، تبعی است؛ به این معنا که اگر کسی برای کار دیگری به مسجد پیامبر ﷺ برود، مطلوب است به حضرت ﷺ نیز سلامی کند. اما اگر بخواهد فقط به قصد سلام و زیارت حضرت به مسجد برود، این سلام مطلوبیتی ندارد؛ چنان که می‌نویسد: «وَهَذَا لَيْسَ مَقْصُودًا بِنَفْسِهِ بَلْ إِذَا لَقِيَهُ سَلَّمَ عَلَيْهِ. وَهَكَذَا إِذَا زَارَ الْقَبْرَ يَسَلِّمُ عَلَى الْمَيْتِ. لَا أَنَّهُ يَتَكَلَّفُ قَطْعَ الْمَسَافَةِ وَاللِّقَاءَ لِجَرْدِ ذَلِكَ»^۱

سپس ابن تیمیه از این ادعای شگفت، نتیجه‌ای شگفت‌تر می‌گیرد. به ادعای وی، وقتی زیارت قبر پیامبر ﷺ مطلوبیت نفسی ندارد، رفتن به حرم مطهر آن حضرت ﷺ برای زیارت‌کننده و زیارت‌شونده مفید نیست؛ چنان که می‌نویسد: «فَلَمْ يَبْقَ فِي إِيْتَانِ الْقَبْرِ فَائِدَةٌ لَهُمْ وَلَا لَهُ»^۲. اما وی رفتن به مسجد قبا، شهدای احد و قبرستان بقیع را مفید می‌داند و می‌گوید:

بِخِلَافِ إِيْتَانِ مَسْجِدِ قُبَاءٍ... فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ كَعُمْرَةٍ... وَكَذَلِكَ إِذَا خَرَجَ الرَّجُلُ إِلَى الْبَقِيعِ وَأَهْلِ أَحُدٍ... كَانَ حَسَنًا لِأَنَّ هَذَا مَصْلَحَةٌ لَا مَفْسَدَةَ فِيهَا.

به‌خلاف رفتن به مسجد قبا؛ زیرا نماز در آن، با ثواب یک عمره برابری می‌کند؛ چنان که رفتن به قبرستان‌های احد و بقیع نیز پسندیده است؛ زیرا مصلحتی دارد که با مفسده‌ای همراه نیست.^۳

دفاع البانی از ابن تیمیه

هرچند از گفته‌های ابن تیمیه به‌روشنی موضع به شدت منفی او درباره زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم ﷺ به دست می‌آید، اما البانی تلاش

۱. مجموع فتاوی، ج ۲۷، ص ۴۱۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۱۶.

می‌کند این موضع‌گیری تأسف بار ابن تیمیه را انکار کند و او را مدافع مشروعیت زیارت حضرت ﷺ نشان دهد!

وی بدین منظور به عبارت‌هایی از کتب ابن تیمیه استناد جسته است که چیزی بیش از آنچه بیان شد، ثابت نمی‌کند. تمام آنچه البانی از کتب مختلف ابن تیمیه نقل می‌کند، در این دو سطر خلاصه می‌شود:

کتبه و فتاویه مشحونه باستحباب زیارة القبور و فی جمیع مناسکه یذکر استحباب زیارة قبور أهل البقیع و شهداء أحد و یذکر زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم إذا دخل مسجده والأدب فی ذلك.

کتب و فتاوی ابن تیمیه، آکنده از حکم به استحباب زیارت قبور است! وی در کتب مناسک خود، استحباب زیارت قبور بقیع و شهدای احد را بیان کرده است؛ و یادآور زیارت قبر پیامبر ﷺ برای آن کس که داخل مسجد شود، نیز شده است!^۱

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، البانی به صراحت، حکم استحباب زیارت قبرستان بقیع و شهدای احد را از ابن تیمیه نقل می‌کند. اما از مجموع کتب وی، تنها مطلبی که توانسته است درباره زیارت قبر پیامبر ﷺ پیدا کند، این است که هرکس وارد مسجد شد، می‌تواند پیامبر ﷺ را نیز زیارت کند. ولی درباره سایر ادعاهای ابن تیمیه، مانند مطلوبیت ذاتی نداشتن زیارت مرقد مطهر حضرت ﷺ، نامشروع بودن ایستادن مقابل ضریح مطهر حضرت به قصد زیارت حتی از بیرون مرقد

۱. دفاع عن الحدیث النبوی والسیره، ص ۱۰۰.

و بدعت بودن سفر به قصد زیارت حضرت، سخنی به میان نیاورده است!

همچنین البانی اعتراف نمی‌کند که ابن تیمیه با قیود بسیاری، آن مقدار محدود زیارت (از داخل مسجد) را مجاز می‌شمارد؛ برای مثال می‌گوید زیارت نباید به قصد ادای حقوق آن حضرت یا تعظیم و تکریم منزلت ایشان یا درخواست حاجت باشد؛ چنان‌که می‌نویسد:

ولكن الجهال وأهل الضلال يظنون أن السفر إلى قبورهم من حقوقهم... أو يظنون أن زيارة قبورهم من باب التعظيم لهم... وأن الزائر إذا دعاهم وتضرع لهم وسألهم حصل مطلوبه.

اهل جهالت و گمراهی می‌پندارند رفتن به زیارت قبور آنان (اولیای الهی)، از جمله حقوقی است که باید ادا کنند... یا می‌پندارند زیارت قبور آنان، از مصادیق تعظیم آنهاست... یا اگر زائری آنان را بخواند و نزد قبور آنان تضرع کند و درخواست خود را مطرح کند، خواسته‌اش برآورده می‌شود!^۱

البانی از اینکه علامه شهید البوطی، به طور صریح، در برابر دیدگاه انحرافی ابن تیمیه موضع‌گیری کرده است، به خشم می‌آید و در کتاب «دفاع عن الحدیث النبوی»، با تعبیر رکیک، به ایشان حمله می‌کند. وی در این کتاب، شهید بوطی را دروغگو، افترازننده و دارای حقد و کینه به ابن تیمیه معرفی می‌کند.^۲

۱. الرد علی الأحنائی قاضی المالکیه، ص ۴۷.

۲. دفاع عن الحدیث النبوی والسیره، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

همچنین البانی، شیخ تقی‌الدین سبکی، از علمای بزرگ اهل سنت را به غفلت و اتهام‌زنی علیه ابن تیمیه متهم کرده و شبیه همان نسبت‌های یاد شده را درباره ایشان تکرار کرده است؛ چنان‌که نظیر همین تعبیرات ناشایست را درباره «محمد بن ابوبکر اخنائی» به کار برده است.^۱

۴. بدعت‌شماری آداب زیارت

البانی، بسیاری از آداب زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم ﷺ را از مصادیق بدعت می‌شمارد و بیشتر این موارد را به کتب ابن تیمیه و سایر شخصیت‌های سلفی استناد می‌دهد. بدعت‌شماری مواردی که می‌آید، در حالی است که بسیاری از علمای بزرگ شیعه و سنی، از قرن‌های گذشته تا هم‌اکنون، با ارائه دلایل و شواهد کافی، مشروعیت آن را ثابت کرده‌اند. برخی از موارد یاد شده عبارت‌اند از:

- سفر به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ؛
- ارسال عریضه^۲ به همراه حاجیان و زائران؛
- زیارت قبر پیامبر ﷺ قبل از خواندن نماز در مسجد؛

۱. دفاع عن الحدیث النبوی والسیرة، صص ۹۹ - ۱۰۱.

۲. بیشتر لغت‌شناسان، عریضه را به عرض حال و درخواست‌نامه معنا می‌کنند و برای «عرض»، معانی مختلفی بیان می‌دارند که یکی از آنها، بیان مطلبی از طرف فرد کوچک‌تر به بزرگ‌تر است. بر این اساس، معنای به عرض رساندن، عبارت است از گفتن و بیان کردن مطلبی از طرف کوچک‌تر به بزرگ‌تر. در اصطلاح، عریضه‌نویسی یکی از شیوه‌های خاص توسل است که در طول تاریخ، در فرهنگ اسلامی همواره بدان توجه شده است. ر.ک: مجله خیمه، شماره ۲۰، سال ۸۴. به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه.

- ایستادن خاشعانه و خاضعانه مقابل قبر مطهر حضرت ﷺ همانند ایستادن در نماز؛

- رو به قبر حضرت ﷺ ایستادن هنگام خواندن دعا؛

- توسل جستن به پیامبر ﷺ نزد خدای متعال هنگام دعا؛

- طلب شفاعت و همانند آن؛

- گذاشتن دست خود بر شبکه‌های مرقد مطهر حضرت ﷺ؛

- بوسیدن قبر یا استلام (لمس کردن) آن و آنچه مجاور قبر مطهر

است؛

- نشستن نزد قبر مطهر و پیرامون آن، به منظور تلاوت قرآن و ذکر

خدا؛

- زیارت قبر حضرت ﷺ بعد از هر نماز؛

- زیارت اهالی مدینه از قبر پیامبر ﷺ هنگام ورود و خروج از

مسجد؛

- روی کردن به سمت قبر شریف حضرت ﷺ هنگام ورود و خروج

از مسجد.^۱

گفتنی است که دیگر علمای وهابی معاصر نیز این موارد را از

مصادیق شرک یا بدعت شمرده‌اند.^۲

۱. موسوعة الالبانی فی العقیده، ج ۲، صص ۵۴۸ - ۵۵۱.

۲. ر.ک: فتح المجید شرح کتاب التوحید، ص ۲۴۸؛ فتاوی نور علی الدرب، بن باز،

ص ۲۷۵؛ فتاوی نور علی الدرب، عثیمین، ج ۹، ص ۲؛ فتاوی منوعه، عبدالعزیز بن رجحی،

ج ۹، ص ۴.

۵. نکاتی تحلیلی بر گفته‌های ابن تیمیه

در بررسی گفته‌های ابن تیمیه و وهابیان و در پاسخ به ادعاهای آنان، نکاتی بیان شد. در این گفتار نیز به نکاتی دیگر که فراتر از مطالب یاد شده است، اشاره می‌شود.

نکته اول: تناقض در کلام ابن تیمیه

ابن تیمیه در یکی از کتاب‌های خود برای اثبات اینکه زیارت قبر حضرت ﷺ مطلوب تبعی است و نه نفسی، زیارت و سلام به آن حضرت را به سلام اهل ایمان به یکدیگر و سلام آنان به اموات تشبیه می‌کند. او معتقد است همان‌گونه که اهل ایمان برای سلام به یکدیگر قصد سفر نمی‌کنند، بلکه اگر در مسیر خود به طور اتفاقی یکدیگر را ببینند سلام می‌کنند، برای خصوص زیارت اموات نیز قطع مسافت نمی‌کنند. بلکه اگر بدون قصد زیارت، از کنار قبر مؤمنی عبور کردند، بر او سلام می‌کنند. وی در این باره می‌نویسد: «كُلُّ مُؤْمِنٍ يَرُدُّ السَّلَامَ عَلَى مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ. وَهَذَا لَيْسَ مَقْصُودًا بِنَفْسِهِ بَلْ إِذَا لَقِيَهِ سَلَّمَ عَلَيْهِ. وَهَكَذَا إِذَا زَارَ الْقَبْرَ يَسَلِّمُ عَلَى الْمَيِّتِ. لَا أَنَّهُ يَتَكَلَّفُ قَطْعَ الْمَسَافَةِ وَاللِّقَاءَ لِجَرْدِ ذَلِكَ»^۱.

اما وی چند صفحه بعد آشکارا بر خلاف ادعای قبلی خود سخن می‌گوید و رفتن به قبرستان بقیع را به ویژه رفتن برای زیارت شهدای احد که در آن زمان فاصله زیادی با شهر مدینه داشته است، نه تنها دارای مطلوب نفسی، بلکه در مقام مقایسه با زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ، دارای

مصلحت و فایده می‌داند؛ درحالی‌که زیارت حضرت را بی‌فایده می‌خواند و می‌نویسد: «أَمْ يَتَّقُ فِي إِتْيَانِ الْقَبْرِ (رسول الله) فَائِدَةً لَهُمْ وَلَا لَهُ بِخِلَافِ إِتْيَانِ مَسْجِدِ قُبَاءٍ... فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ كَعُمْرَةٍ... وَكَذَلِكَ إِذَا خَرَجَ الرَّجُلُ إِلَى الْبَيْعِ وَأَهْلِ أُحُدٍ... كَانَ حَسَنًا لِأَنَّ هَذَا مَصْلَحَةٌ لَا مَفْسَدَةَ فِيهَا»^۱.

نکته دوم: مطلوب نفسی بودن زیارت مؤمن

این ادعای ابن تیمیه که زیارت و سلام اهل ایمان به یکدیگر مطلوب فی نفسه نیست: «وَهَذَا لَيْسَ مَقْصُودًا بِنَفْسِهِ بَلْ إِذَا لَقِيَهِ سَلَّمَ عَلَيْهِ»^۲، مخالف توصیه‌های شارع مقدس است؛ زیرا از آموزه‌های دینی استفاده می‌شود که قصد زیارت مؤمنان و سلام به آنان، می‌تواند مطلوب نفسی نیز باشد؛ چنان‌که از روایتی که صحیح مسلم از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است، می‌توان این مطلب را به‌خوبی استنباط کرد. در این روایت چنین می‌خوانیم:

مسلمانی به قصد زیارت برادر دینی خود، به سمت روستای دیگری حرکت کرد. ملکی از جانب خداوند نزد او آمد و از قصدش پرسید. او گفت به منظور دیدن برادر دینی خود می‌روم؛ زیرا او را برای خدا دوست می‌دارم. ملک گفت من از جانب خدای متعال مأمور شده‌ام که به تو بشارت دهم چون به این نیت الهی به دیدن دوست خود می‌روی، خداوند نیز تو را دوست می‌دارد.^۳

۱. مجموع فتاوی، ج ۲۷، ص ۴۱۶.

۲. همان، ص ۴۱۳.

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۸۸.

نکته سوم: مطلوب نفسی بودن زیارت قبور

ابن تیمیه مدعی است زیارت و سلام بر اموات، مطلوب تبعی است؛ نه نفسی. از این رو می‌گوید اگر کسی قبری را در مسیر خود ببیند، سلام به صاحب آن، مطلوب است. اما اگر بخواهد فقط به قصد زیارت قبور، سفر کند، مطلوبیتی ندارد. وی در این باره می‌نویسد: «إِذَا زَارَ الْقَبْرَ يَسْلَمُ عَلَى الْمَيِّتِ. لَا أَنَّهُ يَتَكَلَّفُ قَطْعَ الْمَسَافَةِ وَاللِّقَاءَ الْمَجْرَدِ ذَلِكَ»^۱. اما گویا وی به آن همه احادیثی که پیامبر اکرم ﷺ مردم را به زیارت قبور فرمان داده، توجه نداشته است یا اگر توجه داشته، به علت دیگری از آنها چشم‌پوشی کرده است!

در اینجا به برخی از احادیث زیارت قبور که در منابع معتبر اهل سنت آمده است، اشاره می‌کنیم:

- نَهَيْتُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَرُورُهَا؛^۲

- كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ ثَلَاثٍ: عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَرُورُهَا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِهَا عِظَةً وَعِبْرَةً؛^۳

- «فَرُورُهَا فَإِنَّهَا تَزْهَدٌ فِي الدُّنْيَا وَتَذَكُّرُ الْآخِرَةِ»؛

- «اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي فِي زِيَارَةِ قَبْرِ أُمِّي فَأَذِنَ لِي... فَرُورُهَا فَإِنَّهَا تَذَكُّرُكُمْ الْآخِرَةَ»؛^۴

- «رُزُّ الْقُبُورِ تَذَكُّرٌ بِهَا الْآخِرَةَ»؛^۵

۱. مجموع فتاوی، ج ۲۷، ص ۴۱۳.

۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۲.

۳. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۸، ص ۱۲۲.

۴. مسند إسحاق بن راهویه، ج ۱، ص ۲۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱.

۵. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۳۳.

– إِي كُنْتُ مَهَيَّبْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَمَنْ شَاءَ أَنْ يَزُورَ قَبْرًا فَلْيَزُرْهُ، فَإِنَّهُ يَرِقُّ الْقَلْبَ، وَيُذَمِّعُ الْعَيْنَ، وَيَذَكِّرُ الْآخِرَةَ.^۱

چنان‌که ملاحظه می‌شود در تمام احادیث یاد شده، پیامبر گرامی اسلام ﷺ امت خود را به زیارت قبور توصیه فرموده و برای آن، فواید معنوی مهمی، از قبیل موعظه، عبرت، زهد در دنیا، تذکر آخرت، رقت قلب و جاری شدن اشک چشم بیان داشته است.

بی‌تردید این همه تأکید می‌تواند بیان‌کننده مطلوبیت نفسی زیارت قبور باشد و زمانی که چیزی مطلوب نفسی بود، می‌توان برای آن قصد مستقل داشت و طی مسافت نیز کرد؛ چنان‌که از حدیثی که بیان‌کننده مسافرت پیامبر اکرم ﷺ به منطقه «ابواء»، برای زیارت قبر مادر گرمی‌شان است، چنین مطلبی استفاده می‌شود.^۲

نکته چهارم: مطلوبیت سفر زیارتی

در فصل سوم از همین بخش بیان شد اگر کسی از راه دور، به پیامبر اکرم ﷺ سلام کند، ایشان از آن آگاه می‌شود و به آن پاسخ می‌دهد. اما این تیمیه این مطالب را بهانه‌ای قرار داده است تا بر بی‌فایده‌گی زیارت قبر مطهر حضرت ﷺ و بر مطلوب نبودن سفر برای زیارت، فتوا دهد! او در این باره می‌گوید:

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۳۲.

۲. در دو کتاب معروف «تاریخ المدینه»، ابن شبه، ج ۱، ص ۱۱۷ و «أخبار مکه فی قدیم الدهر و حدیثه»، ج ۴، ص ۱۱۳ آمده است که قبر مادر گرامی پیامبر اکرم ﷺ در ابواء است. بنابراین حضرت ﷺ برای زیارت قبر مادر، مسافت زیادی را پیموده‌اند.

وَقَدْ حَصَلَ مَقْصُودُهُمْ وَمَقْصُودُهُ مِنَ السَّلَامِ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةِ عَلَيْهِ فِي مَسْجِدِهِ
وَعَيْرِ مَسْجِدِهِ فَلَمْ يَبْقَ فِي إِثْنَانِ الْقَبْرِ فَائِدَةٌ لَهُمْ وَلَا لَهُ.

وقتی با سلام و درود به ایشان از مسجد یا از جای دیگر، مقصود حضرت و زائران تأمین می‌شود، آمدن زائران نزد قبر حضرت برای ایشان و زائران هیچ فایده‌ای ندارد!

اصرار شدید ابن تیمیه برای به حداقل رساندن زائران قبر مطهر حضرت ﷺ عجیب است. معلوم نیست انگیزه او از این همه تلاش چیست؟! اصرار او در این مسئله تا آنجاست که حتی سلام به پیامبر ﷺ را در نماز، افضل از سلام به آن حضرت کنار قبر مطهرشان می‌داند و می‌نویسد: «وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ أَفْضَلُ مِنَ السَّلَامِ عَلَيْهِ عِنْدَ الْقَبْرِ».^۲

در پاسخ به موضع‌گیری منفی ابن تیمیه در ارتباط با این مسئله، چند سؤال مطرح است:

۱. اگر کسی بگوید طبق روایات فراوانی که در منابع معتبر روایی آمده است، فلسفه زیارت قبور، عبرت‌گیری، موعظه‌پذیری، رقت قلب، تذکر آخرت، بی‌رغبتی به دنیا و همانند آنهاست و زائر نیز برای کسب این فواید مهم، قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ می‌کند، آیا باز می‌توان ادعا کرد زیارت قبر حضرت و مسافرت برای زیارت قبر ایشان، بی‌فایده است؟!

۲. همان‌گونه که بیان شد ابن تیمیه مدعی است تنها در صورتی که سلام‌کننده، نزد قبر مطهر آن حضرت ﷺ باشد، ایشان سلام او را می‌شنود

۱. مجموع فتاوی، ج ۲۷، ص ۴۱۶.

۲. همان.

و پاسخ می‌دهد،^۱ حال اگر کسی بگوید من برای اینکه مستقیم به حضرت ﷺ سلام کنم تا از ایشان پاسخ دریافت کنم، قصد سفر آن حضرت می‌کنم، آیا باز می‌توان گفت زیارت به این نیت، دارای مطلوبیت فی نفسه نیست؟!۹

۳. طبق احادیث معتبر نزد اهل سنت، پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي... فِي أَنْ أَزُورَ قَبْرَهَا فَأَذِنَ لِي، فَرُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تَدْكُرُ الْمُؤْت. ۲

از پروردگار برای زیارت قبر مادرم اجازه خواستم و خدای متعال

نیز اجازه فرمود. پس شما نیز قبور را زیارت کنید؛ زیرا انسان را به

یاد مردن می‌اندازد.

حال با توجه به اینکه قبر حضرت آمنه ﷺ در ابواء واقع است^۳ و

پیامبر ﷺ نیز برای زیارت قبر مادر گرامی‌اش مسافرت کرده است،^۴

۱. مجموع فتاوی، ج ۲۷، ص ۳۲۴.

۲. مسند إسحاق بن راهویه، ج ۱، ص ۲۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱.

۳. در بعضی از متون معتبر اهل سنت، مانند تاریخ مدینه، ابن شبه، ج ۱، ص ۱۱۷ و أخبار مکه فی قدیم الدهر وحديثه، ج ۴، ص ۱۱۳ تصریح شده است که قبر مادر گرامی پیامبر اکرم ﷺ در ابواء است.

۴. ممکن است شبهه شود قبر حضرت آمنه ﷺ در مسیر حرکت پیامبر ﷺ بوده است؛ نه اینکه

حضرت ﷺ جداگانه برای زیارت مادر گرامی خود قصد سفر کرده باشد. بنابراین نمی‌شود

به این حدیث استناد کرد! اما پاسخ این است که اولاً: طبق حدیث یاد شده، پیامبر ﷺ

فرمود: «من از پروردگارم تقاضای زیارت قبر مادرم را کردم، و خدای متعال نیز اجازه

فرمود». بنابراین حضرت، از همان ابتدا قصد زیارت مادر گرامی‌اش را داشته است. ثانیاً: بر

فرض که حضرت ﷺ اصل مسیر را برای کار دیگری، مانند غزه، طی کرده باشند. ولی به

هر حال ایشان از یک مکانی، مسیر خود را به سمت قبر مادر گرامی‌اش تغییر داده است.

بنابراین همان مقدار تغییر مسیر، هرچند اندک، ادعای ابن تیمیه و امثال او را که معتقدند

زیارت قبر مؤمن، مطلوب نفسی ندارد یا سفر برای زیارت، مشروع نیست، رد می‌کند.

چگونه می‌توان گفت مسافرت به قصد زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم ﷺ بدعت است؟!

گفتنی است حضرت ﷺ در فرازی از این روایت فرمود: «فَزُورُوا الْقُبُورَ». در واقع حضرت ﷺ امر به زیارت را به جمله قبل عطف کرده است، که نشان می‌دهد زیارت قبور، هرچند مستلزم سفر باشد، باز بر مشروعیت خود باقی و دارای مطلوبیت فی نفسه است.

فصل سوم: قداست‌زدایی از شخصیت حقوقی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

گفتار اول: دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در رؤیا، نشانه ضعف ایمان و علامت نفاق

۱. حکایت عتبی

در متون روایی و تاریخی اهل سنت، از یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «عتبی»، حکایتی نقل شده است که به حکایت عتبی معروف است. وی می‌گوید:

کنار قبر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودم که یک نفر عرب بادیه‌نشین وارد شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: «السلام علیک یا رسول الله. شنیدم که خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱ اکنون من نیز نزد تو آمده‌ام؛ درحالی که از گناهان

۱. نساء: ۶۴. «و اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند، نزد تو می‌آمدند، آن‌گاه از خداوند آمرزش می‌خواستند و رسول خدا نیز برای آنها طلب آمرزش می‌کرد، بی‌تردید خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

خود آمرزش می‌طلبم و شما را به پیشگاه خدای متعال شفیع قرار

می‌دهم». سپس این شعر را در تعظیم حضرت ﷺ خواند:

يا خير من دفنت بالقاع اعظمه فطاب من طيبهن القاع والاکم

نفسی الفداء لقبر أنت ساکنه فيه العفاف والجود والکرم^۱

آن‌گاه عتبی می‌گوید:

مرد اعرابی رفت و چشم من را خواب فراگرفت. در عالم رؤیا

پیامبر اکرم ﷺ را دیدم که به من فرمود: «ای عتبی! خودت را به

اعرابی برسان و او را بشارت بده که خدای متعال او را آمرزید.»^{۲ و ۳}

۱. «ای بهترین کسی که در بهترین جایگاه دفن شده است که از بوی خوش آنجا همه‌جا بوی خوش گرفته است. جانم فدای قبری که تو ساکن آنی که در آن اسوه کامل در عفت و جود و کرم، مدفون است.»

۲. الأحكام السلطانية، الماوردی، ص ۱۷۴؛ المغنی لابن قدامة، ج ۳، ص ۴۷۸؛ معجم، ابن عساکر، ج ۱، ص ۵۹۹؛ مثير الغرام الساکن، ابن الجوزی، ص ۴۹۰؛ وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى السمهودی، السمهودی، ج ۴، ص ۱۸۵؛ الأذکار، النووی، ص ۲۰۶؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۴۸؛ شفاء الغرام، الفاسی، ج ۲، ص ۴۶۲؛ مختصر تاریخ مدینه دمشق، ابن منظور، ج ۲، ص ۴۰۸؛ إمتاع الأسماع، المقریزی، ج ۱۴، ص ۶۱۵.

۳. گفتنی است حدیثی شبیه به حکایت یاد شده، از امیرمؤمنان علی رضی الله عنه نیز روایت شده است.

بنابه نقل سمهودی در «وفاء الوفاء»، آن حضرت رضی الله عنه فرمود: «قدم علينا أعرابي بعد ما دفنا

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بثلاثة أيام، فرمى بنفسه على قبر النبي صلى الله عليه وآله وسلم،

وحثا من ترابه على رأسه و قال: يا رسول الله، قلت فسمعنا قولك ووعيت عن الله سبحانه و

ما وعينا عنك و كان فيما أنزل عليك: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ﴾، و قد

ظلمت و جنتك تستغفر لي فنودي من القبر: إنه قد غفر لك؛ «سه روز پس از دفن بدن مطهر

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک نفر از اعراب بادیه‌نشین به مدینه آمد و خودش را بر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

انداخت و... پس از قبر مطهر حضرت به او ندایی رسید که گناهانت آمرزیده شد.» و فاء

الوفاء، ج ۴، ص ۱۸۶؛ سبل الهدی والرشاد، ابن یوسف شامی، ج ۱۲، ص ۳۸۱.

از آنجا که حکایت عتبی، شبهات متعدد وهابیت درباره اموات، از قبیل شدّ رحال، زیارت، ندا کردن میت، استغاثه، توسل، طلب شفاعت، تجلیل از اولیا و اجابت اولیا به درخواست زیارت‌کنندگان را پاسخ می‌دهد، وهابیان با تأکید و حساسیت بسیار درصدد رد حدیث یاد شده برآمده‌اند. از این رو گاهی در سند حکایت و گاهی در دلالت آن، خدشه نموده^۱، گاهی آن را از متون مرجع حذف کرده^۲ و گاهی هم که حکایت را در کتب عالمان بزرگ خود مشاهده کرده‌اند، آن را برنتافته و نویسنده را سرزنش و توییح کرده‌اند.^۳

۲. حکایت عتبی در نگاه ابن تیمیه و وهابیان

ابن تیمیه در کتاب «قاعده محبت»، اصل حکایت را پذیرفته است،^۴

۱. ر.ک: الصَّارِمُ المُنْكَي، ابن عبدالهادی، ص ۲۵۲؛ منهاج التأسيس والتقدیس، عبداللطیف آل الشیخ، ص ۱۹۹؛ القول المفید، ابن عثیمین، ج ۲، ص ۵۱۲؛ بیان حقیقه التوحید، ابن فوزان، ص ۴۲؛ توضیح العبارة فی... (أرشيف ملتقى أهل الحديث ۳)، ش ۳۳، ص ۹۸؛ شرح کتاب قاعدة جلیلة فی التوسل، ناصر العقل، ج ۲۲، ص ۳.

۲. مجلة البیان، ش ۴۱، ص ۲۹: «حذفت حکایة العتبی فی الأعرابی الذی جاء إلى قبر النبی - صلی الله علیه [و آله] وسلم ودعا وهي موجودة فی سائر طبعات (الأذکار) و فی کتب الفقه (کالمغنی) و غیره فلیس لأحد الحق فی حذفها بحجة التحقیق أو لأنها حکایة ضعيفة، وإنما یعلق علیها فی الحاشیة و یبین الصواب و الحق. ثم قد علمت أن إسقاط هذه القصة إنما كان تصرفاً من مراقبة المطبوعات فی دار الإفتاء بالرياض، و لیس من المحقق نفسه. وهذه أعجب!».

۳. فتاوی و رسائل، محمد بن ابراهیم آل الشیخ، ج ۱، ص ۱۱۶. نویسنده از اینکه ابن قدامه در مغنی و ابن کثیر در البدایة و النهایه حدیث را آورده، ولی نقد نکرده‌اند، به خشم آمده است و علت سکوت آن دو را غفلت و عدم عصمت آنان توجیه کرده است: «أو یكون عدم ردها ذمول... و من المعصوم من السهو الا الرسول فهو المعصوم من هذا بكل حال!».

۴. گفتنی است ابن تیمیه در مجموع فتاوی، ج ۱، ص ۲۴۱، در صحت حدیث تردید می‌کند و می‌گوید: «وَهَذَا لَمْ يَذْكُرْهُ أَحَدٌ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ مِنْ أَهْلِ الْمَذَاهِبِ الْمُتَّبَعِينَ».

اما درباره محتوای آن، کلامی دارد که به نوعی قداست‌زدایی از پیامبر اکرم ﷺ است. او می‌گوید: حکایت عتبی و امثال آن را که برخی از فقها درباره [زیارت] قبر پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند، برای کسانی اتفاق می‌افتد که نه تنها ایمانشان ضعیف و به مقام پیامبر ﷺ و آنچه آورده است جاهل‌اند، بلکه در ایمان مضطرب و نفاقشان عظیم و از مصادیق «مؤلفه قلوبهم» می‌باشند.^۱

۳. رد ادعای ابن تیمیه

الف) جایگاه رؤیا در آیات و روایات

بی‌تردید رؤیای صادقه (خواب راست)، از منظر آیات و روایات، دارای اهمیت فراوان است و نقش تعیین‌کننده‌ای در زندگی انسان دارد. رؤیای حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام برای ذبح حضرت اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام،^۲ رؤیای حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام،^۳ رؤیای هم‌زندانی حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام،^۴ رؤیای پادشاه مصر،^۵ رؤیای پیامبر اکرم ﷺ در ورود به مکه و مسجد الحرام^۶ و

۱. قاعدة فی المحبه، ص ۱۹۲. «فَهَذِهِ الْحِكَايَةُ وَنَحْوَهَا بِمَا يَذْكَرُ فِي قَبْرِ النَّبِيِّ وَقَبْرِ غَيْرِهِ مِنَ الصَّالِحِينَ فَيَقَعُ مِثْلَهَا لِمَنْ فِي إِيَّانِهِ ضَعْفٌ وَهُوَ جَاهِلٌ بِقَدْرِ الرَّسُولِ وَبِمَا أَمَرَ بِهِ فَإِنْ لَمْ يَعْفَ عَنْ مِثْلِ هَذَا حِلَاجَتِهِ وَإِلَّا اضْطُرَّ بِإِيَّانِهِ وَعَظْمِ نِفَاقِهِ فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ بِمِثْرَلَةِ الْمُؤَلَّفَةِ بِالْمِعْطَاءِ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ».

۲. صافات: ۱۰۵.

۳. یوسف: ۴ و ۱۰۰.

۴. یوسف: ۳۶.

۵. یوسف: ۴۳.

۶. فتح: ۲۷.

رؤیای شجره ملعونه،^۱ از جایگاه تعیین کننده رؤیای صادق در زندگی انسان از منظر قرآن کریم حکایت می کند. همچنین احادیث فراوانی از پیامبر اکرم ﷺ در این باره روایت شده است که گویای این حقیقت است و ما در اینجا به برخی از این احادیث اشاره می کنیم:

- رؤیای صادق، از طرف خدا و خواب های آشفته، از شیطان است.^۲
- هنگامی که یکی از شما خوابی دید که دوست می دارد، آن خواب از ناحیه خدای متعال است. پس حمد خدا را به جا آورد.^۳

- ای مردم! از بشارت های نبوت چیزی نمانده است؛ غیر از رؤیای صادق که مسلمان یا خودش می بیند یا دیگران درباره او می بینند.^۴
- «إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ مُبَشِّرَاتِ النَّبُوَّةِ إِلَّا الرَّؤْيَا يَرَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ أَوْ تُرَى لَهُ»؛^۵ «... یا بنده صالح خودش می بیند یا دیگران درباره او می بینند».

- رؤیای صادق، یک جزء از ۴۶ جزء نبوت است.^۶ رؤیای صادق، جزئی از هفتاد جزء نبوت است.^۷

- حضرت در تفسیر آیه: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۸

۱. اسراء: ۶۰

۲. صحیح بخاری، ج ۹، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۴۳.

۴. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۴۸.

۵. همان.

۶. همان، ج ۴، ص ۱۷۷۴.

۷. همان، ص ۱۷۷۵.

۸. یونس: ۶۴.

«آنان را در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است» فرمود: [بشارت به آنان] رؤیای صادق است...^۱

- انس می‌گوید پیامبر ﷺ از رؤیا خوشش می‌آمد و بعد از نماز صبح می‌فرمود: «آیا کسی امروز خوابی دیده است؟!». ابوهیره در ادامه حدیث، این اضافه را نیز آورده است: «آگاه باشید! بعد از من، از نبوت چیزی باقی نمی‌ماند؛ مگر رؤیای صادق».^۲

اگر در تعبیر به کار رفته در این احادیث دقت شود، جایگاه رؤیای صادق نزد آن حضرت به‌خوبی معلوم می‌شود؛ تعبیری مانند: «مِنْ مُبَشِّرَاتِ النَّبُوَّةِ، يَرَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، يَرَاهَا الْمُؤْمِنُ، مِنْ اللَّهِ، جِزءٌ مِنَ النَّبُوَّةِ، يَعْجَبُهُ الرَّؤْيَا...».

گفتنی است اگر برای واژه «عبد صالح» در حدیث یاد شده، همان بار معنایی که ابن تیمیه به آن معتقد است لحاظ گردد، تناقض آشکار دیدگاه ابن تیمیه معلوم می‌شود؛ زیرا از سویی وی چنان‌که گذشت، واژه صالح را این‌گونه معنا کرده است:

لفظ صالح در مقابل فاسد است. پس هنگامی که این لفظ بر کسی اطلاق شود، مصداق آن، فردی خواهد بود که جمیع کارهای خود را اصلاح کرده است و هیچ‌گونه فسادی در او نیست. چنین کسی تمامی کارهای پنهان و آشکار و گفتار و کردارش را بر طبق آنچه

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۷۰.

۲. همان، ج ۴، ص ۴۳۲.

مورد رضایت پروردگار است، تنظیم می‌کند و مصداق این واژه، پیامبران و کسانی‌اند که در رتبه بعد از آنان قرار دارند.^۱

از سوی دیگر، طبق حدیث پیشین، پیامبر ﷺ فرمود: «رؤیا بخشی از نبوت است که عبد صالح موفق به دیدن آن می‌شود».

حال سؤال این است که چه انگیزه‌ای ابن تیمیه را وادار کرده است که بگوید اگر کسی پیامبر ﷺ را خواب ببیند، نشانه ضعف ایمان، بلکه نشانه اضطراب ایمان و شدت نفاق اوست؟! افزون بر اینکه خودش نیز این حدیث معتبر را از پیامبر ﷺ نقل کرده است که حضرت فرمود: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى حَقًّا، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي»^۲؛ «هرکس من را در خواب ببیند، به حقیقت، خود من را دیده است؛ زیرا شیطان نمی‌تواند به صورت من تمثیل یابد»؛ یعنی رؤیای او از قسم اضغاث احلام و خواب‌های آشفته نیست.^۳

ب) شخصیت‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ را در رؤیا دیده‌اند

صرف نظر از انگیزه ابن تیمیه از ادعای یاد شده، آنچه مهم بوده و موجب تنگنای شدید ابن تیمیه می‌گردد، این است که شخصیت‌های معروفی از صحابه، تابعان و دیگر بزرگان از صدر اسلام تا عصر حاضر گفته‌اند که پیامبر اکرم ﷺ را در رؤیا زیارت کرده‌اند؛ شخصیت‌هایی که بعید است ابن تیمیه به آنها نسبت ضعف یا اضطراب ایمان دهد یا آنان

۱. مجموع فتاوی، ج ۷، ص ۵۸.

۲. الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳. بخاری، ج ۱، ص ۳۳ و ج ۸، ص ۴۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۷۵.

۴. المُعَلِّمُ بِفَوَائِدِ مُسْلِمٍ، ج ۳، ص ۲۰۶.

را به نفاق بزرگ متهم کند یا از مصادیق «مؤلفه قلوبهم» بداند. از آنجا که تعداد افراد یاد شده، فراوان است و در این کتاب، مجال بیان همه آنها نیست، تنها به معرفی برخی از آنان بسنده می‌کنیم:

یک- عمر بن خطاب (م ۵۲۳ ق.)

عمر بن خطاب می‌گوید:

پیامبر ﷺ را در عالم رؤیا زیارت کردم. اما دیدم حضرت ﷺ به من اعتنائی نمی‌کند. عرض کردم: «ای رسول خدا ﷺ آیا از من خطایی سر زده است؟». حضرت فرمود: «آیا تو نبودی که در حال روزه، می‌بوسیدی؟» عرض کردم: «سوگند به آن کسی که جان عمر در دست اوست، دیگر چنین کاری مرتکب نمی‌شوم».^۱

دو- عثمان بن عفان (م ۵۳۵ ق.)

ابوسعبد خدمتگزار عثمان می‌گوید:

عثمان، زیرجامه‌ای طلب کرد و آن را محکم پوشید- آن لباسی بود که هیچ‌گاه تا آن زمان نپوشیده بود؛ نه قبل از اسلام و نه بعد از آن - در بیان علت آن گفت: «پیامبر ﷺ را دیشب در خواب دیده است و همچنین ابوبکر و عمر را که به او گفته‌اند: امشب افطار را نزد ما خواهی بود». پس قرآنی طلب کرد و آن را گشود و مقابل خود قرار داد تا کشته شد.^۲

۱. مسند البزار (البحر الزخار)، ج ۱، ص ۲۳۹؛ مسند عمر بن خطاب (مسند فاروق)، ابن کثیر،

ج ۱، ص ۲۷۸؛ مجمع الزوائد، نورالدین الهیثمی، ج ۳، ص ۱۶۵.

۲. المحن، ابوالعرب، ص ۷۹؛ ذخیره الحفظ، ابن عدی، ج ۳، ص ۱۳۷۸.

سه- اسما بنت عمیس (م ۵۶۰ ق)

اسماء می‌گوید: «پیامبر ﷺ را بعد از رحلتش در خواب دیدم که فرمود: آیا قرآن تحریف شد؟! عرض کردم: این گونه است پدر و مادرم فدایتان باد...»^۱

چهار- عبدالله بن عباس (م ۵۶۸ ق)

عبدالله بن عباس نقل می‌کند:

پیامبر ﷺ را در نیم‌روزی در عالم رؤیا دیدم؛ درحالی که ژولیده مو و غبارآلود بود و در دستش شیشه‌ای پر از خون داشت. عرض کردم: «این چیست؟». فرمود: «این خون حسین علیه السلام و اصحاب اوست که امروز پیوسته در این شیشه جمع کرده‌ام». ابن عباس گفت: «آن روز را شمارش کردم و ضبط کردم و بعد معلوم شد که حسین علیه السلام در همان روز به شهادت رسیده بود»^۲.

پنج- انس بن مالک (م ۵۹۳ ق)

کم اتفاق می‌افتد که شبی بر من بگذرد و در آن شب، دوستم (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب نبینم. انس این را در حالی می‌گفت که از چشمانش، اشک جاری بود.^۳

۱. المعجم الكبير، ج ۲۴، ص ۱۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۹۰.

۲. الطبقات الكبرى (متمم الصحابه) ابن سعد، ج ۱، ص ۴۲۷؛ فضائل الصحابه، ابن حنبل، ج ۲،

ص ۷۷۹؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۰؛ البداية و النهايه، ابن كثير، ج ۶، ص ۲۵۸.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۲۰، ص ۴۶۴.

شش- عمر بن عبدالعزیز (م ۵۱۰۱.ق)^۱

عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: «پیامبر ﷺ و همچنین ابوبکر و عمر را در عالم خواب دیدم. حضرت ﷺ به من فرمود: هنگامی که به ولایت رسیدی، طبق عمل این دو، عمل کن».^۲

هفت- محمد بن منکدر (م ۵۱۳۰.ق)^۳

محمد بن منکدر می‌گوید: «پیامبر ﷺ را در عالم خواب دیدم که دو نفر از اهل مدینه را این‌گونه لعن فرمود: لعنت خدا، ملائکه و تمامی مردم بر آنها باد».^۴

همچنین می‌گوید:

پیامبر ﷺ را در خواب دیدم؛ درحالی که از این خانه خارج می‌شد به دو نفر که آنها را به نام و نسب می‌شناسم برخورد کرد و به آنها فرمود:

۱. ابن تیمیه در تمجید از عمر بن عبدالعزیز گفته است: «وهو خليفة راشد عالم بالسنة متبع لها»، «او خلیفه‌ای راه راست یافته، عالم به سنت و پیروی‌کننده از آن است». ر.ک: الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص ۲۰۵.

۲. المنامات، ص ۱۴۰.

۳. مصعب بن عبدالله در شأن و منزلت ابن منکدر گفته است: مالک بن انس هرگاه نام مبارک پیامبر ﷺ برده می‌شد، رنگ رخسارش تغییر می‌کرد و سر خود را به احترام فرو می‌آورد. این رفتار مالک بر شاگردانش گران می‌آمد؛ تا اینکه روزی درباره علت آن، از او سؤال کردند. گفت: اگر می‌دیدید آنچه من دیده‌ام، از کار من عیب نمی‌گرفتید. همانا محمد بن منکدر - که سید قراء بود - هیچ‌گاه حدیث پیامبر ﷺ را از او نپرسیدیم؛ مگر اینکه به گریه می‌افتاد؛ تا جایی که دلمان به حالش می‌سوخت. ر.ک: قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة، ص ۱۲۹.

۴. المنامات، ص ۱۰۵.

لغت خدا و ملائکه و همه مردم بر شما باد. عرض کردم: گناهانشان چیست؟ فرمود: گناهشان این است که گوشت مردم را می‌خورند.^۱

هشت- سفیان ثوری (م ۵۱۶۱ ق)

سفیان ثوری می‌گوید: «پیامبر ﷺ را در عالم رؤیا دیدم و عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ آیا حدیث... که از شما روایت است، حقیقت دارد؟ فرمود: آری».^۲

همچنین می‌گوید: «پیامبر ﷺ را در خواب دیدم و عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ درباره سیر و پیاز چه می‌فرمایید؟ فرمود: ملائکه از آن اذیت می‌شوند».^۳

نه- مالک بن انس (م ۵۱۷۹ ق)

مالک بن انس می‌گوید: «پیامبر ﷺ را در عالم خواب روی منبر دیدم و عرض کردم ای رسول خدا ﷺ آیا شما علم نحو می‌دانید؟ فرمود: آری».^۴

ده- ابوجعفر ترمذی (م ۵۲۹۵ ق)^۵

ترمذی می‌گوید: «پیامبر ﷺ را در عالم رؤیا زیارت کردم و گفتم: ای رسول خدا ﷺ من سی‌سال بر مذهب اهل عراق علم آموختم... حضرت ﷺ فرمود: بر تو باد به مذهب شافعی...».^۶

۱. الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۸، ص ۵۶۲.

۲. شعب الإیمان، بیهقی، ج ۱۳، ص ۵۰۰.

۳. المنامات، ابن ابی الدنيا، ص ۶۸.

۴. الموطأ، ج ۱، ص ۱۶۷.

۵. ابن تیمیه درباره او گفته است: «هو محمد بن أحمد بن نصر، الفقیه الشافعی، الإمام العلامة، شیخ الشافعية بالعراق في وقته، ثقة مأمون». ر.ک: قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة، ص ۱۲۹.

۶. الطیوريات، ابوطاهر سلفی، ج ۲، ص ۲۷۳.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اکنون با توجه به آنچه بیان شد، ابن تیمیه غیر از این دو راه، راه دیگری ندارد: یا باید شخصیت‌های یاد شده را به ضعف و اضطراب ایمان و به نفاق بزرگ متهم کند و آنان را از مصادیق «مؤلفه قلوبهم» بداند! و حال آنکه تمام این افراد نامبرده، نه تنها نزد اهل سنت، بلکه از نظر ابن تیمیه نیز از اعتبار بسیار بالایی برخوردارند یا باید ابن تیمیه از این گفته خود که هرکس پیامبر را در خواب ببیند... دست بردارد. در این صورت نیز وی با بحران پذیرش حکایت عتبی که بسیاری از شبهات زیارت قبور را پاسخ می‌دهد، روبه‌رو می‌شود!

گفتار دوم: مشروعیت نداشتن دعا کنار قبر پیامبر ﷺ

از جمله موارد قداست‌زدایی وهابیان از پیامبران الهی، به‌ویژه پیامبر اکرم ﷺ، نامشروع‌پنداری دعا نزد قبر مطهر آن حضرت ﷺ و کفرشماری اعتقاد به افضلیت آن مکان برای دعاست.

۱. تصریحات ابن تیمیه و وهابیان

– ابن تیمیه در پاسخ به این سؤال که آیا دعا نزد قبر صالحان و اولیای الهی جایز است یا خیر؟ و آیا احتمال استجاب دعا در مکان‌های یاد شده بیشتر از سایر مکان‌هاست یا خیر؟ می‌گوید: «دعای نزد قبور، افضل از دعا در اماکن دیگر نیست...؛ نه قبر پیامبران و نه غیر آن». ^۱ او ادعا می‌کند که هیچ‌گاه

۱. مجموع فتاوی، ج ۲۷، ص ۱۸۱. «لَيْسَ الدُّعَاءُ عِنْدَ الْقُبُورِ بِأَفْضَلَ مِنَ الدُّعَاءِ فِي الْمَسَاجِدِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْأَمَاكِنِ... لَا قُبُورَ الْأَنْبِيَاءِ وَلَا غَيْرِهِمْ».

صحابه نزد قبر پیامبر ﷺ برای خود دعا نکرده‌اند.^۱ همچنین وی اعتقاد به مستجاب بودن دعا نزد قبر پیامبر ﷺ یا سایر اولیای الهی را مرتبه چهارم بدعت می‌پندارد^۲ و انتخاب مکان‌های یاد شده برای دعا را خلاف شرع و فراتر از آن، معتقد به افضلیت این مکان‌ها را کافر می‌داند.^۳

او در جای دیگر می‌گوید: «اهل شرک و بدعت، قبور و مشاهد را تکریم می‌کنند... و معتقدند که دعا نزد قبور مستجاب می‌شود؛ حال آنکه این نزدیک‌ترین کار به احوال شیطان است».^۴

– محمد بن عبدالوهاب نیز مدعی است هیچ‌گاه صحابه نزد قبر پیامبر ﷺ از خدای متعال چیزی درخواست نکرده‌اند. بلکه سلف صالح، کسی را که نزد قبر آن حضرت ﷺ از خدای متعال چیزی طلب کند، مذمت کرده‌اند.^۵

– بن باز، مفتی معروف وهابی هم گفته است: «دعا کردن نزد قبور، غیر شرعی است و در این مسئله بین قبر پیامبر ﷺ با سایر قبور تفاوتی نیست و مکان یاد شده، محل استجاب دعا نمی‌باشد».^۶

۱. مجموع فتاوی، ج ۱۷، ص ۴۷۱. «وَلَا كَانُوا إِذَا سَلَّمُوا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْفُونَ يَدْعُونَ لِأَنْفُسِهِمْ».

۲. «المرتبة الرابعة [من البدعه] ان يظن أن الدعاء عند قبره مستجاب».

۳. مختصر الفتاوی المصرية، ص ۵۷. «و من ظن أن الدعاء عند القبور أفضل من الدعاء في المساجد فقد كفر فقد اتفق أئمة المسلمين على أن اتخاذ القبور للدعاء عندها أو الصلاة ليست من دين الإسلام».

۴. الفرقان بين أولياء الرحمن وأولياء الشيطان، ص ۱۷۵. «كَانَ أَهْلُ الشَّرْكِ وَالْبِدْعِ يَعْظُمُونَ الْقُبُورَ وَمَشَاهِدَ الْمُوتَى... يَعْتَقِدُونَ أَنَّ الدُّعَاءَ عِنْدَهُ مُسْتَجَابٌ أَقْرَبُ إِلَى الْأَحْوَالِ الشَّيْطَانِيَّةِ».

۵. كشف الشبهات، ص ۵۱. «... وأما بعد موته، فحاشا وكلا أنهم سألوه ذلك عند قبره، بل أنكر السلف الصالح على من قصد دعاء الله عند قبره، فكيف بدعائه نفسه».

۶. مجموع فتاواى ابن باز، ج ۶، ص ۳۲۷. «أن الدعاء عند القبور غير مشروع سواء كان القبر قبر النبي صلى الله عليه وسلم أو غيره، وليست محلاً للإجابة».

- ابن عثیمین از علمای وهابی معاصر نیز انتخاب مراقد مطهر پیامبران عليهم السلام را برای دعا، بدعت و وسیله‌ای برای شرک می‌داند.^۱

۲. تفصیل ابن تیمیه

قبل از بررسی و نقد دیدگاه یاد شده، تذکر این نکته مفید است که در مسئله دعا نزد قبور، ابن تیمیه تفصیلی قائل شده است بین اینکه زائر از اول قصد دعا داشته باشد و یا اینکه ابتدا به قصد زیارت برود و آن‌گاه کنار قبر، از خدای متعال چیزی را درخواست کند.

آنچه به عقیده او و وهابی‌ان - که تأثیر پذیرفته از اویند- مشروع نیست، قسم اول است؛^۲ درحالی‌که آنچه از احادیث استفاده می‌شود، مطلق بودن مشروعیت دعا نزد قبور است؛ خواه از ابتدا قصد دعا داشته باشد یا بدون قصد اولیه رفته باشد.

نکته دیگر این است که آنان دعای زائر برای مزور و طلب آمرزش برای او را جائز می‌دانند. بلکه فلسفه زیارت قبور را منتفع شدن میت از طریق دعا برای آمرزش او می‌دانند. اما آنچه را حرام می‌پندارند، دعا

۱. فتاوی اسلامیة، ج ۳، ص ۴۹۲. «لأن دعاء غیر الله شرك أكبر مخرج عن الملّة... إن قصد الدعاء عند

القبور بدعه وقد يكون وسيلة إلى الشرك».

۲. اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۹۵. «الدعاء عند القبور وغيرها من الأماكن ينقسم إلى نوعين:

أحدهما: أن يحصل الدعاء في البقعة بحکم الاتفاق، لا لقصد الدعاء فيها، كمن يدعو الله في طريقه، ويتفق أن يمر بالقبور أو كمن يزورها فيسلم عليها، ويسأل الله العافية له وللموتى، كما جاءت به السنة، فهذا ونحوه لا بأس به. الثاني: أن يتحرى الدعاء عندها بحيث يستشعر أن الدعاء هناك أجوب منه في غيره، فهذا النوع منهي عنه إما نهى تحريم أو تنزيه وهو إلى تحريم أقرب». همچنين ر.ک:

فتاوی نور علی الدر، ج ۱۴، ص ۵۲.

کردن زائر برای خود و زندگان است؛^۱ درحالی‌که آنچه احادیث پیش رو اثبات می‌کنند، خلاف ادعای یاد شده است.

۳. اثبات مشروعیت دعا نزد قبر پیامبر ﷺ

گفتنی است که علمای شیعه و سنی درباره توسل به اولیای الهی بعد از رحلتشان و درخواست حاجت از آنان نزد قبور مطهرشان، کتب و مقالات فراوانی نگاشته‌اند و ادله بسیاری را بر اثبات مشروعیت توسل بیان کرده‌اند. از این رو به نظر می‌رسد ورود به این بحث ضروری نیست. آنچه این نوشتار درصدد نقد و بررسی آن است - چنان‌که در عنوان گفتار و بیان اقوال وهابیان ملاحظه شد - دعا و درخواست حاجت از خدای متعال نزد قبر آن بزرگواران است. از این رو آنچه در پی می‌آید، بررسی این سه مطلب است:

۱. بیان احادیثی از پیامبر اکرم ﷺ که در متون روایی معتبر اهل سنت نقل شده است و مشروعیت دعا را نه تنها در جوار قبور اولیای الهی، بلکه نزد قبور مسلمانان عادی، به طور مطلق ثابت می‌کند.
۲. آشکار کردن تناقضات و برداشت‌های ناصوابی که در این باره در آثار ابن تیمیه و وهابیان مشاهده می‌شود.
۳. بیان مواردی از سیره عملی و دیدگاه نظری سلف، درباره دعا نزد

قبر پیامبر اکرم ﷺ

۱. مجموع فتاوی، ج ۲۴، ص ۳۴۳. «الزَّيَارَةُ الشَّرْعِيَّةُ هِيَ مِنْ جَنْسِ الْإِحْسَانِ إِلَى الْمَيِّتِ بِالِدُعَاءِ لَهُ». همچنین

رک: احکام جنازات، البانی، ص ۱۸۹؛ مجموعه الرسائل والمسائل والفتاوی، ص ۲۱۸.

الف) دلالت احادیث بر مشروعیت دعا نزد قبور

یک- درخواست عافیت

«سلیمان بن بریده» از پدرش نقل کرده است که پیامبر اکرم ﷺ

هنگامی که به مقابر تشریف می‌برد، این‌گونه بر اهل قبور، سلام می‌داد:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ
لَاحِقُونَ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ، أَسْأَلُ اللَّهَ الْعَافِيَةَ لَنَا وَلَكُمْ.^۱

سلام بر شما اهل این دیار از مؤمنان و مسلمانان و ما ان‌شاء الله به

شما ملحق می‌شویم. شما پیشروان ما بودید و ما به دنبال شما مییم. از

خدا برای ما و شما درخواست عافیت می‌کنم.

همچنین در روایت دیگر آمده است که حضرت به اصحاب آموخت

که وقتی به قبرستان می‌روند، این‌گونه بگویند: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ... وَنَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا

وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ؟^۲ «...از خدا برای خودمان و شما عافیت را طلب می‌کنیم».

در این باره، چند نکته درخور توجه است:

یک- چنان‌که ملاحظه می‌شود در حدیث اول، بر خلاف پندار وهابیان،

پیامبر ﷺ برای خود و سایر زندگان از خدای متعال درخواست عافیت کرده

و فرموده است: «أَسْأَلُ اللَّهَ الْعَافِيَةَ لَنَا وَلَكُمْ». جالب این است که حضرت، دعا

برای زندگان را مقدم داشته است و در حدیث دوم نیز حضرت ﷺ از

اصحاب خواسته است که به همان شیوه یاد شده، دعا کنند.

۱. السنن الكبرى، نسائی، ج ۲، ص ۴۶۸.

۲. صحیح مسلم، ج ۲، ۶۷۱؛ المصنف، ابن ابی شیبة، ج ۳، ص ۲۷.

دو- از بیان راوی استفاده می‌شود که این تعلیم پیامبر ﷺ درباره چگونگی زیارت قبور و سلام کردن بر اهل قبور، همیشگی بوده است؛ زیرا در روایت می‌خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعْلَمُهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْمَقَابِرِ فَكَانَ قَائِلُهُمْ يَقُولُ: ...»؛ «پیامبر ﷺ پیوسته به آنان می‌آموخت که وقتی به قبرستان می‌روند چنین بگویند...»^۱.

سه- وقتی زیارت قبور با شیوه یاد شده، برنامه‌ای مستمر و از قبل تعیین شده باشد، پس باید زائر از قبل، دعای نزد قبور را قصد کند و از آغاز برای گفتن همین عبارات حرکت نماید.

چهار- وقتی دعا کردن نزد قبر با قول و فعل پیامبر ﷺ مشروعیت یافت، دیگر بین کم یا زیاد آن فرقی نیست؛ زیرا بی‌شک اگر دعا نزد قبر، بدعت، کفر و شرک باشد- چنان‌که وهابیان می‌پندارند- کم آن هم بدعت و شرک است. افزون بر این، از حدیث دیگری که در صحیح مسلم و سایر متون روایی آمده است، به خوبی می‌توان دریافت که حضرت ﷺ در قبرستان بقیع برای مدت طولانی نیز مشغول دعا و مناجات بوده‌اند؛ زیرا عایشه در حدیث یاد شده تصریح کرده است که پیامبر ﷺ برای مدت طولانی در آنجا سر پا ایستاده بود: «... حَتَّى جَاءَ الْبُقِيعَ فَقَامَ، فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ انْحَرَفَ فَأَنْحَرَفْتُ»^۲.

پنج- کسی در اعتبار حدیث یاد شده، تردید نکرده است. بلکه افزون بر

۱. در زبان عربی، وقتی «کان» بر سر فعل مضارع وارد شود، دلالت بر استمرار می‌کند.

۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۹.

نقل در متون روایی معتبر،^۱ ابن تیمیه و البانی به صحت آن اعتراف کرده‌اند.^۲ شش- بر خلاف آنچه وهابیت فتوا می‌دهد!^۳ در حدیث یاد شده نیامده است که حضرت ﷺ هنگام خواندن زیارتنامه، با اینکه مشتمل بر دعاست، پشت به قبور و رو به قبله ایستاده است و همچنین نیامده است که حضرت به صحابه فرموده باشد هنگام دعا نزد قبور، روی خود را سمت قبله کنند. بلکه در روایت آمده است: «فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ بِوَجْهِهِ»؛^۴ «حضرت ﷺ رو به سمت قبور کرد».

هفت- این نکات یاد شده برای سایر احادیثی که در ادامه خواهد آمد، درخور توجه و درنگ است.

دو- درخواست مصونیت از فتنه و گمراهی

عایشه می‌گوید:

از همان آغاز شب، پیامبر ﷺ را ندیدم. پنداشتم نزد برخی از همسرانش رفته است. جست‌وجو کردم تا به بقیع رسیدم. [در آنجا شنیدم که حضرت] می‌فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَإِنَّا بِكُمْ لَاحِقُونَ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُمْ وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَهُمْ»؛^۵ «سلام بر شما

۱. ر.ک: مسند ابی شیبه، ج ۳، ص ۲۷؛ مسند احمد، ج ۳۸، ص ۶۵۴؛ السنه، الخلال، ج ۳، ص ۶۰۶؛

المسند المستخرج، ابونعیم الاصبهانی، ج ۳، ص ۵۳.

۲. ر.ک: مجموع فتاوی، ابن تیمیه، ج ۲۷، ص ۴۱۵؛ إرواء الغلیل، البانی، ج ۳، ص ۲۳۵.

۳. ر.ک: تیسیر العزیز الحمید، ص ۶۱۵؛ مجموع فتاوی ابن عثیمین، ج ۲۳، ص ۴۱۴.

۴. الجامع الکبیر (سنن ترمذی)، ج ۲، ص ۳۶۰.

۵. مسند ابی داوود طیالسی، ج ۳، ص ۴۸.

گروه مؤمنان! همانا ما به شما ملحق خواهیم شد. خدایا! ما را از پاداش آنان محروم مفرما و ما را بعد از آنان گمراه نکن.»
در روایت دیگر آمده است: «وَلَا تُفْتِنَا بَعْدَهُمْ»^۱ «ما را بعد از آنان به فتنه میفکن.»

در اینجا به برخی از نکات درخور توجه در این حدیث شریف اشاره‌ای می‌کنیم:

اولاً: طبق گفته عایشه، پیامبر ﷺ از سر شب تا آن زمان که عایشه ایشان را یافته است، در قبرستان بقیع به سر می‌برده، و بی‌شک حضرت ﷺ در آنجا به عبادت، از جمله دعا و زیارت، مشغول بوده است؛^۲ زیرا محال است آن حضرت لحظه‌ای از وقت خود را - نعوذ بالله - بیهوده یا به غفلت سپری کند.

بنابراین بر خلاف فتوای وهابیان، معلوم می‌شود که طولانی شدن حضور زائر نزد مزور و خواندن دعای طولانی و زیارت مفصل، نه تنها مانعی ندارد، بلکه با استناد به فعل پیامبر ﷺ، استحباب آن نیز ثابت است.

ثانیاً: اینکه حضرت قبرستان بقیع را به‌جای مسجد النبی ﷺ برای عبادت انتخاب کرده است - با وجود آن همه فضیلت که برای آن ثابت

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۹۶؛ سنن ابی داود، ج ۵، ص ۱۴۱.

۲. در حدیث دیگری که در صحیح مسلم و سایر متون روایی آمده است، عایشه حکایت دیگری نیز نقل می‌کند که در آنجا می‌گوید: «... پیامبر ﷺ را تعقیب کردم تا اینکه به قبرستان بقیع آمد و در آنجا توقف کرد و توقف خود را طولانی نمود: «... حَتَّى جَاءَ الْبُقِيعِ فَقَامَ، فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» . ر.ک: صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۹.

است - و آن‌گاه مدت طولانی در آنجا درنگ می‌کند، دلیل دیگر بر مشروعیت دعا و زیارت طولانی در این‌گونه مکان‌هاست.

ثالثاً: بنا بر اظهار عایشه، پیامبر ﷺ هر شبی که پیش او بوده، به قبرستان بقیع می‌رفته است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلَّمَا كَانَ لَيْلَتَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُخْرَجُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى الْبُقْعِ فَيَقُولُ: ...»^۱ از این گفته عایشه معلوم می‌شود که بر خلاف تبلیغ وهابیت، نه تنها به صورت مستمر به زیارت قبر مطهر پیامبر ﷺ رفتن و دعا کردن نزد قبر آن حضرت حرام نیست،^۲ بلکه مستحب و مشروع نیز است؛ زیرا فعل پیامبر ﷺ حجت است و زیارت با کیفیت یاد شده، به طریق اولی، شامل خود ایشان نیز می‌شود.

سه- درخواست رحمت

عایشه در گزارش دیگری، چنین یادآور شده است:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و عرضه داشت پروردگارت فرمان داده است به قبرستان بقیع روی و برای آنان

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۹؛ البانی در احکام جناز، ص ۸۹ مستند حدیث را چنین آورده است: «أخرجه مسلم، ج ۳، ص ۶۳؛ النسائی، ج ۱، ص ۲۸۷؛ ابن السنی، ص ۵۸۵؛ البیهقی، ج ۴، ص ۷۹؛ احمد، ج ۶، ص ۱۸۰».

۲. وهابیت به استناد حدیثی که در متون روایی اهل سنت آمده مبنی بر اینکه قبر من را عید قرار ندهید، برداشت انحرافی از آن کرده و گفته‌اند منظور حضرت این است که پیوسته به زیارت قبر من مشرف نشوید و حال آنکه حضرت ﷺ دقیقاً بر خلاف برداشت وهابیان نظر داشته‌اند؛ زیرا از آنجا که ایام عید در طول سال اندک است، حضرت خواسته‌اند بفرمایند زیارت قبر من را همانند دید و بازدیدهای عید به چند دفعه محدود نکنید.

طلب رحمت کنی». عایشه عرض کرد: «ای رسول خدا ﷺ چگونه برای آنها استغفار کنم؟». حضرت فرمود بگو: «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ، وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لِلْآحِقُونَ»؛ «سلام بر ساکنان مؤمن و مسلمان این سرزمین. خدا گذشتگان و آیندگان ما را رحمت کند! و آن‌گاه که خدا بخواهد، به شما می‌پیوندم».

چهار- درخواست آمرزش

ابن عباس می‌گوید:

مرَّ رسول الله صلى الله عليه وسلم بقبور المدينة فأقبل عليهم بوجهه فقال:

«السلام عليكم يا أهل القبور، يغفر الله لنا ولكم»^۲.

رسول خدا ﷺ هنگام عبور از کنار قبور مدینه، به آنها روی کرد و

فرمود: «درود بر شما ای اهل قبور! خدا ما و شما را بیامرزد. شما

پیشگامان مایید و ما در پی شما خواهیم آمد».

جالب این که همه دعا‌های یاد شده را ابن تیمیه یک‌جا به عنوان

آداب زیارت قبور آورده است. او می‌گوید:

از طریق صحاح، سنن و مسانید ثابت شده است که پیامبر ﷺ به

اصحابش می‌آموخت که هنگام زیارت قبور این‌گونه بگویند:

«السلام عليكم أهل دار قوم مؤمنين، وإنا إن شاء الله بكم لاحقون. و یرحم

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۹.

۲. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی، ج ۳، ص ۷۸.

الله المستقدمین منا و منکم و المستأخرین، نسأل الله لنا و لکم العافیة، اللهم لا
تحرمننا أجرهم ولا تفتننا بعدهم، و اغفر لنا و لهم»^۱.

ب) عملکرد صحابه

افزون بر حجیت قول و فعل پیامبر اکرم ﷺ، عملکرد صحابه نیز کم و
بیش گویای مشروعیت دعا نزد قبر مطهر پیامبر اکرم ﷺ است. ابن ابی شیبیه
(م ۲۳۵ هـ.ق) در کتاب «المصنف» روایتی از مالک الدار (انباردار عمر بن
خطاب) نقل کرده است به این مضمون که در زمان عمر، مردم دچار قحطی
و خشکسالی شدند. مردی کنار قبر پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: «ای رسول
خدا! مردم نابود شدند. از خداوند برای امت خود طلب باران کن». رسول
خدا ﷺ در عالم خواب به آن مرد فرمود: «نزد عمر برو و از جانب من به او
سلام برسان و بگو: به زودی باران خواهد آمد و سیراب خواهید شد و بگو:
کیسه سخاوت را گسترده ساز». در ادامه گزارش آمده است که آن مرد،
ماجرای خوابش را برای عمر نقل کرد. قطرات اشک از چشمان عمر جاری
شد و گفت: «خداوندا کوشش کردم. ولی همیشه ناتوان بودم»^۲.

گفتنی است حدیث یاد شده را غیر از ابن ابی شیبیه، بسیاری از
بزرگان اهل سنت، از جمله: ابوبکر احمد بن ابی خثیمه (م ۲۷۹ هـ.ق) در
«التاریخ الکبیر»،^۳ ابن عبدالبر (م ۴۶۳ هـ.ق) در «الاستیعاب»،^۴ محب‌الدین

۱. اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲. المصنف فی الاحادیث والآثار، ج ۶، ص ۳۵۶.

۳. التاریخ الکبیر المعروف بتاریخ ابن ابی خثیمه، ج ۲، ص ۸۰.

۴. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۱۱۴۹.

طبری (م ۶۹۴ ه.ق) در «الریاض النضره فی مناقب العشره»،^۱ ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ ه.ق) در «البدایة و النهایه»^۲ و دیگران در کتب خود روایت کرده‌اند. افزون بر این، برخی از آنان از جمله ابن کثیر،^۳ ابن حجر عسقلانی،^۴ القسطلانی^۵ و عبداللطیف آل‌الشیخ،^۶ آن را به لحاظ سند نیز تأیید کرده و صحیح دانسته‌اند.^۷

بنابراین در زمان عمر بن خطاب که نزدیک به عصر پیامبر اکرم ﷺ است و همگی افراد قول و فعل پیامبر ﷺ را به یاد دارند، می‌بینیم یکی از آنان نزد قبر حضرت ﷺ می‌آید و مشکل خشکسالی را مطرح می‌کند و نه تنها هیچ‌کس این اقدام را سرزنش نمی‌کند، بلکه خلیفه وقت، گفته او را تأیید می‌کند. آیا این خود بهترین دلیل بر پذیرش مشروعیت دعا نزد قبر پیامبر ﷺ - بلکه جواز توسل به آن حضرت - از سوی مسلمانان نیست؟!.

ممکن است برخی سؤال کنند که ماجرای یاد شده مربوط به جواز توسل به شخص پیامبر اکرم ﷺ است؛ درحالی‌که موضوع مورد بحث، مشروعیت مطلق دعا نزد قبر آن حضرت است و این دو با هم

۱. الریاض النضره فی مناقب العشره، ج ۲، ص ۳۲.

۲. البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۱۰۵.

۳. همان.

۴. فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۹۵.

۵. المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه، ج ۳، ص ۳۷۴.

۶. منهاج التأسیس والتقدیس، ج ۱، ص ۱۳۷.

۷. البته برخی از علمای وهابی، مانند البانی، مناقشه‌ای در حدیث کرده‌اند. اما این مناقشه مردود بوده و بر صحت و قدرت حدیث، لطمه‌ای وارد نکرده است.

متفاوت‌اند. پاسخ این است که وقتی از طریق این گزارش بتوانیم جواز توسل به شخص پیامبر اکرم ﷺ را ثابت کنیم، از طریق قاعده اولویت، مشروعیت مطلق دعا نزد قبر آن حضرت نیز ثابت می‌شود؛ زیرا آنچه بیش از همه حساسیت وهابیت را برانگیخته است، مسئله توسل به پیامبر اکرم ﷺ و سایر اولیای الهی است و مسئله دعا نزد قبور مطهر آن حضرات علیهم‌السلام از نظر وهابیت در مرحله بعد قرار می‌گیرد؛ چنان‌که عبارت‌های نقل شده از آنان در ابتدای فصل، گویای این مطلب است.

با تفحص در سیره مسلمانان صدر اسلام، غیر از مورد یاد شده، موارد دیگری نیز می‌توان یافت که به‌منظور پرهیز از طولانی شدن مباحث از بررسی آن صرف‌نظر می‌شود.

ج) مکان‌های ویژه

از سویی، در برخی از متون کهن اهل سنت می‌بینیم که به بعضی از مکان‌ها برای دعا و نماز سفارش ویژه شده است؛ از جمله حسن بصری (م ۱۱۰ هـ.ق) در کتاب «فضایل مکه» از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است که حضرت فرمود: «هرکس زیر ناودان (کعبه) دو رکعت نماز بخواند، از گناهایش بیرون می‌رود همانند روزی که از مادر متولد شده است». همچنین پیامبر ﷺ فرمود: «محبوب‌ترین مکان‌ها نزد خدای متعال، [فاصله] بین مقام و ملتزم^۱ است». ^۲ همچنین حضرت فرمود: بین رکن

۱. ملتزم قسمتی از دیوار خانه کعبه است که بین رکن حجرالاسود و در خانه کعبه واقع شده است.

۲. فضائل مکه والسکن فیها، الحسن البصری، ص ۳۰.

یمانی و رکن حجرالاسود باغی از باغ‌های بهشت است.^۱ بصری در همان کتاب آورده است که از ابن عباس سؤال شد: «مصلاهی اخیار کجاست؟». پاسخ داد: «زیر ناودان».^۲

از سوی دیگر، در همان کتاب و برخی دیگر از منابع اهل سنت^۳ آمده است که قبر حضرت اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام و مادر گرامی‌اش هاجر عَلَيْهَا السَّلَام در حجر اسماعیل زیر ناودان قرار دارد.^۴ همچنین در کتاب یاد شده آمده است: هر یک از پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام چون قومش او را تکذیب می‌کرد، از آنان قطع رابطه می‌کرد و به مکه پناه می‌آورد و نزد کعبه به عبادت خدای متعال مشغول می‌شد؛ تا زمان مرگش فرا می‌رسید. از این رو قبر سیصد پیامبر، اطراف کعبه واقع شده است. بین رکن یمانی و رکن حجرالاسود نیز هفتاد پیامبر دفن شده‌اند.^۵

ابن ابی الدنيا (م ۲۸۱ هـ.ق) در کتاب «الإشراف فی منازل الأشراف» از ابن عباس روایت کرده است که قبر حضرت اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام درون حجر و قبر حضرت شعیب در جهت قبله حجر واقع شده است.^۶

۱. فضائل مکه والسکن فیها، الحسن البصری، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. در متون روایی شیعه نیز روایات متعددی مبنی بر اینکه حضرت هاجر عَلَيْهَا السَّلَام و حضرت اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام در حجر دفن شده‌اند، آمده است. ر.ک: الکافی، ج ۴، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۷.

۴. «و قبر اسماعیل و أمه هاجر صلی الله علیهما و سلم فی الحجر تحت المیزاب». همان، ص ۲۰؛ نزهة المجالس و منتخب النفائس، الصفوری، ج ۱، ص ۱۸۴.

۵. همان، ص ۲۸.

۶. الإشراف فی منازل الأشراف، ص ۳۰۰.

ابن سعد (م ۱۶۸ هـ.ق) در کتاب «الطبقات الكبرى» از اسحاق بن عبدالله روایت کرده است که قبر حضرت اسماعیل عليه السلام در حجر است.^۱
 ازرقی (م ۲۵۰ هـ.ق) در «أخبار مکه» یادآور شده است که بین رکن [حجر الاسود]، مقام و [چاه] زمزم، ۹۹ پیامبر عليهم السلام دفن شده‌اند.^۲ همین سخن را ثعلبی (م ۴۲۷ هـ.ق) در «الكشف و البيان»،^۳ ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸ هـ.ق) در «شعب الایمان»،^۴ بدرالدین عینی (م ۸۵۵ هـ.ق) در «عمدة القاری»،^۵ و دیگران نیز آورده‌اند.

ابن جریر طبری (م ۳۱۰ هـ.ق) از ابن سابط روایتی به همین مضمون آورده و افزوده است: «قبر حضرت نوح، هود، صالح و شعیب عليهم السلام، بین زمزم و رکن و مقام [حطیم] واقع است.»^۶

شرافت یافتن مکان به اهل آن

نکته‌ای که در اینجا ذهن پژوهشگر بی‌طرف را به خود مشغول می‌سازد، احتمال ارتباط بین برتری مکان‌های یاد شده در مسجد الحرام، با دفن شدن بدن‌های مطهر پیامبران عظیم‌الشان عليهم السلام در این مکان‌هاست. احتمالی که با بررسی بیشتر، به واقع نزدیک می‌شود؛ زیرا با این که طبق

۱. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۴۴.

۲. أخبار مکه، ج ۱، ص ۶۸ و ج ۲، ص ۱۳۴.

۳. الكشف والبيان (تفسير الثعلبي)، ج ۴، ص ۲۵۰.

۴. شعب الایمان، ج ۵، ص ۴۶۰.

۵. عمدة القاری شرح صحیح بخاری، ج ۱۵، ص ۲۲۷.

۶. جامع البيان فی تأویل القرآن، ج ۱، ص ۴۴۸.

روایات معتبر، برترین و مقدس‌ترین مکان‌های روی زمین، مسجدالحرام است که یک رکعت نماز در آن براساس نقل بعضی روایات، برتر از صد هزار رکعت نماز^۱ و بنابه نقل بعضی دیگر از روایات، برابر با یک میلیون نماز در دیگر مساجد است،^۲ با این وجود چنان‌که ملاحظه شد بعضی از قسمت‌های همین مکان باعظمت بر بعضی دیگر برتری یافته است که علت آن وجود قبور مطهر پیامبران عظیم الشان ﷺ در آنهاست.

از طریق دیگر نیز می‌توان درستی مطلب یاد شده را اثبات کرد؛ زیرا هرچند بین علمای اهل سنت در برتری مکه مکرمه بر مدینه منوره و برعکس، اختلاف‌نظر وجود دارد، اما در اینکه محل دفن پیامبر اکرم ﷺ، افضل بقاع روی زمین است اختلاف‌نظری نیست. بلکه آن مکان مقدس را حتی از خانه کعبه، آسمان‌ها، عرش و کرسی نیز برتر می‌دانند؛ چنان‌که نوشته‌اند:

أَمَّا الْمَوْضِعُ الَّذِي صَمَّ أَعْضَاءُ الشَّرِيفَةِ مِنْ قَبْرِهِ الْكَرِيمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ قَالَ الْعُلَمَاءُ: إِنَّهُ أَفْضَلُ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَتَّى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَتَّى الْكَعْبَةِ الْمُشْرِفَةِ، وَإِنَّهُ أَفْضَلُ مِنَ السَّمَاوَاتِ حَتَّى الْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ.^۳

قاضی عیاض در شرح این حدیث که صحیح مسلم از پیامبر ﷺ نقل

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۷۱.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الصَّلَاةُ فِي مَسْجِدِي كَأَلْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ - فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ - تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي مَسْجِدِي»؛ «نماز در مسجد من همانند هزار نماز در دیگر مساجد است؛ به جز مسجدالحرام؛ زیرا نماز در آنجا برابر هزار نماز در مسجد من است».

رک: کامل الزیارات، ص ۲۱؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۱۲.

۳. الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۲، ص ۱۵۶؛ کوثر المعانی، ج ۱۱، ص ۱۴۳.

کرده است: «صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا، أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيهَا سِوَاهُ، إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»،^۱ به اجماع فوق، اشاره کرده^۲ و مجدداً در کتاب «الشفاء» نیز آن را یادآور شده است.^۳

بنابراین وقتی به اتفاق نظر علمای اهل سنت، دفن بدن مطهر پیامبر اکرم ﷺ در مکان خاص، موجب برتری آن مکان شریف از سایر اماکن می‌شود، پس قبور مطهر سایر انبیا نیز موجب برتری قسمت‌های یاد شده از مسجدالحرام می‌شود و به همین مناسبت، نه تنها نماز خواندن و دعا کردن در آنجا نامشروع قلمداد نشده، بلکه فضیلت مضاعف نیز یافته است.

علاوه بر این از آیات قرآن نیز می‌توان بر اینکه شرف مکان به اهل آن است، دلیل اقامه کرد؛ از جمله خدای متعال به حج‌گزاران دستور می‌دهد که مقام حضرت ابراهیم عليه السلام را مصلاى خود قرار دهند: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»؛ «و [فرمان دادیم:] از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز انتخاب کنید». (بقره: ۱۲۵)

همچنین آیات شریفه سوره بلد: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»^۴ نیز بر مطلب یاد شده دلالت دارد؛ چنان‌که بیضاوی و زحیلی، از علمای اهل سنت، به این مطلب اشاره کرده و گفته‌اند:

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۱۲.

۲. إكمال المعلم بفوائد مسلم، ج ۴، ص ۵۱۱.

۳. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۲۱۳.

۴. «گو اینکه حاجت به سوگند نیست، ولی به این شهر (مکه) سوگند می‌خورم؛ شهری که تو

در آن ساکنی». (بلد: ۱ و ۲).

أقسم سبحانه بالبلد الحرام وقیده بحلول الرسول علیه الصلاة والسلام فيه إظهاراً لمزيد فضله، وإشعاراً بأن شرف المكان بشرف أهله.^۱

خدای سبحان به بلد الحرام (مکه) سوگند یاد کرده و آن را به سکونت پیامبر ﷺ در آنجا مقید نموده است؛ زیرا می‌خواهد بفهماند شرف مکان به شرف اهل آن است.

در نتیجه، وقتی بعضی از قسمت‌های مسجد الحرام به دلیل اینکه مضجع شریف برخی از پیامبران ﷺ است، برای نماز و دعا فضیلت مضاعف می‌یابد، پس در این صورت نماز و دعا نزد قبر مطهر پیامبر اکرم ﷺ نیز نه تنها نباید نامشروع تلقی شود، بلکه برعکس باید از فضیلت بیشتری برخوردار باشد!

دفع شبهه البانی

گفتنی است برخی از وهابیان در این باره شبهاتی را بیان کرده‌اند؛ از قبیل البانی که گفته است: «چون قبوری که پنداشته می‌شود در مسجد الحرام واقع شده، آشکار نیست، دلیل بر جواز اتخاذ مساجد بر قبور نمی‌شود». همچنین گفته است:

برتری مسجد الحرام بر دیگر مساجد و برابری یک نماز در آن با یکصد هزار نماز در دیگر مساجد، فضیلتی است که از زمان پایه‌گذاری آن به دست حضرت ابراهیم عليه السلام و فرزندش حضرت اسماعیل عليه السلام وجود داشته است؛ نه اینکه با دفن پیامبران وضع شده باشد.^۲

۱. أنوار التنزیل، ج ۵، ص ۳۱۳؛ التفسیر المنیر، ج ۳۰، ص ۲۴۳.

۲. ر.ک: تحذیر الساجد من اتخاذ القبور مساجد، ص ۶۸ و ۶۹.

اما این‌گونه شبهات وارد نیست؛ زیرا اولاً: در اینجا ما برای اثبات مشروعیت نماز و دعا بلکه افضلیت آن نزد قبر مطهر پیامبر اکرم ﷺ و قبور مطهر سایر اولیای الهی علیهم‌السلام به افضلیت مسجدالحرام بر دیگر مساجد و اینکه یک نماز در آن برتر از یکصد هزار نماز در دیگر مساجد است، استدلال نکرده‌ایم. بلکه به این نکته استدلال گردید که بعضی از قسمت‌های مسجدالحرام، افزون بر فضیلت مشترک یاد شده، دارای فضیلت مضاعفی است و اینها همان قسمت‌هایی است که گفته شده است قبور مطهر پیامبران الهی علیهم‌السلام در آن واقع است.^۱ ثانیاً: احادیثی که وهابیت برای اثبات حرمت اتخاذ مساجد بر قبور به آنها استناد می‌کند - بر فرض صحت سند^۲ مطلق است و قیدی در آن مبنی بر اینکه حرمت اتخاذ مساجد بر قبور، مختص به قبور آشکار است، وجود ندارد.

ثالثاً: اگر همان‌گونه که البانی ادعا می‌کند، حرمت اتخاذ قبور،

۱. گفتنی است در متون روایی شیعه نیز احادیث فراوانی درباره فضیلت مضاعف داشتن نماز و دعا در بعضی از قسمت‌های مسجدالحرام، از جمله حطیم، مقام حضرت ابراهیم علیه‌السلام حجر اسماعیل علیه‌السلام و زیر ناودان خانه کعبه و اینکه قبور مطهر بسیاری از پیامبران الهی علیهم‌السلام در مکان‌های یاد شده واقع است، وجود دارد. اما در اینجا چون منظور الزام مخالف بوده، تنها به متون روایی اهل سنت استناد شده است؛ زیرا معمولاً وهابیان، متون روایی اهل سنت را می‌پذیرند. برای اطلاع از احادیث یاد شده در منابع شیعه ر.ک: به حج و عمره در قرآن و عترت، محمدی‌ری‌شهری، صص ۱۱۵ - ۱۲۰ و برای اطلاع بیشتر از احادیث موجود در متون روایی اهل سنت ر.ک: کشف الستور، محمود سعید ممدوح، صص ۱۰۵ - ۱۲۸.

۲. وهابیت برای اثبات حرمت ساخت مساجد بر قبور و نماز و دعا نزد آن به چند حدیث استناد می‌کنند که برخی از آن احادیث، جعلی و برخی معنایی غیر از آنچه آنان اراده می‌کنند دارند. ر.ک: شفاء السقام فی زیارة خیر الانام، السبکی.

مخصوص زمانی است که قبر برجسته و آشکار باشد، چرا هم‌اکنون که قبر مطهر پیامبر اکرم ﷺ را با زمین یکسان کرده‌اند، دعا کردن نزد قبر حضرت ﷺ را حرام و بدعت می‌دانند؟!

(د) تناقضات و برداشت‌های ناصواب وهابیت

پس از تحلیل احادیث یاد شده و بیان گوشه‌ای از عملکرد مسلمانان صدر اسلام و توجه ویژه شارع مقدس به برخی از اماکن به سبب مدفن بودن برای پیامبران علیهم‌السلام، اکنون سؤال این است که وهابیت به چه دلیل دعا نزد قبور را به طور عموم و نزد قبر پیامبر اکرم ﷺ را به طور خاص نامشروع می‌دانند؟!

اگر دعا نزد قبور آن‌گونه که ابن تیمیه می‌پندارد، افضل از مکان‌های دیگر نیست^۱ و اعتقاد به افضلیت آنها موجب کفر است!^۲ پس چرا پیامبر ﷺ قبرستان بقیع را برای دعا انتخاب می‌کرد؛ آن هم نه به صورت موردی. بلکه به صورت یک برنامه مستمر و با توقف‌های طولانی مدت؟!

چرا سیره و سنت پیامبر اکرم ﷺ و توصیه مکرر آن حضرت به دعا نزد قبور، نادیده انگاشته می‌شود؟! اما این پندار که سلف نزد قبر پیامبر ﷺ دعا نکرده‌اند حجت می‌شود؛ با اینکه چنین ادعایی ثابت نیست.^۳

۱. ر.ک: مجموع فتاوی، ج ۲۷، ص ۱۸۱.

۲. ر.ک: مختصر الفتاوی المصریه، ص ۵۷.

۳. ر.ک: کشف شیعات، ص ۵۱.

اگر دعا نزد قبور، مستجاب نیست!^۱ چرا پیامبر ﷺ نزد قبور دعا می‌کرد؟! آیا پیامبر ﷺ - نعوذ بالله - کار لغو انجام می‌داد یا به کار لغو سفارش می‌کرد؟! ادعاهای یاد شده که در آثار ابن تیمیه و وهابیان به چشم می‌خورد، در حالی است که موارد نقض آن نیز در کلام خود آنان یا در متون معتبر اهل سنت فراوان است که در اینجا تنها به چند مورد اشاره می‌شود:

یک- استناد جواز به احمد بن حنبل

ابن تیمیه در کتاب «الاخنائیه» هنگامی که آداب زیارت قبر مطهر پیامبر ﷺ را توضیح می‌دهد، ناخواسته بر خلاف ادعاهای یاد شده اعتراف می‌کند که احمد بن حنبل و دیگران، دعا نزد قبر پیامبر ﷺ را اجازه داده‌اند؛ چنان‌که می‌نویسد:

و الإمام أحمد ذكر الثناء عليه بلفظ الشهادة له بذلك مع الدعاء له بغير الصلاة
و مع دعاء الداعي لنفسه أيضاً.

امام احمد گفته است ثنای بر پیامبر ﷺ به ادای شهادت بر رسالت ایشان و به دعا برای آن حضرت است؛ بدون خواندن نماز. همچنین با دعا کردن دعا کننده برای خودش.^۲

دو- استناد جواز به مروزی

ابن تیمیه آداب زیارت را با استناد به منسک مروزی^۳ این‌گونه آورده است:

۱. ر.ک: مجموع فتاوی بن باز، ج ۶، ص ۳۲۷.

۲. الإخنائیه، ص ۱۱۹.

۳. «ابو بکر المروزی، من أصحاب الامام احمد، المقربين إليه فكان يأنس به وينبسط إليه لورعه وفضله، وروى عن الامام احمد مسائل كثيرة، توفي سنة ۲۷۵». ر.ک: اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۰۵.

ثم ائت قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقل: ... اللهم احسرننا في زمرة، وتوفنا على سته، وأوردنا حوضه، واسقنا بكأسه مشرباً رويلاً نظماً بعدها أبداً.

آن‌گاه نزد قبر پیامبر ﷺ حاضر شو و بگو: ... پروردگارا! ما را در زمره او محشور فرما، بر سنت او بمیران، بر حوض [کوشر] او وارد فرما و به دست او از آن به ما بنوشان؛ نوشاندنی سیراب‌کننده، روان و گوارا که پس از آن هرگز تشنه نشویم.^۱

سه- استناد جواز به مذاهب اربعه

ابن تیمیه افزون‌بر موارد یاد شده، به مذاهب اربعه اهل سنت نسبت می‌دهد که آنان درباره آداب زیارت قبر مطهر پیامبر ﷺ معتقدند زائر پس از اینکه به حضرت سلام داد، هنگامی که می‌خواهد دعا کند، باید رو به قبله کند. بدیهی است اعتراف به این مطلب، اذعان ناخواسته وی بر مشروعیت دعا کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ نزد سلف است.

او در این‌باره می‌گوید:

ومذهب الأئمة الأربعة (مالك وأبي حنيفة والشافعي وأحمد) وغيرهم من أئمة الإسلام أن الرجل إذا سلم على النبي صلى الله عليه وسلم وأراد أن يدعو لنفسه فإنه يستقبل القبلة.

مذهب ائمه اربعه (مالك، ابوحنیفه، شافعی و احمد) و غیر آنان از پیشوایان اسلام این است که چون بر پیامبر ﷺ سلام داد و خواست برای خود دعا کند، رو به سمت قبله کند.^۲

۱. الإخناثیه، ص ۱۱۹.

۲. قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة، ص ۳۱۸؛ احکام الجنائز، البانی، ص ۱۹۶.

البته در نسبتی که ابن تیمیه به همه چهار مذهب اهل سنت می‌دهد که هنگام دعا باید رو به قبله ایستاد، جای تأمل است؛ زیرا از مالک، نقل شده است که وقتی «منصور دوانیقی» برای زیارت قبر مطهر پیامبر ﷺ مشرف شد، منصور از او سؤال کرد برای دعا رو به قبله کنم یا رو به سمت پیامبر ﷺ؟ مالک گفت: «چرا رویت را از آن حضرت برگردانی؟! او روز قیامت وسیله تو و پدرت حضرت آدم عليه السلام نزد خدای متعال است. بلکه رو به سوی او کن و از آن حضرت عليه السلام نزد پروردگار، شفاعت بطلب».^۱

همچنین از وی نقل است که چون شنوندگان مجلس او [در مسجد پیامبر] زیاد شدند و صدای او به همه نمی‌رسید، به او پیشنهاد شد کسی را بگمارد که گفته‌های او را با صدای بلند به مردم برساند. او در پاسخ آنان، آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ را یادآور شد و افزود: «احترام حضرت عليه السلام در زمان ممات، همانند احترام او در زمان حیات اوست».^۲

۱. الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۹۲. «وقال له أبو جعفر أَدْعُو مُسْتَقْبِلًا الْقِبْلَةَ أَمْ مُسْتَقْبِلًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَقَالَ وَلَمْ تَتَصَرَّفْ وَجْهَكَ عَنهُ وَهُوَ وَسِيلَتُكَ وَسِيلَةُ أَبِيكَ أَدْمَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَلِ اسْتَقْبَلَهُ وَاسْتَشْفَعَ بِهِ إِلَى رَبِّكَ يَشْفَعُكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ...»».

گفتنی است حکایت یاد شده، افزون بر دلالت قوی، به لحاظ سند نیز خالی از اشکال است؛ چنان‌که در کتاب الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۴، ص ۱۵۷ آمده است: «وَقَدْ رَوَى هَذِهِ الْقِصَّةَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ فُهِرٍ فِي كِتَابِهِ «فَضَائِلُ مَالِكٍ» بِإِسْنَادٍ لَا بَأْسَ بِهِ».

چهار- اقتدا به پیامبر ﷺ

تناقض دیگر این است که ابن تیمیه از سویی معتقد است هر مکانی که پیامبر ﷺ به قصد نماز یا دعا به آنجا رفته باشد، رفتن به آن مکان‌ها به قصد دعا و نماز سنت است؛ زیرا این کار اقتدای به رسول خدا ﷺ است. همچنین وی می‌گوید انتخاب اوقات مخصوصی که پیامبر ﷺ آن اوقات را برای عبادت انتخاب کرده، سنت است.^۱ این در حالی است که وی در جای دیگر - چنان‌که دیدیم - رفتن کنار قبور به قصد دعا را حرام می‌داند؛^۲ با آنکه احادیث فراوان، بر سنت پیامبر ﷺ به رفتن به قبرستان بقیع برای دعا، دلالت صریح دارند.^۳

پنج- برداشت ناصواب، علت توهم وهابیت

علت مخالف وهابیت با دعا و نماز نزد قبور مطهر پیامبر اکرم ﷺ و سایر اولیای الهی (علیهم‌السلام)، برداشت ناصواب آنان از بعضی احادیث است که در متون روایی اهل سنت به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند؛ از جمله اینکه ادعا می‌کنند پیامبر ﷺ درباره یهود فرمود: «خدا یهود را بکشد؛ زیرا قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند».^۴

۱. اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۷۶. «فاما الامكنة التي كان النبي صلى الله عليه وسلم يقصد الصلاة أو

الدعاء عندها، فقصد الصلاة فيها أو الدعاء سنة، اقتداء برسول الله صلى الله عليه وسلم واتباعا له».

۲. ر.ک: اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۹۵؛ فتاوی نور علی الدر، ج ۱۴، ص ۵۲.

۳. احادیثی که بر رفتن مستمر پیامبر ﷺ به قبرستان بقیع و توقف طولانی مدت آن حضرت در آنجا دلالت داشت تحلیل آن گذشت.

۴. «قَاتَلَ اللهُ الْيَهُودَ، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» ر.ک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۵.

اگر چنین سخنی را پیامبر اکرم ﷺ فرموده باشند، ناظر به کار حرامی است که یهود نزد قبور پیامبران ﷺ مرتکب می‌شدند؛ نه اینکه ناظر به اصل نماز و دعا کنار قبور مطهر پیامبران ﷺ باشد و برساند که این عمل، حرمت ذاتی دارد؛ همان‌گونه که عالمان بزرگ اهل سنت نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند.

ابن عبدالبر (م ۴۶۳ ه.ق) در «التمهید» پس از نقل حدیث یاد شده، معنایی را غیر از آنچه وهابیان فهمیده‌اند بیان می‌کند. به گفته او، حدیث بر این دلالت دارد که سجده بر قبور پیامبران ﷺ حرام است. احتمال هم دارد که حدیث بر این معنا دلالت داشته باشد که نباید قبور پیامبران ﷺ را قبله قرار داد و به سوی آن نماز خواند. وی می‌افزاید گروهی پنداشته‌اند در این حدیث، دلالتی بر کراهت نماز در مقبره و به سمت قبور وجود دارد؛ حال آنکه نزد من، چنین قولی حجت نیست.^۱

ابن عبدالبر در جای دیگر در تحلیل احادیث یاد شده گفته است:

پیامبر اکرم ﷺ بر امت خود نگران بود که مبادا آنان همان شیوه‌ای را پیش بگیرند که برخی از امت‌های گذشته پیش گرفته بودند؛ آنان وقتی یکی از پیامبرانشان رحلت می‌کرد اطراف قبرش جمع می‌شدند و همانند بت پرستان، قبر آن پیامبر را عبادت می‌کردند... پیامبر ﷺ پیوسته اصحاب و سایر امت خود را هشدار می‌داد که مبادا همانند امت گذشته، به سوی قبر او نماز بخوانند و

آن را قبله و مسجد قرار دهند؛ همان‌گونه که بت پرستان، بت‌های خود را قبله قرار می‌دادند و به سوی آنها سجده می‌کردند و نماز می‌خواندند.^۱

قاضی بیضاوی (م ۶۹۱ هـ.ق) نیز در «تحفة الابرار» گفته است:

از آنجا که یهود و نصارا به منظور بزرگداشت پیامبران، قبور آنان را سجده می‌کردند و آن را قبله خود قرار داده بودند و به سمت آن نماز می‌خواندند و آن قبور، بت آنان شده بود، خدای متعال آنان را لعنت کرد و مسلمانان را از این‌گونه کارها نهی فرمود. اما اگر کسی جوار قبر بنده صالحی را مسجد قرار دهد یا در مقبره او نماز بخواند و قصد او از این کار، بهره‌مند شدن از ثواب بیشتر یا رسیدن ثوابی به روح آن بنده صالح باشد و نه تعظیم و توجه به او، در این صورت، حرجی بر او نخواهد بود.^۲

گفتنی است بسیاری از علمای اهل سنت، متن سخن بیضاوی یا مضمون آن را در کتب خود آورده‌اند؛ از جمله طیبی (م ۷۴۳ هـ.ق) در «شرح المشکاة»،^۳ ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ هـ.ق) در «فتح الباری»،^۴ بدرالدین عینی (م ۸۵۵ هـ.ق) در «عمدة القاری»،^۵ جلال‌الدین سیوطی

۱. التمهید، ج ۵، ص ۴۵.

۲. تحفة الابرار، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳. شرح مشکاة (الکاشف عن حقائق السنن)، ج ۳، ص ۹۳۷.

۴. فتح الباری، ج ۱، ص ۵۲۵.

۵. عمدة القاری، ج ۴، ص ۱۷۴.

(م ۹۱۱ هـ.ق) در «حاشیه السندی»^۱، القسطلانی (م ۹۲۲ هـ.ق) در «ارشاد الساری»^۲ و مناوی (م ۱۰۳۱ هـ.ق) در «فیض القدير»^۳. البته هرچند برخی از شخصیت‌های یاد شده، اطلاق کلام بیضاوی بر جواز نماز و دعا نزد قبور بندگان صالح را به نداشتن ترس از مفسده مشروط کرده‌اند، ولی این نیز به نوعی تأیید اصل دیدگاه بیضاوی تلقی می‌شود.^۴

صرف‌نظر از اظهار نظر علما، از بعضی احادیث منسوب به پیامبر اکرم ﷺ نیز استفاده می‌شود که آن حضرت ﷺ از اینکه خدای متعال کنار قبر مطهرشان عبادت شود، اعم از نماز، دعا، زیارت و همانند آن، مخالفت نکرده‌اند. اما از اینکه مبدا برخی افراد درباره ایشان به غلو متمایل شوند، هشدار داده‌اند؛ چنان‌که حضرت فرمود:

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُعْبَدُ اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمِ اتَّخَذُوا قُبُورَ
أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ.^۵

خدایا! قبرم را بتی قرار مده که عبادت شود. غضب سخت خدای

متعال بر قومی است که قبور پیامبرانشان را مسجد قرار دادند.

با اندک تأمل در حدیث یاد شده، به خوبی می‌توان همان مطالبی را که از

قاضی بیضاوی بیان شد، فهمید؛ زیرا حدیث، تنها بر حرمت پرستش قبر

۱. حاشیه السندی علی سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۰.

۲. ارشاد الساری، ج ۲، ص ۴۳۸.

۳. فیض القدير، ج ۴، ص ۴۶۶.

۴. ر.ک: فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۸؛ شرح الزرقانی علی موطأ، ج ۴، ص ۳۶۷.

۵. الموطأ، ج ۲، ص ۲۴۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۶۵۶.

پیامبر ﷺ دلالت دارد و نه چیزی بیشتر از آن؛ همان پرستش حرامی که برخی اقوام گذشته درباره پیامبران خود مرتکب شده‌اند.

حدیث دیگری که درستی مطلب یاد شده را ثابت می‌کند، حدیث صحیح السنند^۱ قیس بن سعد است. او می‌گوید:

به حیره رفتیم و دیدیم اهالی آنجا مقابل امیر خود سجده می‌کنند. وقتی خدمت پیامبر ﷺ رسیدم، عرض کردم: «من در حیره دیدم که مردم امیر خود را سجده می‌کنند و حال آنکه شما، رسول خدا ﷺ سزاوارترید که در برابرتان سجده کنیم». پیامبر ﷺ فرمود: «اگر بر قبر من عبور کنی آن را سجده خواهی کرد؟». گفتم: «خیر». فرمود: «پس چنین نکنید».^۲

آنچه در این حدیث شریف مطرح است، نهی از سجده بر شخص پیامبر اکرم ﷺ یا بر قبر مطهر ایشان است؛ و نه بیشتر. و این مسئله‌ای است که حرمت آن نزد همه مذاهب و فرق اسلامی مسلم و بدیهی بوده است و هیچ‌یک از مسلمانان در هیچ جای عالم، نه به آن معتقدند و نه آن را مرتکب می‌شوند.

بنابراین وقتی معلوم شد که معنای نهی پیامبر اکرم ﷺ از مسجد قرار دادن قبر شریف در احادیث یاد شده، منع از سجده بردن بر قبر مطهر و غلو درباره ایشان است، در این صورت، وهابیت چه دلیل منطقی بر حرمت دعا و نماز کنار قبر مطهر آن حضرت ﷺ می‌تواند اقامه کند؟!

۱. منظور، صحیح السنند بودن نزد اهل سنت است.

۲. سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۴۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۰۴.

شش- سد ذرایع،^۱ آخرین دلیل وهابیان

مهم‌ترین دلیل وهابیت برای اثبات حرمت دعا و نماز نزد قبر مطهر پیامبر ﷺ، قاعده اصولی «سد ذرایع» است؛^۲ درحالی‌که از این قاعده نیز نمی‌توان حکم کلی برای همه افراد و همه زمان‌ها استفاده کرد؛ زیرا:

اولاً: تشخیص اینکه یک قاعده اصولی در کجا و تحت چه شرایطی اجراپذیر است، به نظر مجتهد بستگی دارد. پس طبیعی است که نظر هر مجتهدی، تنها برای خود او و پیروانش حجت باشد و در ضمن، هیچ مجتهدی نمی‌تواند نظر خود را بر مجتهد دیگر تحمیل کند.

افزون بر این، همان‌گونه که سلفیه به آن اذعان کرده‌اند، هر حکمی که بر موضوعی از باب سد ذریعه وضع شود، حکم ثانوی بوده و دایر مدار وجود آن ذریعه است.^۳ از این رو ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» به جواز بنای مسجد بر قبور فتوا داده و درباره علت آن گفته است:

۱. سد ذرایع، به جلوگیری از فعل مفسده‌آور اطلاق می‌شود. «سد» یعنی بستن و جلوگیری کردن و «ذرایع» جمع «ذریعه»، به معنای وسیله است. در اصطلاح نیز به معنای جلوگیری کردن از هر کاری است که به حسب عادت، به مفسده‌ای منجر می‌گردد.

۲. «النهی عن الصلاة في المسجد المبني على القبر من باب سد الذریعه... إذا دار الأمر بين أن يضيع فريضة صلاة الجماعة وبين أن يصلي في مسجد الكراهه، فرجحت الصلاة في هذا المسجد». موسوعة الألبانی فی العقیده، ج ۲، صص ۲۷۴، ۴۴۶؛ ر.ک: همان، ج ۳، ص ۹۱۴، التَّنْوِيرُ، ج ۷، ص ۵۷۱؛ عمدة القاری، ج ۴، ص ۱۷۴؛ مراعاة المفاتيح، ج ۲، ص ۴۱۹.

۳. «وَمَا كَانَ مِنْهَا عَنْهُ لِسَدِّ الذَّرِيعَةِ لِأَنَّهُ مُفْسِدَةٌ فِي نَفْسِهِ، يَشْرَعُ إِذَا كَانَ فِيهِ مَصْلَحَةٌ رَاجِحَةٌ وَلَا تَقُوتُ الْمَصْلَحَةُ لِغَيْرِ مُفْسِدَةٍ رَاجِحَةٍ... وَهَذَا أَصْلٌ لِأَحْمَدَ وَغَيْرِهِ». ر.ک: مجموع فتاوی، ابن تیمیه، ج ۲۳، صص ۲۱۴ و ۲۱۵. «وَمَا حَرَّمَ سَدًّا لِلذَّرِيعَةِ أُبِيحَ لِلْمَصْلَحَةِ الرَّاجِحَةِ» ر.ک: إعلام الموقعین، ابن القيم، ج ۲، ص ۱۰۸؛ موسوعة الألبانی فی العقیده، ج ۲، ص ۲۷۴.

وَقَدْ تَقَدَّمَ أَنَّ الْمَنْعَ مِنْ ذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ حَالَ خَشْيَةِ أَنْ يَصْنَعَ بِالْقَبْرِ كَمَا صَنَعَ
أَوْلِيَاكَ الَّذِينَ لُعِنُوا، وَ أَمَّا إِذَا أَمِنَ ذَلِكَ فَلَا امْتِنَاعَ وَ قَدْ يَقُولُ بِالْمَنْعِ مُطْلَقًا مَنْ
يَرَى سَدَّ الدَّرِيْعَةِ.

پیش‌تر گذشت که منع از اتخاذ مسجد بر قبور، مختص زمانی است که ترس از این باشد که مسلمانان همانند لعنت‌شدگان امت‌های گذشته، آن قبر را عبادت کنند. اما هنگامی که از این لحاظ، آسودگی خیال حاصل شود، دیگر منعی بر آن نیست. همچنین افزوده است کسی که به سد ذرایع معتقد است، امکان دارد قائل به منع مطلق شود.^۱

پیش‌تر از این نیز ابن حجر وقتی به شرح احادیث باب: «مَا يَكْرَهُ مِنْ اتِّخَاذِ الْمَسَاجِدِ عَلَى الْقُبُورِ» صحیح بخاری می‌رسد، نکات مهمی مطرح می‌کند. به گفته او انتخاب تعبیر «ما یکره» در عنوان باب، می‌رساند که بخاری معتقد است بعضی از موارد اتخاذ مساجد بر قبور، کراهت ندارد. وی علت اتخاذ چنین حکمی توسط بخاری را تفاوت قائل شدن بخاری بین موارد مفسده‌خیز و غیر آن دانسته است. ابن حجر، در ادامه، در شرح نخستین حدیث این باب که درباره چادر زدن حضرت فاطمه بنت الحسین علیها السلام بر سر قبر همسرش، حسن بن الحسن علیهما السلام و اقامت یک‌ساله وی در آنجاست، می‌گوید: «اقامت یک‌ساله، مستلزم نماز خواندن در آنجا نیز است، و لازمه نماز خواندن نزد قبر، اتخاذ قبر به عنوان مسجد است».^۲

۱. فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲. همان، ص ۲۰۰.

ابن حجر وقتی به شرح حدیث «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسْجِدًا»^۱ می‌رسد، این سخن عایشه: «وَلَوْلَا ذَلِكَ لَابْرَزُوا قَبْرَهُ غَيْرَ أَبِي أَحْشَى أَنْ يَتَّخَذَ مَسْجِدًا»^۲ را که ذیل حدیث آمده است مورد توجه قرار می‌دهد و در این باره می‌گوید:

این سخن نشان می‌دهد که همین عایشه و همفکران او بودند که مانع از آشکار شدن قبر آن حضرت ﷺ شدند و معلوم می‌شود که این اقدام، از باب اجتهاد شخصی آنان بود؛ نه فرمان پیامبر اکرم ﷺ^۳

ثانیاً: در حدیث یاد شده، پیامبر اکرم ﷺ از خداوند درخواست می‌کند که قبرش را بتی که پرستش شود، قرار ندهد: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يَعْبُدُ»^۴. حال باید از وهابیت پرسید آیا پروردگار، این درخواست محبوب‌ترین و مقرب‌ترین بندگان و پیامبران خود را اجابت کرده است یا خیر؟!

اگر بگویند اجابت نشده است، در این صورت وقتی دعای صالح‌ترین بندگان خدای متعال مستجاب نشود، پس دعای چه کسی مستجاب می‌شود؟! و این چنین دیدگاهی سوء ظن به خدای متعال محسوب می‌شود. اگر هم بگویند خدای متعال درخواست پیامبر گرامی اش ﷺ را

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۸.

۲. همان. «اگر خوف این را نداشتم که همان (سنت یهود و نصارا درباره پیامبرانشان) تکرار شود، صحابه، قبر را آشکار می‌کردند. ولی ترسیدم قبر آن حضرت ﷺ را مسجد در نظر بگیرند».

۳. فتح الباری، همان.

۴. الموطأ، ج ۲، ص ۲۴۰، مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۶۵۶.

مستجاب کرده است و این در حالی است که هر روز هزاران نفر از راه‌های دور و نزدیک، به قصد زیارت، نماز و دعا نزد مرقد مطهر پیامبر ﷺ به مدینه منوره سفر می‌کنند. پس در این صورت نباید هیچ‌یک از نمازها، دعاها و زیارت‌هایی را که نزد قبر مطهر پیامبر ﷺ انجام می‌شود مصداق شرک بدانند!^۱

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این گفتار پس از تبیین مسئله و بیان نظرات وهابیت درباره حرمت دعا نزد قبور و به‌ویژه قبر مطهر پیامبر اکرم ﷺ، به نقد و بررسی آن پرداختیم و با بیان و تحلیل برخی احادیث، معلوم گردید که قول و سیره پیامبر ﷺ بر مشروعیت دعا نزد قبور دلالت دارد.

افزون بر این، عملکرد صحابه هم مشروعیت دعا نزد قبر آن حضرت ﷺ را تأیید می‌کند. از سوی دیگر، دلایل وهابیت بر ادعای یاد شده، بی‌پایه بوده و تناقض‌گویی آنان در این موضوع، دلیلی بر سستی دیدگاه یاد شده است.

۱. چنان‌که البانی از شخصیت‌های علمی معروف وهابی، از اینکه به زعم او در مدینه منوره به اسلام عمل نمی‌شود و جلوی بدعت‌ها گرفته نمی‌شود، فریاد و اسلاما سر می‌دهد و می‌نویسد: «لقد رأيت في السنوات الثلاث، التي قضيتها في المدينة المنورة (۱۳۸۱ - ۱۳۸۳) أستاذاً في الجامعة الإسلامية، بدعاً كثيرة جداً فعل في المسجد النبوي، و المسؤولون فيه عن كل ذلك ساكتون، كما هو الشأن عندنا في سورية تماماً... و لكن المسؤول الذي يستطيع ذلك لم يفعل و لن، فيلبي الله المشتكى، من ضعف الإيمان و غلبة الهوى الذي لم يغد فيه حتى التوحيد لغلبة حب المال على أهله إلا من شاء الله و قليل ما هو، و صدق رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا يقول: «فتنة لأمي المال». ر.ك: موسوعة في العقيدة، البانی، ج ۲، ص ۵۵۰.

فکتر سوم: تخریب صیغه تشهد از قطاب به غیبت

شیوه متداول سلام بر پیامبر اکرم ﷺ در انتهای نماز با عبارت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و با ضمیر مخاطب: (السَّلَامُ عَلَيْكَ) است که حضور آن حضرت برای نمازگزار، مسلم تلقی می‌شود و مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی، اعم از شیعه و اهل سنت، می‌باشد. اما متأسفانه برخی از وهابیان سعی در کم‌رنگ کردن شیوه یاد شده دارند و درصدد جایگزین کردن عبارت: «السلام علی النبی» به جای آن برآمده‌اند.

۱. بیان دیدگاه‌ها

الف) دیدگاه اهل سنت

به منظور بررسی و نقد ادعای وهابیان، نخست ارائه گزارشی از دیدگاه مذاهب مختلف اهل سنت و مذهب شیعه و دلایل آنان بر مسئله یاد شده، لازم است.

مذاهب مختلف اهل سنت، از بین عبارت‌های متفاوت که صحابه درباره الفاظ تشهد^۱ از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند،^۲ هرکدام یکی از آن

۱. اهل سنت بر خلاف شیعه، عبارت: «السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته» و عبارت: «السلام علینا و علی عبادالله الصالحین» را به عنوان جزئی از تشهد می‌آورند. اما هم‌اکنون در مذهب شیعه، جمله اول به عنوان جزء مستحبی و جمله دوم به عنوان جزء واجب سلام نماز کاربرد دارد؛ هرچند در منابع فقه شیعه نیز همانند اهل سنت، سلام به پیامبر اکرم ﷺ، جزء تشهد آمده است.

تشهد نماز در مذاهب مختلف اهل سنت با اندک تفاوتی، چنین است: «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». ر.ک: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۳.

۲. اگر چه بین نقل‌های مختلف صحابه از تشهد پیامبر اکرم ﷺ تفاوت‌های اندکی به چشم می‌خورد، اما جالب این است که در تمام آنها، سلام بر پیامبر ﷺ همراه با کاف خطاب آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ...».

الفاظ را برگزیده‌اند. حنفیه و حنابله تشهد ابن مسعود^۱، مالکیه تشهد عمر ابن خطاب^۲ و شافعیه تشهد نقل شده از ابن عباس^۳ را افضل می‌دانند؛ چنان‌که برخی نیز تشهد منقول از ابوموسی اشعری^۴ را برگزیده‌اند.^۵

گفتنی است که در ارتباط با تفاوت یاد شده در الفاظ تشهد، اولاً اختلاف مذاهب اهل سنت، تنها در اولویت الفاظ است؛ نه در اصل جواز آن. از این رو تلفظ به سایر الفاظ تشهد را که مذاهب دیگر به آن معتقدند جایز دانسته‌اند.^۶

ثانیاً: نکته مهم و مربوط به اینجا این است که هرچند در گزارش‌های مختلف صحابه از تشهد پیامبر اکرم ﷺ، تفاوت‌های اندکی در بعضی از جملات تشهد به چشم می‌خورد، اما جالب اینکه در هیچ‌یک از روایت‌های یاد شده، تعبیر «السلام علی النبی» نیامده است. بلکه در تمام آنها، سلام بر پیامبر ﷺ با کاف خطاب و با تعبیر «السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ...» است.

۱. «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

۲. «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، الرَّأْيِيَّاتُ لِلَّهِ، الطَّيِّبَاتُ الصَّلَوَاتُ لِلَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

۳. «التَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ، الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ وَالدَّرِیْذِيُّ، إِلَّا أَنَّهُ فِي رِوَايَةِ مُسْلِمٍ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

۴. «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، الطَّيِّبَاتُ، وَالصَّلَوَاتُ لِلَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

۵. الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۲، صص ۳۵ و ۳۶.

۶. ر.ک: همان.

علت عدول از غیبت به خطاب

جالب‌تر از آن، توجیهاات و دلایلی است که علمای اهل سنت در این باره آورده‌اند؛ بزرگانی چون ملا خسرو،^۱ ابن نجیم،^۲ ابن عابدین،^۳ عبدالغنی الميدانی،^۴ محمد رشید رضا^۵ و ابن قاسم^۶ معتقدند نمازگزار با بیان الفاظ تشهد، معنای آن را قصد و انشا می‌کند؛ یعنی گویا خود اوست که هم‌اکنون به پیامبر اکرم ﷺ و به اولیای الهی سلام می‌کند.

ابن حجر عسقلانی از «توربشتی» نقل قول کرده است که اگر گفته شود چه حکمتی مقتضی عدول از غیبت «السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ» به خطاب «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» در سلام بر پیامبر ﷺ در نماز است، با اینکه سیاق الفاظ تشهد مقتضی این است که سلام بر حضرت، به صیغه غایب باشد...؟ پاسخ می‌دهد که ما تابع الفاظی هستیم که پیامبر ﷺ آن را به صحابه آموخته است [و مجاز به کم و زیاد کردن آن نیستیم]. همچنین پاسخ آن به روش اهل عرفان این است که نمازگزاران چون با فرستادن تحیات، درخواست گشایش درهای ملکوت را می‌کنند، به آنان اجازه ورود به حریم خدای زنده داده می‌شود و چشمشان به مناجات با خدای

۱. ر.ک: درر الحکام شرح غرر الأحکام، ج ۱، ص ۷۴.

۲. ر.ک: البحر الرائق، ج ۱، ص ۳۴۳.

۳. ر.ک: رد المحتار علی الدر المختار، ج ۱، ص ۵۱۰.

۴. ر.ک: اللباب فی شرح الکتاب، ج ۱، ص ۷۳.

۵. ر.ک: پاورقی صیانة الإنسان، ص ۳۷۷.

۶. ر.ک: پاورقی حاشیة الروض المربع، ج ۲، ص ۶۹.

متعال روشن می‌گردد. در این هنگام، به این نکته توجه می‌یابند که این فیض مناجات، به برکت رهنمون‌های پیامبر اکرم ﷺ نصیب آنان شده است. در نتیجه، در آن لحظه متوجه وجود مقدس آن حضرت می‌شوند و چون می‌یابند که حبیب (پیامبر اکرم ﷺ) نزد حبیب حاضر (خدای متعال) است، به جانب او روی می‌آورند و با عبارت «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، بر ایشان عرض سلام می‌کنند.^۱

همچنین وی از «فاکهانی» نقل کرده است که باید نمازگزار هنگام گفتن «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»، همه پیامبران إِبْرَاهِيمَ، مَلَأَكُهُ و مؤمنان را نزد خود حاضر ببیند تا هماهنگی بین زبان و نیتش حاصل شود.^۲

توقیفی بودن الفاظ سلام

نکته دیگر اینکه برخی از اهل سنت، تغییر الفاظ تشهد یا کم و زیاد کردن آن را به هیچ وجه جایز ندانسته‌اند؛ چنان‌که حنفیه از این گروه‌اند؛ زیرا از ابوحنیفه نقل شده است اگر نمازگزار چیزی بر تشهد بیفزاید یا چیزی کم کند، حرام است؛ زیرا اذکار نماز محصور است.^۳

گفتنی است اگر هم بعضی دیگر از مذاهب، احیاناً قائل به جواز تغییر یا کم و زیاد کردن بعضی از الفاظ تشهد شده‌اند، اما آن را درباره لفظ

۱. فتح الباری، ج ۲، ص ۳۱۴.

۲. همان، صص ۳۱۴ و ۳۱۵.

۳. رک: البحر الرائق، ج ۱، ص ۳۴۴.

سلام بر پیامبر ﷺ روا نمی‌دانند؛ برای مثال شافعیه حذف عبارت «الْمُبَارَكَاتِ وَالصَّلَوَاتِ وَالطَّيِّبَاتِ وَالزَّكَايَاتِ» را از تشهد جایز می‌داند. اما گفتن «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» را واجب می‌داند.^۱

حنابله نیز معتقدند اگر نمازگزار، تنها یک حرف یا یک واو از الفاظ تشهد را ترک کند، باید دوباره نماز را بخواند؛ مگر اینکه آن حرف در سایر تشهد‌ها نیامده باشد.^۲

ب) دیدگاه شیعه

در مذهب شیعه نیز همانند اهل سنت عبارت «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» از اجزاء تشهد به شمار می‌رود؛^۳ با این تفاوت که ترک آن، نه عمداً و نه سهواً، نماز را باطل نمی‌کند؛ هرچند احتیاط آن است که همیشه گفته شود.^۴

البته گفتنی است که در توضیح المسائل مراجع، این سلام با این عبارت آمده است: «مستحب است بعد از تشهد رکعت آخر نماز، در حالی که نشسته و بدن او آرام است، بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و پس از آن، باید بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ...».^۵ اما نکته اساسی این است که از علمای شیعه شنیده نشده یا در آثار آنان دیده نشده است که

۱. ر.ک: الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۲، ص ۳۷.

۲. همان.

۳. ر.ک: العروة الوثقى (المحشى)، ج ۲، ص ۵۹۲.

۴. تحرير الوسیله، ج ۱، ص ۱۸۱.

۵. ر.ک: توضیح المسائل (محشى)، ص ۵۹۸.

قائل به جواز حذف کاف خطاب در سلام بر پیامبر ﷺ «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» و تغییر آن به (السلام علی النبی) شده باشند!

۲. نقد دیدگاه وهابیت

با وجود متواتر بودن روایات تشهد از پیامبر اکرم ﷺ در متون روایی اهل سنت و همچنین اعتقاد آنان و نیز اعتراف برخی از علمای وهابی به مسئله توقیفی بودن الفاظ تشهد،^۱ ولی مشاهده می‌شود برخی از علمای وهابی تلاش می‌کنند الفاظ سلام بر پیامبر ﷺ از خطاب (السلام علیک...)، به غیبت (السلام علی النبی) تغییر یابد؛ اگر چه برخی دیگر با این کار مخالف‌اند.^۲ در اینجا به مواردی از این تلاش‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) یکسان‌نگاری لفظ خطاب و غیبت

برخی از علمای معاصر وهابی، مانند عبدالمحسن بن حمد در کتاب «شرح شروط الصلاة... لشیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب»،^۳ و حسام‌الدین عفانه در کتاب «فتاوی د. حسام عفانه»،^۴ به یکسان بودن سلام بر پیامبر اکرم ﷺ با لفظ خطاب و غیبت به لحاظ فضیلت فتوا داده‌اند. «بن حمد» با استناد به روایت ابن مسعود، به همراه ذیل آن^۵ و

۱. ر.ک: فتاوی واستشارات، ج ۵، ص ۴۰۵. «لا شك أن ألفاظ التشهد توقیفیه، لیست اجتهادیه».

۲. ر.ک: فتاوی اللجنة الدائمة (المجموعه الأولى)، ج ۷، ص ۱۱.

۳. شرح شروط الصلاة... لشیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب، صص ۶۶ و ۶۷.

۴. فتاوی د. حسام عفانه، ج ۶، ص ۴۵.

۵. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۹: «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» وَهُوَ بَيْنَ ظَهْرَانِنَا، فَلَمَّا قُضِيَ قُلْنَا: السَّلَامُ - يَعْنِي - عَلَى النَّبِيِّ ﷺ

روایت عمر بن خطاب^۱ و نیز با جمع این دو روایت، نتیجه گرفته است که صحابه بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ به هر دو شیوه سلام می‌داده‌اند. همچنین وی گفته است در این صورت، نمازگزار می‌تواند در این عصر نیز در تشهد به هرگونه که خواست - به لفظ خطاب یا غیبت - سلام دهد!^۲

تقدم نص بر اجتهاد

اگر چه پاسخ به شبهه وهابیان، به تفصیل خواهد آمد، اما تذکر این نکته به بن حمد لازم است که با توجه به لزوم توقیفی بودن الفاظ تشهد، باید وی به این سؤال پاسخ دهد که از بین دو روایت ابن مسعود و عمر ابن خطاب درباره تشهد پیامبر اکرم ﷺ، کدامیک را مستند به آن حضرت و کدامیک را اجتهاد راوی یا دیگران می‌داند؟ زیرا به هیچ وجه در متون روایی، دو روایت متفاوت درباره تشهد پیامبر ﷺ که هر دو مستند به آن حضرت باشد، وجود ندارد و از علمای اهل سنت نیز چنین ادعایی گزارش نشده است.

بنابراین باید یکی از دو روایت یاد شده نص پیامبر اکرم ﷺ و دیگری اجتهاد صحابه باشد. با توجه به اینکه روایت ابن مسعود تا آن قسمتی که مستند به پیامبر ﷺ است با روایت عمر بن خطاب در لفظ سلام بر

۱. موطأ، ص ۹۰: «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، الرَّأكِيَّاتُ لِلَّهِ، الطَّيِّبَاتُ الصَّلَوَاتُ لِلَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

۲. شرح شروط الصلاة... لشيخ الإسلام محمد بن عبد الوهاب، صص ۶۶ و ۶۷.

پیامبر ﷺ یکسان است؛ یعنی در هر دو روایت، سلام با لفظ خطاب است، می‌توان نتیجه گرفت جمله‌ای که به روایت ابن مسعود اضافه شده، اجتهاد خود او یا دیگران می‌باشد و بدیهی است در تعارض بین نص و اجتهاد، روایت منصوص بر روایتی که براساس اجتهاد بنا شده، مقدم است. در این صورت، ادعای بن حمد مبنی بر یکسان بودن هر دو لفظ، پذیرفته نیست. بلکه با وجود نص بر لفظ خطاب در سلام، جایی برای اجتهاد بر لفظ دیگر باقی نمی‌ماند.

بنابراین طبق قاعده تقدم نص بر اجتهاد، حتی دیدگاه وهابیان نیز چون عبدالعزیز بن باز که سلام به لفظ خطاب را افضل از سلام به لفظ غیبت می‌دانند، پذیرفته نیست.

بن باز در پاسخ این سؤال که نمازگزار در تشهد «السلام علیک ایها النبی» بگوید یا «السلام علی النبی»؟ اظهار می‌دارد هر دو جایز است. اما افضل آن است که «السلام علیک...» بگوید.^۱

گفتنی است وی در بیان علت فتوای یاد شده، دقیقاً به منصوص بودن لفظ «السلام علیک...» اشاره می‌کند. او در این باره می‌گوید: «... زیرا در احادیث صحیح از پیامبر ﷺ، از طریق ابن مسعود، ابومسعود انصاری، ابوموسی و دیگران، همین لفظ (خطاب) روایت شده است و همین شیوه را به اصحاب آموزش می‌داده‌اند».^۲

۱. فتاوی نور علی الدرب، ج ۸، ص ۳۴۵.

۲. همان.

از بن باز و امثال او جای این سؤال است که اگر شما پذیرفته‌اید سلام به لفظ خطاب منصوص از پیامبر اکرم ﷺ است و اگر پذیرفته‌اید عبادت امری توقیفی است و در اختیار هیچ‌کس نیست که در دین خداوند عزوجل تغییری ایجاد کند^۱ و پذیرفته‌اید سلام به لفظ غیبت که به بعض صحابه نسبت داده شده، از اجتهادات آنان بوده است،^۲ چگونه به خود اجازه می‌دهید سلام به لفظ غیبت را نیز مشروع و مجاز بدانید؛ با اینکه پیامبر ﷺ آن را فرموده است؟!^۳

اما ابن عثیمین، از علمای معروف وهابی، متعین بودن سلام به لفظ خطاب را پذیرفته و علت آن را منصوص بودن شیوه سلام یاد شده از طرف پیامبر ﷺ و اجتهادی بودن سلام به لفظ غیبت دانسته و تصریح کرده است که در تقابل نص و اجتهاد، نص مقدم می‌باشد. در نتیجه، سلام به لفظ خطاب، متعین است.^۴

۱. فتاوی نور علی الدرب، ج ۳، ص ۲۰۸: «باب العبادة توقیفی، لیس لأحد أن یحدث شیئا فی دین الله عزوجل»، و ج ۸، ص ۲: «... وما لم یرد به الشرع فلیس لنا أن نتقدم بین یدی الله ورسوله بزیادة فیه أو نقص».

۲. ر.ک: فتاوی نور علی الدرب، ج ۸، ص ۳۴۶: «ولکن هذا جائز واجتهادات بعض الصحابة».

۳. گفتنی است که بن باز در بیان دیدگاه خود گویا دچار تردید یا تناقض است؛ زیرا با اینکه در اینجا دست کم افضلیت سلام به لفظ خطاب را پذیرفته است، اما در جای دیگر از همین کتاب، از افضلیت عدول کرده و به یکسان‌انگاری لفظ غیبت و خطاب متمایل شده و گفته است: «الصواب أنه یقول: السلام علیک أیها النبی،... النوع الثانی: السلام علی النبی،... ولیس بلام، لکن لو فعله الإنسان صح». ر.ک: فتاوی نور علی الدرب، ج ۸، ص ۳۴۶.

۴. مجموع فتاوی ورسائل عثیمین، ج ۱۳، صص ۲۲۵ - ۲۲۷: «وما أعلنه عمر بن الخطاب وأعلمه الناس علی المنبر مقدماً علی اجتهاد عبد الله بن مسعود - رضی الله عنه - فیقال: السلام علیک أیها النبی... ولا یقال السلام علی النبی».

ب) برتری لفظ غیبت بر خطاب در نگاه شریف حاتم

از شریف حاتم، از مفتی‌های وهابی عضو هیئت‌التدریس دانشگاه ام‌القری، پرسیده شده که برخی معتقدند سلام به پیامبر ﷺ با لفظ خطاب، مربوط به زمان حیات آن حضرت است. اما بعد از ارتحال ایشان باید بگوییم: «السلام علی النبی». حال کدام صحیح است؟! وی در پاسخ گفت:

تردید نیست که الفاظ تشهد توقیفی است و جایی برای اجتهاد در آن وجود ندارد... و ابن مسعود نیز گفته است که پیامبر ﷺ تشهد را این‌گونه به من آموخت: «التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله». ما نیز در زمان حضور پیامبر ﷺ همین‌گونه سلام می‌دادیم. اما چون آن حضرت از بین ما رخت برپست، آن سلام را به «السلام علی النبی» تغییر دادیم.^۱ وی در ادامه می‌گوید:

بنابراین صحابه در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ، عبارت «السلام علیک ایها النبی» را در تشهد می‌گفتند. اما پس از ارتحال آن حضرت ﷺ، آنان از شیوه خطاب «السلام علیک»، به غیبت عدول کردند و عبارت «السلام علی النبی» را به کار می‌بردند.

نکته مهم این است که این مفتی وهابی ادعا می‌کند که تغییر یاد شده

به دستور پیامبر ﷺ اتفاق افتاده است؛ و دلیل او این است که ابن مسعود شخصیتی نیست که از پیش خود، چنین کاری را انجام دهد.^۱

یک- تناقض‌گویی شریف حاتم

گفتنی است چون شریف حاتم نتوانسته است سایر روایات معتبر یاد شده درباره الفاظ تشهد،^۲ به‌ویژه روایت عمر بن خطاب را نادیده بگیرد، دچار تناقض‌گویی شده و درصدد توجیه این روایات، برآمده است. وی در این باره می‌گوید:

اما آنچه از تعلیم تشهد توسط برخی از صحابه به مردم، با اسلوب خطاب ثابت شده است، دلیل بر مشروعیت و صحت آن‌گونه تشهد است؛ چنان‌که مالک در «موطأ»، از عبدالرحمان بن عبدالقاری نقل کرده است که عمر بن خطاب بر منبر به مردم می‌آموخت که در تشهد بگویند: «... السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته...».^۳

باوجود این اعتراف، وهابی یاد شده، در پایان گفتار خود نتیجه‌ای شگفت گرفته و آن را بر ادله‌ای سست استوار ساخته است. او می‌گوید: «بنابراین بعد از ارتحال پیامبر ﷺ اگر چه هر دو لفظ (خطاب و غیبت) در تشهد صحیح و مشروع است، اما آموزش شیوه غیبت به مردم، دارای اولویت است!»!

وی در توجیه اولویت ادعایی می‌گوید:

۱. فتاوی و استشارات موقع الاسلام الیوم، ج ۵، ص ۴۰۶.

۲. به روایت‌های یاد شده، در چند صفحه قبل، با عنوان دیدگاه اهل سنت اشاره کردیم.

۳. فتاوی و استشارات موقع الإسلام الیوم، ج ۵، ص ۴۰۷.

اولویت یاد شده، به سبب قوی بودن ادله، فهم‌پذیری آن برای عوام الناس و دوری آن از توهم مشروعیت دعای پیامبر ﷺ است. به ویژه در این زمان که توحید و اهل آن در بسیاری از مناطق عالم، غریب افتاده‌اند!^۱

در اینجا این نکته را به این شیخ وهابی گوشزد می‌کنیم که اگر قول منتسب به ابن مسعود که بعد از ارتحال پیامبر ﷺ شیوه سلام به آن حضرت تغییر کرد، به ادعای او به دستور پیامبر ﷺ بوده است؛ نه اجتهاد ابن مسعود، چرا دیگر صحابه، از جمله عمر بن خطاب، از فرمان پیامبر ﷺ پیروی نکردند و شیوه سابق را تبلیغ کردند؟! و چرا هیچ‌یک از مسلمانان به این اقدام امثال عمر اعتراض نکردند؟!

سؤال دیگر اینکه با وجود برتری مسلمانان صدر اسلام بر دیگر مسلمانان در طول قرون، با استناد به حدیث «خیر القرون» که شما وهابیان مدعی آن هستید، چگونه صحابه به ادله شریف حاتم، در اثبات اولویت تغییر سلام از خطاب به غیبت، نرسیده و سلام به لفظ خطاب را به مردم تعلیم می‌دادند؟! آیا همه پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت که از صدر اسلام تا عصر حاضر، در تشهد با شیوه خطاب بر پیامبر اکرم ﷺ سلام می‌کنند، به این اولویت و ادله توجه نداشته‌اند؟! یا توجه داشته‌اند و از روی عمد به آن پشت پا زده‌اند؟! یا علت دیگری در کار بوده است؟!

آنچه درست می‌نماید این است که اولاً: نسبتی که به ابن مسعود داده

۱. فتاوی و استشارات موقع الإسلام الیوم، ج ۵، ص ۴۰۷.

شده است مبنی بر تغییر صیغه سلام از خطاب به غیبت، خلاف واقع است. بلکه با استناد به دلایل متعددی که علمای اهل سنت مطرح کرده‌اند،^۱ معلوم می‌شود که تنها صیغه مشروع در تشهد، سلام به لفظ خطاب است.

ثانیاً: بر فرض درستی این نسبت، تغییر یاد شده، خواه از طرف ابن مسعود صورت گرفته باشد یا از طرف افراد دیگر، استنباط شخصی آنان بوده است؛ نه به دستور پیامبر اکرم ﷺ.

ثالثاً: اینکه شریف حاتم می‌گوید چون ابن مسعود از شخصیت‌های برجسته بین مسلمانان بوده، پس بعید است که از پیش خود چنین تغییری داده باشد، سخنی بدون اعتبار است؛ زیرا این ادعا از هیچ‌گونه پشتوانه معتبر علمی و منطقی برخوردار نیست و تنها یک استنباط شخصی است؛ نه بیشتر؛ چنان‌که برخی دیگر از وهابیان، مانند ابن عثیمین، عبدالله بن قعود، عبدالله بن غدیان، عبدالرزاق عفیفی، عبدالعزيز بن باز و دیگران، اقدام یاد شده را اجتهاد صحابه شمرده‌اند؛ نه دستوری از جانب پیامبر اکرم ﷺ.^۲

دو- پاسخ بن باز به شریف حاتم

گفتنی است بن باز افزون بر اینکه بر افضلیت سلام بر پیامبر ﷺ با لفظ خطاب اذعان کرده است - چنان‌که اشاره شد - به توهم شریف

۱. این دلایل در ادامه بحث با عنوان پاسخ‌های اهل سنت، آمده است.

۲. ر.ک: موقع الاسلام، سؤال و جواب، ج ۵، ص ۹۹۱؛ فتاوی اللجنة الدائمة (المجموعة الاولى)،

ج ۷، ص ۱۱: «وأما ما روي عن ابن مسعود رضي الله عنه في ذلك - إن صح عنه - فهو اجتهاد من

فاعله لا يعارض به الاحاديث الثابتة».

حاتم نیز که می‌پندارد سلام به پیامبر ﷺ با کاف خطاب، خواندن آن حضرت است، پاسخ می‌دهد.

وی در این باره می‌گوید:

سلام بر حضرت ﷺ با کاف خطاب، از باب استحضار (طلب حضور و حاضرانگاری) پیامبر ﷺ است... چه بسا برخی از مردم می‌پندارند این‌گونه سلام کردن بر پیامبر ﷺ، خواندن او و درخواست سلامت از اوست؛ درحالی که معنای «السلام عليك أيها النبي»، این است که ای پیامبر! از خدا برای تو سلامت، برکت و رحمت طلب می‌کنیم.^۱

ج) انحصار مشروعیت لفظ غیبت در نگاه البانی

ناصرالدین البانی، از علمای سرشناس وهابی، از شریف حاتم پا فراتر نهاده و در آثار متعدد خود^۲ به گونه‌ای سخن گفته است که از مجموع آنها چنین استنباط می‌شود گویا تنها صیغه مشروع برای تشهد آن است که به جای «السلام عليك أيها النبي»، «السلام على النبي» گفته شود.

وی در کتاب «صحيح الأدب المفرد» ادعا می‌کند که سلام به پیامبر ﷺ با صیغه خطاب، مربوط به زمان حیات آن حضرت ﷺ بوده است. اما بعد از ارتحال ایشان، مسلمانان در تشهد، «السلام على النبي» می‌گفته‌اند. وی در این باره می‌نویسد: «هذا الخطاب في التشهد إنما كان في قيد حياته ﷺ، أما بعد وفاته

۱. فتاوی نور علی الدرر، جمع‌آوری شويعر، ج ۸، ص ۳۴۵.

۲. ر.ک: صحيح الأدب المفرد، ج ۱، ص ۳۸۰؛ أصل صفة صلاة النبي ﷺ، ج ۳، ص ۸۴۴؛ إرواء

الغلیل، ج ۲، صص ۲۶ و ۲۷؛ تلخیص صفة صلاة النبي ﷺ، ص ۲۹.

فكانوا يقولون في التشهد: «السلام على النبي»^۱. در کتاب «تلخیص صفة صلاة النبي ﷺ» نیز ادعا می‌کند که تنها همین صیغه مشروع است: «وصیغته... السلام على النبي ورحمة الله وبركاته... هذا هو المشروع بعد وفاة النبي ﷺ وهو الثابت في تشهد ابن مسعود وعائشة وابن الزبير وابن عباس»^۲.

با تأمل در تعبیرات به کار برده در عبارات‌های پیشین، مانند: «فكانوا يقولون»، «وصیغته» و «هذا هو المشروع»، این گونه استفاده می‌شود که گویا تنها گزینه شرعی در تشهد، صیغه «السلام على النبي» است. در حالی که در ادامه، معلوم خواهد شد که ادعای یاد شده، نه تنها از اساس باطل، بلکه با گفته‌های دیگر او نیز در تناقض است.

وی افزون بر ادعاهای یاد شده، در کتاب «أصل صفة صلاة النبي ﷺ»

۱. صحیح الأدب المفرد، ج ۱، ص ۳۸۰.

۲. تلخیص صفة صلاة النبي ﷺ، ص ۲۹.

گفتنی است در متون روایی معتبر اهل سنت، روایتی از ابن مسعود و ابن عباس از پیامبر اکرم ﷺ نقل نشده است که در آن سلام با صیغه «السلام على النبي ﷺ» آمده باشد. بلکه آنچه از آنان روایت شده، سلام با صیغه «السلام عليك أيها النبي» است. برای آگاهی بیشتر رک: الجامع لأحكام الصلاة، صص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۲، صص ۳۵ - ۳۸؛ و الفقه على مذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۲۱۴ که روایت‌های صحابه را جمع‌آوری کرده‌اند.

ناگفته نماند که عبارت «السلام على النبي»، تنها در یکی از طرق ابن مسعود آمده که آن هم ذیل روایت است؛ نه در متن آن: «... فَلَمَّا قُبِضَ قُلْنَا: السَّلَامُ - يَعْنِي - عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ». رک: صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۹. چنان‌که از عایشه و ابن زبیر نیز صیغه تشهدیه که به پیامبر اکرم ﷺ استناد داده باشند، نقل نشده و اگر هم عبارتی از آنان آمده است، اجتهاد شخصی آنهاست. بنابراین از البانی که این‌گونه مطلب خلاف واقع را به صحابه نسبت می‌دهد، تعجب است.

ادعایی نیز شبیه ادعای شریف حاتم، مبنی بر اینکه تغییر یاد شده به دستور پیامبر ﷺ انجام گرفته، مطرح کرده است. گفتنی است وی این ادعا را نه به صورت قطعی، بلکه به شکل احتمال بیان می‌کند و می‌نویسد:

والظاهر أن الصحابة (رضی الله عنهم) لم يصيروا إلى القول: (السلام على النبي) - بلفظ الغيبة - إلا بتوقيف من النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ إذ لا مجال للاجتهاد أو القياس في مثل هذا المقام؛ بل هو عين الابتداع في الدين، وحاشا الصحابة من ذلك، لا سيما ابن مسعود...

گویا صحابه به این قول «السلام على النبي» مایل نشدند؛ مگر به دستور پیامبر ﷺ؛ زیرا در امثال این امور [تعبدی]، جایی برای اجتهاد و قیاس نیست. بلکه اقدام به چنین اعمالی از پیش خود، عین بدعت در دین است و به دور است از صحابه که مرتکب چنین اعمالی شوند؛ به ویژه صحابه‌ای چون ابن مسعود...^۱

با جمع‌بندی دو عبارت یاد شده از البانی، این نکته به دست می‌آید که وی از سویی قاطعانه ادعا می‌کند که صحابه بعد از پیامبر اکرم ﷺ الفاظ سلام را تغییر داده‌اند و از سوی دیگر، در گفته بعدی خود برای مشروعیت بخشی به ادعای یاد شده با تمسک به ادله‌ای سست تلاش می‌کند؛ در حالی که اولاً: ادعای اینکه صحابه الفاظ سلام را تغییر داده‌اند، از اساس باطل است. ثانیاً: دلایلی نیز که وی برای مشروعیت بخشی به ادعای یاد شده آورده، مخدوش است.

یک- دفع شبهه البانی

اما اینکه در گفته اول خود، قاطعانه ادعا می‌کند صحابه بعد از پیامبر اکرم ﷺ سلام را تغییر داده‌اند، با گفته‌های دیگر او در تناقض است؛ زیرا خود وی در کتاب «صفة صلاة النبي ﷺ»، پنج صیغه تشهد از پنج نفر از صحابه معروف آورده است که همگی آنان صیغه‌های یاد شده را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند و در همه آنها نیز سلام با لفظ خطاب: «السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته» آمده است.

همچنین در هیچ‌یک از آنها، آن اضافه‌ای که در بعضی از طرق ابن مسعود مشاهده می‌شود، موجود نیست. صیغه‌های یاد شده، عبارت‌اند از تشهد ابن مسعود، ابن عباس، ابن عمر، ابوموسی اشعری و عمر بن خطاب.^۱

حال سؤال این است که چگونه صحابه بعد از پیامبر ﷺ، صیغه تشهد را تغییر داده‌اند؛ درحالی‌که در هیچ‌یک از روایت‌های یاد شده چنین مطلبی نیامده است؛ مگر در یکی از طرق نقل شده از ابن مسعود^۲ که در ادامه به بررسی آن خواهیم پرداخت.

تعجب است که چگونه البانی به خود اجازه می‌دهد در مقابل

۱. ر.ک: أصل صفة صلاة النبي ﷺ، ج ۳، صص ۸۷۰ - ۹۰۲ و صص ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷، پیش‌تر در بررسی دیدگاه‌های اهل سنت، به متن صیغه‌های یاد شده اشاره شد.

۲. ابن حجر عسقلانی اذعان کرده است که تنها در یکی از طرق منتهی به ابن مسعود (طریق ابی معمر)، اضافه یاد شده آمده است «وَقَدْ وَرَدَ فِي بَعْضِ طُرُقِ حَدِيثِ ابْنِ مَسْعُودٍ...» ر.ک:

فتح الباری، ج ۲، ص ۳۱۴.

روایت‌های یاد شده از چندین صحابه معروف که همگی الفاظ تشهد را مستقیم از پیامبر ﷺ نقل می‌کنند، به رویکرد اجتهادی ابن عمر یا عایشه استناد کند؟!۱

وی برای اثبات ادعای خود به ابن عمر نسبت می‌دهد که او در تشهد، «السلام علی النبی ﷺ» می‌گفته است و به عایشه نیز نسبت می‌دهد که به مردم می‌آموخته است که در تشهد، «السلام علی النبی ﷺ» بگویند؛ چنان که می‌نویسد: «أنه كان یشهد فیقول... السلام علی النبی ورحمة الله وبرکاته» و «أنها كانت تعلمهم التشهد فی الصلاة... السلام علی النبی».^۱

در حالی که اولاً: ابن عمر از پیامبر ﷺ همان سلام با کاف خطاب را نقل کرده است.^۲ و ثانیاً: بر فرض صحت نسبت یاد شده به عایشه و ابن عمر، باز مشکل البانی و امثال او به حال خود باقی است؛ زیرا وی قبل از تمسک به فعل عایشه و ابن عمر، باید نخست با ادله معتبر، مشروعیت چنین تغییری را ثابت کند، در غیر این صورت، اقدام آنان، چنان که خود او نیز به آن اذعان می‌کند، اجتهاد در مقابل نص و بدعت آشکار است. افزون بر آنکه مصادره به مطلوب نیز است.

دو- تعارض ادعای البانی با تشهدآموزی خلیفه

از البانی شگفت آور است که برای اثبات نظر خود، حاضر می‌شود به عملکرد عایشه تمسک کند و آن را مؤید ادعای خود بشمارد: «ویؤیده أن

۱. إرواء الغلیل، ج ۲، ص ۲۷؛ أصل صفة صلاة النبی ﷺ، ج ۳، ص ۸۸۵.

۲. ر.ک: شرح معانی الآثار، ص ۲۶۳؛ سنن الدارقطنی، ج ۲، ص ۱۶۱.

عائشة كذلك كانت تعلمهم التشهد في الصلاة: السلام على النبي^۱. اما وی وقتی درباره عملکرد عمر بن خطاب سخن می‌گوید، تنها در حد اشاره به آن بسنده می‌کند و به راحتی از کنار آن می‌گذرد؛ با آنکه او را خلیفه دوم مسلمانان نیز می‌شمارد! با آن که البانی درباره تشهد عمر بن خطاب، به صراحت آورده است که وی همان صیغه تشهد به لفظ خطاب را روی منبر به مردم آموزش می‌داد؛ چنان که می‌نویسد: «كان رضي الله عنه يعلم الناس التشهد وهو على المنبر؛ يقول: قولوا: ... السلام عليك أيها النبي! ورحمة الله وبركاته...»^۲.

به هر حال، این اقدام عمر بن خطاب، دقیقاً در تناقض با ادعای البانی است که می‌گوید: صحابه بعد از پیامبر اکرم ﷺ صیغه نماز را از خطاب به غیبت تغییر دادند؛ زیرا معلوم است که عمر، آموزش یاد شده را در زمان خلافت خود انجام می‌داده است؛ نه قبل از آن؛ چراکه وجهی ندارد عمر بن خطاب با توجه به بضاعت اندک علمی، در زمان حیات پیامبر ﷺ منبر برود و نماز را به مردم آموزش دهد؛ درحالی که امیرمؤمنان علی^{علیه السلام} با آنکه باب مدینه علم پیامبر ﷺ است،^۳ به خود اجازه نمی‌دهد در زمان حیات آن حضرت ﷺ سخنرانی کند.

بنابراین وقتی عمر بن خطاب که خود را خلیفه مسلمانان می‌نامد، به طور رسمی، صیغه تشهد را به همان شیوه زمان حیات پیامبر ﷺ آموزش می‌دهد و رسمیت می‌بخشد، چگونه البانی و امثال او ادعا می‌کنند که بعد

۱. أصل صفة صلاة النبي ﷺ، ج ۳، ص ۸۸۵.

۲. همان، صص ۹۰۱ و ۱۰۷۷.

۳. ر.ک: المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۷.

از پیامبر ﷺ، صیغه سلام از خطاب به غیبت تغییر یافته است؟! اما درباره این ادعا که صحابه، تغییر یاد شده را - بر فرض صحت آن - به دستور پیامبر ﷺ مرتکب شدند، همان پاسخ به شریف حاتم، در جواب وی نیز داده می‌شود؛ به‌ویژه آنکه خود او با به کار بردن تعبیر «الظاهر» نشان می‌دهد ادعای یاد شده نزد خود او نیز از پشتوانه محکم علمی برخوردار نیست؛ چنان‌که ابن حجر عسقلانی نیز که البانی به گفته او استناد می‌کند، ادعای یاد شده را با تعبیر «الظاهر» آورده است که نشان می‌دهد او نیز در اعتقاد به صحت این ادعا، قاطع نیست.^۱

با این همه، البانی چون در برابر استدلال‌های قوی «شیخ عبدالله الغماری» کم می‌آورد، در جای دیگر، سخنی کاملاً متناقض با اظهارات سابق را ادعا می‌کند و می‌گوید که از نظر وی تفاوتی بین صیغه‌های یاد شده نیست:

والأمر عندي في هذا واسع، فبأي صيغة من الصيغ الثابتة عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تشهد المصلي؛ فقد أصاب السنة، وإن كان تشهد ابن مسعود أصحَّ روايةً.

از نظر من، امر در اینجا آسان است. بنابراین نمازگزار به هریک از صیغه‌های تشهد که صحت آن ثابت شده ملتزم شود، به سنت عمل کرده است؛ هرچند سند روایت ابن مسعود صحیح‌تر می‌باشد!^۲

۱. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۵۶: «وَأَمَّا هَذِهِ الرَّيَاذَةُ (وَهُوَ بَيِّنٌ ظَهْرَانِيًّا، فَلَمَّا قَبِضَ قُلْنَا: السَّلَامُ...) فَظَاهِرٌهَا...»؛ «ما قسمت اضافی حدیث (در حالی که او بین ما بود...)، ظاهر آن نشان می‌دهد...».

۲. أصل صفة صلاة النبي ﷺ، ج ۳، ص ۸۹۱.

پس از البانی، یکی از شاگردان او به نام مشهور سلمان، از استاد خود نیز پا را فراتر نهاده و بر خلاف استاد که ادعای یاد شده را با احتیاط مطرح می‌کند، وی با اتکا به همان دلایل مخدوش سابق و بدون ارائه دلیل جدید، بی‌پروا حکم به نادرست بودن سلام به لفظ خطاب می‌دهد و می‌گوید: «غلط قول السلام عليك أيها النبي في التشهد»؛ «گفتن السلام عليك... در نماز غلط است!»^۱

از «بن سلمان» تعجب است که چگونه به خود جرأت می‌دهد بی‌مهابا حکم به نادرستی شیوه‌ای دهد که از صحابه معروفی، چون عمر، ابن عباس، ابن مسعود، ابوموسی اشعری، ابن عمر و عایشه، در منابع معتبر روایی نقل شده است و جمهور علمای اهل سنت نیز به آن فتوا داده‌اند؟!^۲

(د) پاسخ اهل سنت به شبهات

صرف نظر از تناقضات موجود در گفته‌های البانی، شریف حاتم و سایر وهابیان، علمای مذاهب اهل سنت، همان‌گونه که در بیان دیدگاه خود در شیوه سلام به پیامبر اکرم ﷺ شفاف عمل کرده‌اند - چنان‌که به آن اشاره شد - پاسخ‌های متقنی نیز به شبهات وهابیان داده‌اند که در حد مجال این نوشتار، به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

ابن عربی مالکی (م ۵۴۳ ه.ق) معتقد است اینکه مالک، تشهد عمر

۱. القول المبين في أخطاء المصلين، ص ۱۵۲.

۲. فتاوی د. حسام عفانه، ج ۶، ص ۴۵.

ابن خطاب را بر تشهد سایر صحابه ترجیح می‌دهد، به این دلیل است که عمر تشهد یاد شده را در حضور صحابه، از جمله ابن مسعود و ابن عباس، به مردم آموزش می‌داد و هیچ‌کس کوچک‌ترین اعتراضی به شیوه سلام دادن او نمی‌کرد و نمی‌گفت که باید بعد از ارتحال پیامبر ﷺ به لفظ غیبت سلام گفت! سکوت صحابه بر اقدام عمر، موجب اثبات اجماع بر ترجیح این‌گونه سلام است؛^۱ چنان‌که قاضی عیاض (م ۵۴۴ ه.ق) امام حدیث عصر خود در «اکمال المعلم» به همان شیوه ابن عربی، بر ترجیح روایت عمر بن خطاب، استدلال کرده است.^۲

جمال ملطی (م ۸۰۳ ه.ق) از علمای معروف حنفی در «المختصر من المختصر» گفته است:

این قسمت از روایت ابن مسعود: «... وهو بين ظهرائنا فلما قبض قلنا السلام على النبي»، مطلبی ناشناخته و نادرست است؛ زیرا مستلزم آن است که صیغه تشهد، بعد از ارتحال پیامبر ﷺ، بر خلاف آنچه در زمان حضرت ﷺ متداول بوده است، جریان یافته باشد؛ درحالی‌که دیدگاه عموم اهل سنت و احادیث موجود در آثار روایی معتبر، بر خلاف آن است؛ زیرا عمر و ابوبکر در زمان خلافتشان، پیوسته به مردم همان تشهدی را آموزش می‌دادند که در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ متداول بود؛ یعنی: «السلام عليك أيها النبي». منشأ اشتباه یاد شده، مجاهد و امثال اویند. به گفته ابوعبید، از جمله مسائلی که

۱. القبس، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲. اکمال المعلم، ج ۳، ص ۲۰۶.

خدای متعال، پیامبرش را به آن گرامی داشت، همین است که اجازه داد مسلمانان بعد از ارتحال آن حضرت، همان‌گونه به او سلام کنند که در زمان حیات ایشان سلام می‌کردند و این از جمله ویژگی‌های منحصر به فرد آن حضرت است.^۱

ملطی در ادامه بحث به این استدلال که پیش از او نیز مطرح بوده است، اشاره می‌کند و می‌نویسد:

از پیامبر ﷺ روایت است که آن حضرت ﷺ پیوسته به قبرستان می‌رفت و در زیارت اهل قبور می‌فرمود: «السلام علیکم دار قوم مؤمنین».^۲ بنابراین وقتی سلام به اهل قبور - که انسان‌های معمولی‌اند - به لفظ خطاب جایز است، بی‌شک درباره شخص پیامبر ﷺ به طریق اولی جایز خواهد بود.^۳

دمیری (م ۸۰۸ ه.ق)، از علمای معروف شافعی، چون لفظ خطاب را امری مسلم می‌گیرد، در پاسخ این پرسش که چرا با اینکه لفظ «سلام علیک» خطاب به انسان است [و نه به خدای متعال]، با گفتن آن نماز باطل نمی‌شود؟! می‌گوید: «زیرا این از کرامت‌ها و ویژگی‌های اختصاصی پیامبر ﷺ است». او در ادامه، از سخن «عمر بن ابی العباس» که ادعا کرده است سلام به لفظ خطاب واجب نیست، اظهار شگفتی کرده و آن را سخنی غریب شمرده است.^۴

۱. المعتصر من المختصر، ج ۱، صص ۵۳ و ۵۴.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳. المعتصر من المختصر، ج ۱، ص ۵۴.

۴. النجم الوهاج، ج ۲، ص ۱۶۴.

عدم مشروعیت سلام به لفظ غیبت از دیدگاه ابن حجر

ابن حجر هیتمی (م ۹۷۴ ه. ق) در کتاب «الدر المنضود» گفته است: وجوب سلام به پیامبر ﷺ به لفظ خطاب با روایتی از ابن مسعود که می‌گوید سلام به لفظ خطاب، مختص زمان حضور پیامبر ﷺ است، در تعارض نیست؛ به همان دلایلی که در کتاب «شرح العباب» توضیح داده شد.^۱

ابن حجر سپس، به بیان ادله‌ای در عدم مشروعیت لفظ غیبت در تشهد پرداخته و گفته است: «دلیل دیگر این است که سخن ابن مسعود صراحت ندارد که مطلب یاد شده، اجماع همه صحابه است. بلکه تنها نظر عده‌ای از آنان را بیان می‌کند که این هم برای دیگر صحابه، حجت نیست».^۲

وی می‌افزاید:

گروه یاد شده باید به یکی از این دو مطلب، ملتزم شوند: یا بگویند اصحاب در همان زمان حضور پیامبر ﷺ وقتی در مسافرت بودند، در تشهد با لفظ خطاب سلام نمی‌کردند! درحالی که این ادعا با عمومیت این سخن: «أنهم كانوا في حياته ﷺ يقولون في التشهد: السلام عليك أيها النبي»، منافات دارد یا باید ملتزم شوند صحابه در سفر نیز با لفظ خطاب سلام می‌کردند که در این صورت، نباید بین رحلت

۱. الدر المنضود، ص ۱۱۴.

۲. همان.

آن حضرت ﷺ و مسافرت، تفاوتی قائل شد؛ زیرا در احادیث می‌خوانیم که آن حضرت ﷺ در قبر شریفش زنده است.^۱

سخن ابن حجر در کتاب «شرح العباب» نیز درخور توجه است. او نخست درباره سر آمدن سلام به لفظ خطاب می‌گوید:

لفظ خطاب در تشهد نماز به این مطلب اشاره دارد که هنگام نماز، خدای متعال پرده‌ها را از مقابل نمازگزاران امت پیامبر ﷺ برمی‌دارد؛ تا جایی که گویا آن حضرت ﷺ در برترین اعمال نمازگزاران امت (نماز) حاضر است که این مسئله، موجب فرونی خشوع و حضور قلب [نمازگزاران] می‌شود.^۲

آن‌گاه وی در تأیید دیدگاه خود به سخنی از غزالی نیز اشاره می‌کند^۳ که وی گفته است:

[در تشهد، موقع سلام بر پیامبر ﷺ] شخصیت باکرامت آن حضرت ﷺ را در قلب خود حاضر کن و آن‌گاه بگو: «السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته» و به خود اطمینان بده که این سلام به آن حضرت ﷺ می‌رسد و به تو پاسخی کامل‌تر داده می‌شود.^۴

سپس ابن حجر دلیل خود را این‌گونه تبیین می‌کند:

مطلب یاد شده، با آنچه از ابن مسعود روایت شده است - که ما در

۱. الدر المنضود، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲. همان، ص ۱۱۴.

۳. همان.

۴. احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۱۶۹.

زمان حیات پیامبر ﷺ در تشهد می‌گفتیم «السلام علیک»، ولی چون رحلت کرد گفتیم: «السلام علی النبی» - منافات ندارد؛ زیرا این روایت از «ابی عوانه» است؛ درحالی‌که روایت بخاری، اصح از آن است. در نتیجه، مشخص می‌شود که این مطلب، سخن ابن مسعود نیست. بلکه فهم راوی از روایت است.^۱

دلیل دیگری نیز که ابن حجر در ادامه مطرح می‌کند، درخور توجه است. او می‌گوید:

در روایت بخاری آمده است: «فلما قبض... قلنا: سلام-یعنی-علی النبی»^۲ حال در این عبارت «قلنا: سلام»، دو احتمال وجود دارد: یک احتمال، اراده شدن استمرار [سلام] به همان شیوه متداول در زمان حیات پیامبر ﷺ و احتمال دوم، اراده اعراض از لفظ خطاب به غیبت. از آنجاکه در عبارت، دو احتمال می‌رود، پس فاقد دلالت است و هرگاه فاقد دلالت شد، صلاحیت معارضه با وجوب خطاب را نخواهد داشت؛ زیرا وجوب خطاب، قبل از این (در زمان پیامبر ﷺ)، معروف و مستمر بوده است و دلیل معارضی هم ندارد.^۳

۱. الدر المنزود، ص ۱۱۴.

۲. متن روایت صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۹، چنین است: «أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ: عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَفَى بَيْنَ كَفْيِهِ، الشَّهَدُ، كَمَا يَعْلَمُنِي السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ: «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، وَالصَّلَاةُ وَالطَّيَّابَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ...» وَهُوَ بَيْنَ ظَهْرِنَا، فَلَمَّا قَبِضَ قُلْنَا: السَّلَامُ - يَعْنِي - عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ. أَيْنَ فِي حَالِي أَسْتَ أَنْ يَكُنَّ فِي بَعْضِ الْآخَرِينَ؟»

متون روایی، کلمه - یعنی - موجود نیست. رک: مسند ابی شیبه، ج ۱، ص ۲۱۶.

۳. همان.

محمد انور شاه کشمیری (م ۱۳۵۳ ه.ق) در کتاب «فیض الباری»، درباره ذیل حدیث ابن مسعود (فَلَمَّا قُضِيَ، قُلْنَا: السَّلَامُ...) گفته است:

افزون بر اینکه عبارت یاد شده، مضطرب است، امت اسلام نیز به آن عمل نکرده‌اند. برخی از کسانی نیز که ادعای عمل به حدیث را دارند، به ذهنیات خود تکیه کرده‌اند؛ ذهنیاتی که فایده‌ای هم به حال آنان ندارد؛ زیرا اگر علت ترک سلام به لفظ خطاب، همان چیزی است که آنان فهمیده‌اند، چرا لفظ خطاب در زمان حیات پیامبر ﷺ به همان فضای مسجد نبوی و به حضور حضرت محدود نشد؟! چرا در سایر مساجد، صیغه خطاب ترک نشد؟! چرا در سایر شهرها نیز به لفظ خطاب، سلام داده می‌شد؟!

اگر هم بپذیریم که صیغه خطاب فقط در مسجد آن حضرت ﷺ کاربرد داشت، آیا مسلمانان آن را به گونه‌ای بلند می‌گفتند که به گوش حضرت برسد یا آن را آهسته می‌گفتند؟! اگر آن را بلند نمی‌گفتند که به گوش حضرت ﷺ برسد، تکلیفشان چه بود؟! بنابراین مسلمانان از همان صدر اسلام، سلام به لفظ خطاب را از هر طبقه، به طبقه بعد منتقل کرده‌اند و هر آنچه این گروه می‌پراکنند، تباه است.^۱

ه) اذعان برخی وهابیان

در پایان گفتنی است که از خود وهابیت نیز شیوخی همچون عبدالله ابن قعود، عبدالله بن غدیان، عبدالرزاق عقیفی، عبدالعزیز بن باز، بر

۱. فیض الباری، ج ۶، ص ۲۰۶.

خلاف البانی و شریف حاتم و همانند آن، اولاً: در صحت بخش اضافی حدیث ابن مسعود تردید کرده‌اند، و ثانیاً: بر فرض صحت، آن را اجتهاد شخصی صحابه شمرده‌اند که در رویارویی با احادیث معتبر، توان معارضه را ندارند.

از این رو افراد یاد شده، نه تنها به افضلیت سلام به لفظ خطاب فتوا داده‌اند، بلکه تنها همین لفظ را مشروع دانسته‌اند.^۱ آنان تأکید کرده‌اند که اگر بنا بود حکم سلام، بعد از رحلت ایشان تغییر یابد، حتماً خود حضرت، بیان می‌فرمود؛^۲ چنان‌که «محمد بن آدم اتیوبی» از علمای معاصر وهابی نیز در رد بخش اضافی حدیث ابن مسعود گفته است:

سخن ابن مسعود، اجتهاد شخصی است و نه تعلیم پیامبر اکرم ﷺ. از این رو صلاحیت عمل ندارد. بلکه چون دلیلی بر نسخ وجود ندارد، همان تعلیم پیامبر اکرم ﷺ - سلام به لفظ خطاب - برای همیشه باقی خواهد ماند؛ زیرا اگر بنا بود حکمی با رحلت آن حضرت ﷺ تغییر کند، قطعاً پیامبر ﷺ از بیان آن غافل نبود؛ به دلیل این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿لَمْ يَلَمْأ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾؛ «هرچه جلو رویمان و هرچه پشت سرمان هست، از او ست و پروردگارت، فراموشکار نیست». (مریم: ۶۴)^۳

۱. فتاوی اللجنة الدائمة (المجموعة الأولى)، ج ۷، صص ۱۰ و ۱۱: «الصحيح أن يقول المصلي في التشهد (السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته) لأن هذا هو الثابت في الأحاديث... وأما ما روي عن ابن مسعود رضي الله عنه في ذلك إن صح عنه فهو اجتهاد من فاعله لا يعارض به الأحاديث الثابتة».

۲. همان: «و لو كان الحكم يختلف بعد وفاته عنه في حياته لبيته لهم صلى الله عليه وسلم».

۳. ذخيرة العقبى، ج ۱۴، ص ۱۰۲.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با بررسی‌های به عمل آمده در این گفتار، این نکته ثابت شد که شیوه متداول سلام بر پیامبر اکرم ﷺ در نماز با لفظ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ»، متفق علیه مذاهب اسلامی است. همچنین معلوم شد تلاش برخی از علمای وهابی به منظور کم‌رنگ کردن بلکه حذف شیوه یاد شده و جایگزینی سلام به لفظ غیبت (السلام على النبي ﷺ) میان مسلمانان، نامعقول و حرکتی انحرافی است. در واقع این تلاش، نوعی تقدس‌زدایی از پیامبر اکرم ﷺ است؛ چراکه شخصیت آن حضرت را در حد بشر عادی پایین می‌آورد تا مردم بپندارند که با رحلت ایشان، ارتباط قطع شده است.

فصل چهارم: قداست‌زدایی از شخصیت نسبی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

گفتار اول: اتهام کفر به والدین پیامبر صلی الله علیه و آله

به اعتقاد شیعه، اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به خدای یگانه ایمان داشته‌اند. ولی تنها برخی از آنان توانسته‌اند ایمان خویش را ابراز کنند و گروهی دیگر که در دوران تقیه و فترت می‌زیسته‌اند، ایمان خویش را پنهان کرده و در درون، بر سر ایمان خویش ثابت و استوار مانده‌اند.^۱

شیخ صدوق رحمته الله علیه درباره اعتقاد شیعه می‌نویسد:

دیدگاه ما امامیه درباره پدران گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این است که آنان از حضرت آدم علیه السلام تا پدر بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت عبدالله، همه مسلمان بودند. ابوطالب (عموی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله) و آمنه بنت وهب (مادر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله) نیز مسلمان بودند.^۲

۱. میقات حج، تابستان ۱۳۸۲، شماره ۴۴.

۲. الاعتقادات، ص ۱۱۰: «اعتقادنا في آباء النبي أنهم مسلمون من آدم إلى أبيه عبدالله، وأن أبا طالب

كان مسلماً، و أمه آمنة بنت وهب كانت مسلمة».

شیخ مفید^۱ در توضیح کلام صدوق^۲ می‌گوید: «پدران پیامبر اکرم ﷺ تا حضرت آدم^۳ همه موحد و مؤمن به خدای متعال بوده‌اند و اجماع علمای حق‌مدار نیز همین است»^۱. سایر بزرگان امامیه نیز در این باره به صراحت سخن گفته و در اثبات ایمان آنان به آیات و روایات و اجماع تمسک کرده‌اند. بین اهل سنت نیز کتاب‌هایی به طور مستقل یا بخشی از آن در اثبات ایمان اجداد پیامبر اکرم ﷺ نگارش یافته است؛ مانند کتاب‌های: «مسالك الحنفا فی والدی المصطفی، الدرج المنیفة فی الآباء الشریفه، المقامة السندسیة فی النسبة المصطفویه، التعظیم و المنّة فی أنّ أبوی رسول الله فی الجنّه، نشر العلمین فی إحياء الأبوین، السبل الجلیة فی الآباء العلیه، اثر جلال الدین سیوطی،^۲ مسالك الحنفاء فی نجات آباء المصطفی، اثر آلوسی بغدادی، بلوغ المأرب فی نجات آباءه علیه السلام وعمّه ابی طالب، اثر شیخ سلیمان ازهری، نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، اثر محمد کتانی.^۳

۱. جسارت ابن تیمیه به والدین گرامی پیامبر اکرم ﷺ

ابن تیمیه نه تنها ایمان والدین گرامی رسول خدا ﷺ را انکار می‌کند،^۴ بلکه

۱. تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۱۳۹: «آباء النبی ﷺ إلى آدم^۳ كانوا موحدین علی الإیمان بالله

حسب ما ذكره أبو جعفر رحمه الله و علیه إجماع عصاة الحق».

۲. ر.ک: الغدير، ج ۸، ص ۳۰.

۳. ر.ک: میقات حج، همان.

۴. این دیدگاه، به ابن تیمیه اختصاص ندارد. بلکه شاگردان مکتب او نیز همین دیدگاه را دارند؛

از جمله ر.ک: فتاوی الشبکه الإسلامیه، ج ۴، ص ۱۸۲؛ القسم العربی من موقع (الإسلام،

سؤال وجواب)، ج ۱، ص ۳۸۱، اما اینکه در اینجا تنها از ابن تیمیه نام برده شده است به این

دلیل است که تأثیر گذار اصلی بر فرقه وهابیت ابن تیمیه است و وهابیون عموماً متأثر از

دیدگاه‌های او هستند.

ایمان آوردن آن دو بزرگوار را به دست پیامبر اکرم ﷺ که برخی از اهل سنت به آن معتقدند، نیز رد می‌کند.^۱ وی در پاسخ این پرسش که آیا درست است خدای متعال، پدر و مادر رسول خدا ﷺ را زنده کرد و آن دو به دست پیامبر ﷺ اسلام آوردند و دوباره از دنیا رفتند؟ می‌گوید: «هیچ‌یک از اهل حدیث، صحت حدیث یاد شده را تأیید نکرده‌اند... و این مطلب، بر خلاف کتاب، سنت صحیح و اجماع است».^۲

ابن تیمیه به این هم اکتفا نکرده، بلکه در ردّ ایمان والدین گرامی حضرت ﷺ به زعم خود، به آیاتی نیز استناد کرده است؛ از قبیل آیه ﴿لِنَمَّا التَّوْبَةَ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ﴾ (نساء: ۱۷) و ﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ﴾ (نساء: ۱۸). وی پس از بیان آیات، این‌گونه نتیجه می‌گیرد که هرکس کافر از دنیا برود، توبه او پذیرفته نیست: «فَبَيَّنَّ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَّهُ لَا تَوْبَةَ لِمَنْ مَاتَ كَافِرًا».^۳

۲. پاسخ ادعای ابن تیمیه

قبل از پاسخ به ادعای جسارت‌آمیز ابن تیمیه، خوب است به رهروان راه او، نصیحت «سهیلی» را گوشزد کرد که مسلمانان را از آزردن

۱. امامیه و غالب اهل سنت معتقدند که والدین پیامبر ﷺ به خدای یگانه ایمان داشته‌اند، و برخی از اهل سنت معتقدند آن دو بزرگوار در زمان حیات ایمان نداشته‌اند اما بعد از رحلت، به درخواست پیامبر اکرم ﷺ از خدای متعال دو بار زنده شدند و به‌دست پیامبر اکرم ﷺ ایمان آورده و دوباره رحلت کردند.

۲. مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۳۲۴.

۳. همان، ص ۳۲۵.

پیامبر خدا ﷺ با بیان این گونه سخنان هتاکانه بر حذر می‌دارد. سهیلی در این باره می‌گوید:

وَلَيْسَ لَنَا أَنْ نَقُولَ نَحْنُ هَذَا فِي أَبِيهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ: «لَا تُؤْذُوا الْأَحْيَاءَ بِسَبِّ الْأَمْوَاتِ» وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ
يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ (الاحزاب: ۵۷)

ما اجازه نداریم که درباره پدر و مادر پیامبر خدا ﷺ این گونه سخن بگوییم؛^۱ به دو دلیل: یکی آنکه رسول خدا ﷺ فرمود: «زندگان را با بدگویی از مردگان نیازارید» و دیگر آنکه خدای متعال می‌فرماید: «کسانی که خدا و رسول او را اذیت می‌کنند، خدای متعال آنان را در دنیا و آخرت لعنت می‌کند».

گویا سهیلی با آوردن این دو دلیل، درصدد تشکیل یک قیاس منطقی است که صغرای آن را حدیث پیامبر ﷺ و کبرای آن را آیه قرآن تشکیل می‌دهد؛ به این بیان که بدگویی از پدر و مادر گرامی رسول خدا ﷺ از مصادیق اذیت پیامبر ﷺ است و اذیت‌کننده پیامبر ﷺ، مستحق لعن ابدی خدای متعال خواهد بود.

۳. دلایل ایمان والدین پیامبر ﷺ

قبل از بیان ادله، تذکر دو نکته مناسب است: اولاً: بحث مبسوط در اثبات ایمان والدین گرامی آن حضرت ﷺ، مجالی فراتر از این نوشتار می‌طلبد که البته در جای خود آمده است.^۲ ثانیاً: درباره پرسش مطرح شده از ابن تیمیه،

۱. الروض الأوفى في شرح السيرة النبوية لابن هشام، ج ۲، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲. رک: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷؛ الاعتقادات، ص ۱۱۰؛ تفسیر آلوسی (روح المعانی)، ج ۱۰، ص ۱۳۵؛

مفاتیح الغیب، ج ۱۳، ص ۳۳؛ روح البیان، ج ۶، ص ۳۱۳؛ مسالک الحنفاء فی نجات آباء المصطفی.

گویا سؤال‌کننده مطلبی را مسلم گرفته است که واقعیت ندارد و آن مشرک از دنیا رفتن والدین گرامی رسول خدا ﷺ است؛ درحالی‌که هیچ دلیل و قریب‌های هرچند ضعیف بر این ادعا ارائه نشده است. بلکه برعکس، قرائنی وجود دارد که بیت عبدالمطلب همیشه بیت توحید بوده و عموم هاشمیان، مگر افراد انگشت‌شمار، در سایه این بیت زندگی کرده‌اند.^۱

دلیل بر محققانه نبودن ادعای شرک والدین حضرت ﷺ این است که با وجود مضبوط نبودن تاریخ مبسوط زندگی این دو بزرگوار، نشانه‌هایی از ایمان آنان و بر صراط مستقیم الهی حرکت کردن آنان به چشم می‌خورد.

الف) گفته ابونعیم اصفهانی در دلایل النبوه

از جمله ابونعیم اصفهانی در دلایل النبوه از ابن عباس چنین آورده است: چون حضرت عبدالمطلب تصمیم گرفت برای عبدالله همسر انتخاب کند، عبورشان به کاهنه‌ای از اهل تُّبَّالَه به نام فاطمه خنعمیه افتاد. آن کاهنه چون نور نبوت را در چهره عبدالله مشاهده کرد، از او تقاضای کار خلاف در مقابل پرداخت صد شتر کرد، اما عبدالله به او پاسخ منفی داد و فرمود:

أَمَّا الْحَرَامُ فَالْمَمَاتُ دُونَهُ وَالْحِلُّ لِحَلِّ قَأْسَتَيْنِيَّةٍ

فَكَيْفَ بِالْأَمْرِ الَّذِي تَبْغِينِيَّةَ يَخْمِي الْكَرِيمُ عِرْضَهُ وَدِينَهُ؟^۲

۱. ابن تیمیه فکراً و منهجاً، ص ۱۸۹؛ ر.ک: مفاهیم قرآن، ج ۵، صص ۲۷۶ - ۲۸۲.
 ۲. دلائل النبوه لأبی نعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۱۳۱. «اگر از راه حرام، چنین درخواستی داری که مردن برای من آسان‌تر از این کار است و اگر از طریق حلال می‌خواهی که چنین طریقی فراهم نشده است. پس از چه راهی چنین درخواستی را می‌کنی؟! انسان کریم و بزرگوار از آبرو و دین خود پاسداری می‌کند».

چنان‌که ملاحظه می‌شود حضرت عبدالله در این اشعار تن به مرگ دادن را آسان‌تر از ارتکاب حرام می‌شمارد و خود را کریمی معرفی می‌کند که از آبرو و دینش محافظت می‌کند.

ب) احادیث و آیات در اثبات طهارت

افزون بر این، برخی آیات و احادیث نیز بر طهارت پدران گرامی حضرت ﷺ از شرک و کفر دلالت دارد که در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنیم:

صحیح بخاری از پیامبر ﷺ چنین نقل می‌کند: «بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ قَرْنًا قَرْنًا حَتَّى بُعِثْتُ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ»؛ «بعثت من از بهترین نسل‌های فرزندان آدم ﷺ است؛ نسلی پس از نسلی، تا این نسلی که در آن هستم».^۱

ابن کثیر در «البدایة و النهایة» از پیامبر اکرم ﷺ چنین آورده است: مردم دو گروه نشدند؛ مگر اینکه خدای متعال من را در بهترین آن دو گروه قرار داد. از این رو من از پدر و مادرم در حالی متولد شدم که ذره‌ای از فجور جاهلیت به من اصابت نکرد... پس من به لحاظ خودم و پدر و مادرم، برترین شمایم: «... أَنَا خَيْرُكُمْ نَفْسًا، وَخَيْرُكُمْ أَبًا».^۲

با تأمل در این دو حدیث که در معتبرترین منابع اهل سنت آمده است، به وضوح طهارت آباء گرامی پیامبر ﷺ از شرک و کفر و فجور ثابت می‌شود؛ به دلیل اینکه برتری اجداد گرامی پیامبر اکرم ﷺ نه به

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۹.

۲. البدایة والنهایة، ج ۲، ص ۲۱۴.

لحاظ ارزش‌های مادی و دنیایی، بلکه بی‌تردید به لحاظ ارزش‌های معنوی است؛ زیرا خود حضرت ﷺ از قول خدای متعال، ملاک برتری را تقوا معرفی فرمود: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات: ۱۳). بنابراین برترین ارزش‌ها که همان ایمان و تقواست، به آباء گرامی رسول خدا ﷺ تعلق دارد.

جلال‌الدین سیوطی در کتاب «الحاوی للفتاوی»، احادیث یاد شده را صغرای قیاسی منطقی قرار می‌دهد و با افزودن کبرای آن، نتیجه‌ای قطعی استنباط می‌کند. صغرای قیاس او چنین است: احادیث صحیحیه دلالت دارد بر اینکه تمام اصول و ریشه‌های پیامبر اکرم ﷺ، از حضرت آدم ﷺ تا پدر بزرگوارش حضرت عبدالله ﷺ، از برترین اهل زمان خود بوده‌اند. کبرای قیاس نیز چنین است: احادیث و آثار دلالت دارد بر اینکه از زمان حضرت نوح ﷺ بلکه از زمان حضرت آدم ﷺ تا بعثت نبی مکرم اسلام ﷺ و سپس از آن جناب تا روز قیامت، زمین از انسان‌هایی که بر فطرت الاهی خود استوارند، خدا را عبادت می‌کنند و به یگانگی او اقرار دارند، خالی نخواهد ماند؛ همان کسانی که به برکت وجود آنان، زمین و ساکنان آن از خطر نابودی مصون مانده است.

سپس سیوطی نتیجه می‌گیرد که بین آباء گرامی پیامبر اکرم ﷺ، هیچ مشرکی وجود نداشته است؛ زیرا اگر طبق مقدمه اول، پذیرفته شد که آنان برترین مردم زمان خود بوده‌اند و اگر انسان‌هایی که وصف آنان در مقدمه دوم گذشت، بر آباء پیامبر اکرم ﷺ تطبیق داشته باشد، در نتیجه، موحد بودن همه آباء پیامبر اکرم ﷺ ثابت است. ولی اگر افراد دیگری،

مصدق مقدمه دوم باشند و آباء حضرت ﷺ اهل شرک باشند، این حالت مستلزم این است که مشرک برتر از مسلمان باشد و حال آنکه برتری مشرک بر مسلمان، طبق عقل و فطرت و به اجماع مسلمانان، باطل است...^۱

سپس وی در ادامه، افزون بر موارد یاد شده، احادیث دیگری نیز از منابع معتبر اهل سنت در اثبات هر دو مقدمه ارائه می‌دهد؛ چنان‌که به دلایلی از کتاب «اسرار التنزیل» فخر رازی نیز اشاره می‌کند.^۲

ابوالحسن ماوردی در کتاب «اعلام النبوه» از ابن عباس نقل کرده است که تأویل آیه شریفه: ﴿وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ (شعراء: ۲۱۹)، منتقل شدن نور مقدس پیامبر اکرم ﷺ از اصلاب پاکیزه - از صلب پدری به پدری - تا تولد آن حضرت و رسیدن ایشان به مقام نبوت است؛^۳ چنان‌که در همین ارتباط، این حدیث نیز از پیامبر ﷺ رسیده است: «لم أزل أنقل من أصلاب الطاهرين إلى أرحام الطاهرات»؛ «من پیوسته از صلب‌های پاکیزه به رحم‌های پاکیزه منتقل می‌گردیدم».^۴

در منابع روایی آمده است که ابن عباس از پیامبر ﷺ سؤال کرد آن زمان که حضرت آدم (ع) در بهشت بود شما کجا بودید؟! حضرت ﷺ تبسمی کرد و فرمود: «من در صلب او بودم و زمانی که به زمین آمد، من

۱. الحاوی للفتاوی، ج ۲، صص ۲۵۴ و ۲۵۵.

۲. همان، صص ۲۵۴ - ۲۵۸.

۳. اعلام النبوه، ابوالحسن ماوردی، ص ۲۰۱.

۴. مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، ج ۱۳، ص ۳۳.

در صلب او بودم... پیوسته از اصلاّب پاکیزه به رحم‌های پاکیزه منتقل شدم...»^۱.

ممکن است شبهه شود منظور از طهارت در موارد یاد شده، فقط پاکی از زنا و سفاح است و نه بیشتر؟^۲ اما این پندار، باطل است؛ زیرا از سویی کاربرد طهارت در احادیث یاد شده، عام است و دلیلی بر تخصیص آن، به مورد معین وجود ندارد. از سوی دیگر، قرآن کریم شرک و کفر را نوعی پلیدی و نجاست معرفی می‌کند و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...﴾ (توبه: ۲۸).

بلکه نجاست شرک و کفر شدیدتر از نجاست گناهان دیگر است. دلیل شدیدتر بودن نجاست شرک و کفر این است که اگر مؤمنی مرتکب گناهان کبیره شود و بدون توبه از دنیا برود، این امکان هست که مدت زمانی در آتش جهنم عذاب شود و در نهایت پس از پاک شدن از آثار گناهان، از جهنم خلاص شود؛ درحالی‌که برای مشرک و کافر، چنین تطهیری امکان‌پذیر نیست. بلکه تا ابد در آتش جهنم خواهد ماند. چه بسا بتوان از این آیه شریفه نیز شدیدتر بودن نجاست شرک و کفر را استفاده کرد؛ خداوند در این آیه می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۴۸)

خداوند [هرگز] شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای

۱. الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۳۲.

۲. رک: مفاتیح الغیب، التفسیر الکبیر، ج ۱۳، ص ۳۴.

هر کس [بخواهد و شایسته بداند] می‌بخشد و آن کسی که برای

خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

بنابراین اگر طهارت آباء گرامی پیامبر اکرم ﷺ از سفاح و زنا ضروری است و احادیث و آیات یاد شده، آن را اثبات می‌کند، پس به طریق اولی، طهارت آنان از شرک و کفر که در نجاست و پلیدی از سفاح و زنا شدیدتر است، ضروری‌تر است و همان ادله و نیز ادله دیگر آن را ثابت می‌کند.

ج) گزارش پیامبر اکرم ﷺ از طهارت والده خود

درباره طهارت مادر گرامی پیامبر اکرم ﷺ از شرک و کفر، افزون بر ادله پیشین، قرائن متعددی نیز آن را تأیید می‌کند؛ از جمله جریان مسافرت ایشان به مدینه که خود پیامبر اکرم ﷺ گزارشگر آن است.

پیامبر ﷺ در سن شش سالگی به همراه مادر گرامی‌اش برای دیدن دایی‌های خود، عازم مدینه می‌شود؛ درحالی‌که «ام ایمن» نیز آنان را همراهی می‌کند. اقامت یک ماهه آنان در مدینه، با خاطرات بسیاری همراه است که حضرت پس از هجرت به مدینه بسیاری از آن خاطرات را بازگو می‌کند که از جمله آنها، رفت‌وآمدهای مشکوک عده‌ای از یهودیان مدینه برای ملاقات با حضرت است.

پیامبر در این باره می‌فرمود:

یکی از آنان که پیوسته من را تحت نظر داشت، نامم را پرسید،

گفتم: «احمد». وقتی نامم را شنید، نگاهی به پشتم انداخت و گفت:

او پیامبر این امت است و این مطلب را به دایی‌هایم نیز گفتند و

آنها هم آن را به مادرم خبر دادند. مادرم چون این را شنید، از جان من نگران شد. از این رو از مدینه خارج شدیم.^۱

یکی دیگر از قرائنی که ایمان حضرت آمنه را ثابت می‌کند، گفته‌های این بانوی مکرمه هنگام رحلتشان است. هنگامی که حضرت آمنه علیها السلام به دلیل نگرانی از توطئه یهود نسبت به جان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله، مدینه را ترک کرد، در راه برگشت به مکه، بیمار و در «ابواء» از دنیا رفت. در آن لحظات آخر، درحالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کنار بستر مادر قرار داشت، حضرت آمنه علیها السلام اشعاری سرود که بیانگر ایمان استوار او به خدای متعال است:

بَارِكْ فِیکَ اللهُ مِنْ غُلَامٍ^۲ یا ابْنِ الَّذِیْ مِنْ حَوْمَةِ الْحَمَامِ
 فَأَنْتَ مَبْعُوثٌ إِلَى الْأَنْامِ مِنْ عِنْدِ ذِی الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
 تَبَعْتُ فِی الْحَلِ وَ فِی الْحَرَامِ تَبَعْتُ بِالْحَقِیقِ وَالْإِسْلَامِ
 دِینِ أَیْکَ الْبَرِّ إِبْرَاهِمَ فَاللَّهُ أَنْهَاکَ عَنِ الْأَضْنَامِ
 ان لَأ تَوَالِیْهَا مَعَ الْأَقْوَامِ...^۳

۱. الخصائص الكبرى، السيوطي، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲. «خداوند به تو ای فرزند عزیز، خیر و برکت مرحمت کند. ای فرزند کسی که خداوند به فضل و کرمش، او را از چنگال مرگ خلاصی بخشید. تو از طرف خداوند ذی‌الجلال به سوی مردم مبعوث خواهی شد و به تحقیق برای برپا داشتن حلال و حرام و اقامه دین اسلام برانگیخته می‌شوی؛ همان دین پدرت حضرت ابراهیم علیه السلام. پس به تحقیق، خدای متعال تو را از پرستش بت‌ها منع کرده است.

۳. الخصائص الكبرى، السيوطي، ج ۱، ص ۱۳۵.

زرقانی در «شرح المواهب»، پس از شرح اشعار یاد شده، گفته است: این سخنان برموحده بودن حضرت آمنه رضی الله عنها صراحت دارد؛ زیرا ایشان افزون بر اینکه به دین حضرت ابراهیم رضی الله عنه اقرار کرده، به ظهور دین اسلام به دست فرزندش نیز بشارت داده است. توحید نیز جز اعتراف به یگانگی خدای متعال و نفی شریک از او و برائت از پرستش اصنام، چیز دیگری نیست.^۱

فکتر دوم: تعیین وظیفه نمودن ابن تیمیه برای فاطمه زهرا رضی الله عنها

۱. طرح بحث

علامه حلی رحمته الله در کتاب «منهاج الکرامه» پس از نقل داستان منع ابوبکر از رسیدن فدک به فاطمه زهرا رضی الله عنها و گفت‌وگوی صورت گرفته بین حضرت زهرا رضی الله عنها و ابوبکر در این زمینه، گفته است:

حضرت زهرا رضی الله عنها از او خشمگین شد و سوگند یاد کرد که دیگر با او و رفیقش (عمر) صحبت نخواهد کرد؛ تا زمانی که پدرش صلی الله علیه و آله را ملاقات و نزد حضرت صلی الله علیه و آله از آنان شکایت کند: «غضببت فاطمة رضی الله عنها عند ذلك وانصرفت وحلفت لا تكلمه ولا صاحبه حتى تلقي أباهما وتشكو إليه».^۲

گفتنی است مسئله خشم و نارضایتی حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها از ابوبکر و عمر، مسئله‌ای قطعی و انکارناشدنی است؛ به‌گونه‌ای که در

۱. شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲. منهاج الکرامه، ص ۷۲.

معتبرترین منابع اهل سنت، از جمله صحیح مسلم و صحیح بخاری^۱ نیز به آن اشاره شده است. از این رو چون ابن تیمیه توانسته در اصل واقعه (نارضایتی و خشم فاطمه علیها السلام) شبهه کند، سعی کرده است تا بر دلالت آن خدشه وارد کند. از این رو در این قسمت فرمایش فاطمه زهرا علیها السلام: «شکایت آنان را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌برم»، به زعم خود، ایجاد شبهه کرده است!

وی ادعا می‌کند شکایت بردن نزد غیر خدا جایز نیست. بلکه باید انسان شکایت را تنها نزد خدای متعال مطرح کند.^۲ در اینجا لازم است نخست متن حدیث مستند علامه حلی رحمته الله علیه را یادآور شویم. سپس به بررسی ادعای ابن تیمیه و دلایلی که به آن استناد کرده است، بپردازیم.

۲. متن حدیث

ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ ه.ق) در کتاب «الامامة و السياسة» آورده است که در آخرین روزهای زندگی فاطمه علیها السلام، ابوبکر و عمر به این فکر

۱. در صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰ و بسیاری دیگر از متون روایی معتبر اهل سنت این عبارت آمده است: «... فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوْفِّتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوْفِّتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيٌّ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا؛ ...» پس ابوبکر از دادن حتی مقدار کمی از فدک به فاطمه علیها السلام نیز خودداری کرد. از این رو فاطمه علیها السلام بر ابوبکر خشم گرفت و تا زمانی که از دنیا رحلت کرد، از رویارویی و گفت‌وگو با او خودداری کرد... و هنگامی هم که از دنیا رفت، همسرش علی علیه السلام او را شبانه دفن نمود و ابوبکر را خبر نکرد».

۲. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۴.

افتادند که رضایت فاطمه علیها السلام را جلب کنند. از این رو با تضرع و التماس فراوان، از فاطمه علیها السلام اجازه گرفتند و به عیادتش رفتند.

ابن قتیبه می‌گوید:

فاطمه علیها السلام به ابو بکر و عمر فرمود: «آیا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی فرموده باشد و شما آن را شنیده باشید، حاضرید شهادت دهید که ما آن را شنیده‌ایم؟». گفتند: «بله شهادت می‌دهیم». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما دو نفر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیدید که فرمود: خشنودی فاطمه علیها السلام، خشنودی من و ناراحتی او، ناراحتی من است؛ هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد و احترام کند، مرا دوست داشته و احترام کرده است و هر کس فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود کرده است و هر کس فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است؟». هر دو نفرشان گفتند: «آری ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گونه شنیده‌ایم». سپس صدیقه طاهره علیها السلام فرمود: «فإني أشهد الله وملائكته أنكم أسخطتمني وما أرضيتاني و لئن لقيت النبي لأشكونكما إليه»؛ «بنابراین من خدا و فرشتگان را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا اذیت کردید و آزرده ساختید و در ملاقات با پدرم از شما دو نفر شکایت خواهم کرد. حضرت زهرا علیها السلام به این نیز بسنده نکرد و فرمود: «والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها»؛ «به خدا قسم! پس از هر نماز بر تو نفرین خواهم کرد».^۱

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۱؛ ر.ک: إثبات الهداه، ج ۳، ص ۴۰۶؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۷.

۳. شبهه ابن تیمیه

ابن تیمیه در رد بخش اخیر فرمایش فاطمه زهرا ع که فرمود: «دیگر با ابوبکر و عمر صحبت نمی‌کنم تا پدرم را ملاقات و نزد او از آنان شکایت کنم»، می‌گوید: این سخنی است که شایسته نیست از ایشان بیان شود؛ زیرا شکایت را تنها باید نزد خدا مطرح کرد [و نه دیگران]: «فَإِنَّ الشَّكْوَى إِتْمًا تَكُونُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى». ^۱ سپس وی برای اثبات ادعای خود اولاً: به سخن حضرت یعقوب ع تمسک می‌کند که فرمود: «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ»؛ «شکایت غم و اندوه خویش را فقط به خدا می‌کنم» (یوسف: ۸۶). ثانیاً: به دعای حضرت موسی ع که عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، وَإِلَيْكَ الْمُشْكَى وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَ بِكَ الْمُسْتَعَاثُ وَ عَلَيْكَ التُّكْلَانُ»؛ «بارها! حمد و سپاس از آن توست و شکوه و شکایت به سوی توست...». ^۲ ثالثاً: به این کلام پیامبر اکرم ص استناد می‌کند که حضرت به ابن عباس فرمود: «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ»؛ «هرگاه چیزی می‌خواهی، از خدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا بخواه». ^۳ در ادامه نیز گفته است که پیامبر ص نفرمود از من درخواست کن و از من کمک بخواه. ^۴

۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۴.

۲. المعجم الاوسط، ج ۳، ص ۳۵۶؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۷.

۳. الجامع الکبیر (سنن ترمذی)، ج ۴، ص ۲۴۸. این حدیث در من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۳، نیز از فضل بن عباس نقل شده است.

۴. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۴.

۴. پاسخ شبهه

از آنجا که نارضایتی و خشم فاطمه زهرا علیها السلام از عملکرد خلیفه اول و دوم تردیدناپذیر است و علمای بزرگ اسلام نیز به آن اذعان کرده‌اند، ابن تیمیه نتوانسته است اصل واقعه را انکار کند. از این رو برای کم‌رنگ کردن پی آمدهای موضع‌گیری انقلابی حضرت علیها السلام، مشروعیت شکایت فاطمه زهرا علیها السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را زیر سؤال برده است؛ درحالی که این ادعا به دلایل زیر باطل است:

الف) عصمت فاطمه زهرا علیها السلام

شخصیت علمی بانوی بزرگ اسلام صدیقه طاهره علیها السلام و طهارت معنوی ایشان، بالاتر از آن است که بشر عادی توان درک آن را داشته باشد. بلکه تنها خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام می‌توانند آن حضرت علیها السلام را آن‌گونه که شایسته است، توصیف کنند. از این رو در اینجا ما به یادآوری چند حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که درباره آن حضرت علیها السلام در منابع معتبر اهل سنت آمده است، اکتفا می‌کنیم. این احادیث، اشاره به جایگاه ویژه فاطمه زهرا علیها السلام در نظام هستی دارد و می‌رساند خشم و خشنودی آن حضرت، ملاک حق یا باطل بودن عملکرد دیگران و اثبات‌کننده مقام عصمت کبرای ایشان است.

- حاکم نیشابوری در «المستدرک» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث «إِنَّ اللَّهَ يُغْضِبُ لِعَظْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ»، را آورده و در ادامه آن گفته است: «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يَخْرُجْ عَنْهُ»؛ «باوجود اینکه حدیث، صحیح‌السند است، نویسندگان صحیحین به آن اشاره نکرده‌اند»^۱.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷: «به‌درستی که خدای متعال به‌سبب غضب تو (فاطمه) به غضب آمده، و با خشنودی تو خشنود می‌شود».

حدیث یاد شده، علاوه بر مستدرک حاکم، در بسیاری از متون روایی اهل سنت، از جمله در «الآحاد و المثانی» ابن ابی عاصم (م ۲۸۷ ه. ق.)، ج ۵، ص ۳۶۳؛ «المعجم» ابی یعلیٰ (م ۳۰۷ ه. ق.)، ج ۱، ص ۹۰؛ «المعجم الکبیر» طبرانی (م ۳۶۰ ه. ق.)، ج ۱، ص ۱۰۸؛ «فضائل الخلفاء» ابو نعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ه. ق.)، ص ۱۲۴، نیز آمده است.

- همچنین وی این حدیث را می‌آورد:

إِنَّمَا فَاطِمَةُ شُجْنَةٌ مِّمِّي يَسْطِي مَا يَسْطِيهَا، وَيَقْضِي مَا يَقْضِيهَا.

همانا فاطمه عليها السلام ریشه‌ای از وجود من است. خشنود می‌سازد مرا هر آنچه موجب خشنودی اوست و غمگین می‌کند مرا هر آنچه سبب غمگینی اوست.^۲ در ضمن یادآور می‌شود که این حدیث نیز همانند حدیث سابق، بنابر شرط شیخین صحیح است.

این حدیث نیز در سایر متون روایی اهل سنت از قبیل: «فضائل الصحابه» احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ه. ق.)، ج ۲، ص ۷۶۵؛ «مسند» احمد، ج ۳۱، ص ۲۵۸؛ «المعجم الکبیر» طبرانی، ج ۲۰، ص ۲۵ آمده است.

- در منابع حدیثی بی‌شماری، از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ

۱. شجنه در اصل به ریشه‌های در هم تنیده شده درخت گفته می‌شود و مراد از آن در اینجا، پیوستگی و قرابت بسیار نزدیک است: «شجنه بکسر أوله و ضمّه، و سکون ثانیه هی فی الأصل: عروق الشجر المشتبکه، و المراد بها هنا: القرابة المشتبکه کاشتباک العروق». رک: الإتحافات السنیه، ص ۱۰۹.

۲. همان، ص ۱۶۸.

أَغْضَبَهَا أَغْضَبِي^۱؛ «فاطمه علیها السلام بخشی از وجود من است؛ هر کس او را به خشم آورد، من را به خشم آورده است». همچنین حضرت فرمود: «إِنَّهَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا»^۲؛ «... من را اذیت می‌کند هر آنچه موجب اذیت او شود».

اگر این قبیل احادیث را صغرای قیاس و آیاتی را که می‌فرماید: هر کس موجب اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شود، به عذاب دردناک و خوارکننده گرفتار می‌شود و لعنت خداوند را در دنیا و آخرت به‌دنبال خواهد داشت: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (التوبه: ۶۱) و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾ (الاحزاب: ۵۷)، کبرای قیاس بگیریم،^۳ نتیجه آن اثبات مقام عصمت صدیقه طاهره علیها السلام خواهد بود؛ زیرا اگر خشنودی و خشم کسی، مظهر خشنودی و خشم خدای متعال باشد، به این معنا خواهد بود که خشنودی و خشم او ملاک حق یا باطل بودن آن عملکرد است و لازمه چنین موقعیتی، برخورداری از مقام عصمت است در این صورت، ابن تیمیه و امثال او بلکه هیچ بشر غیر معصومی را سزاوار آن نیست که درباره گفتار و کردار عصمت طاهره علیها السلام اظهار نظر کند.^۴

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۳.

۳. قیاس شکل اول: الف) اذیت فاطمه علیها السلام، اذیت خدای متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله است. اذیت خدای متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله، لعنت و عذاب به‌دنبال دارد. پس اذیت فاطمه علیها السلام لعنت و عذاب به‌دنبال دارد. ب) خشنودی و خشم فاطمه علیها السلام، خشنودی و خشم خدای متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله است. خشنودی و خشم خدای متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله میزان تشخیص حق و باطل است. پس خشنودی و خشم فاطمه علیها السلام، میزان تشخیص حق و باطل است.

۴. گفتنی است از قیاس یاد شده، وضعیت کسانی نیز که صدیقه طاهره علیها السلام را به خشم آوردند، معلوم است.

از این رو «محمود سید صبیح» حق دارد بگوید:

ابن تیمیه درباره بانوی کامله، صدیقه طاهره علیها السلام، از حد خود تجاوز کرده است که برای ایشان تعیین تکلیف می‌کند که آن بانو علیها السلام چه بگوید و چه نگوید! صرف‌نظر از آنکه کلام او، همه خلط، مغالطه و وارونه کردن بحث است.^۱

ب) دلایل مشروعیت شکایت به غیر خدا

افزون بر احادیث یاد شده که از سویی، ناظر به مقام عصمت صدیقه طاهره علیها السلام است و از سویی، حقانیت موضع‌گیری آن حضرت علیها السلام را ثابت می‌کند، در اینجا احادیث دیگری نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان می‌شود که بر خلاف ادعای ابن تیمیه، مشروعیت شکایت به غیر خدای متعال را ثابت می‌کند:

یک- شکایت عمر

- ابن کثیر ذیل آیه شریفه: ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ﴾^۲ از ابن عباس آورده است که مردم قبل از اینکه این آیات درباره روزه نازل شود، هنگام افطار تا زمانی که بیدار بودند، می‌توانستند بخورند و بیاشامند و مسئله همسر هم برایشان حلال بود. ولی وقتی به خواب می‌رفتند، دیگر این امور حرام بود تا وقت افطار روز بعد.

۱. ر.ک: اخطاء ابن تیمیه حول رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بینه، ص ۳۵.

۲. «خداوند می‌دانست که شما به خود خیانت می‌کردید [و این کار ممنوع را انجام می‌دادید].

پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید» بقره: ۱۸۷.

اما خبر رسید که عمر بن خطاب، شبی بعد از اینکه خوابش می‌برد و روزه بر او واجب می‌شود، بیدار می‌شود و با همسر خود همبستر می‌شود. آن گاه خدمت پیامبر اکرم ﷺ می‌رسد و عرض می‌کند: «أَشْكُو إِلَيْ اللَّهِ وَإِلَيْكَ الَّذِي صَنَعْتُ. قَالَ: وَمَاذَا صَنَعْتَ؟...»^۱ «[ای رسول خدا،] به نزد خدای متعال و نزد شما از اتفاقی که برای من پیش آمد، شکوه و شکایت می‌آورم».

شاهد سخن در این حدیث، گفته عمر است که به صراحت نزد پیامبر ﷺ شکایت می‌برد. ولی در پاسخ، پیامبر اکرم ﷺ او را از این نوع سخن گفتن منع نمی‌کند و نمی‌فرماید که چرا شکایت نزد من آوردی و مشرک شدی؛ زیرا تو باید فقط نزد خدای متعال شکایت می‌بردی. بلکه حضرت فرمود: «مَا كُنْتَ خَلِيقًا أَنْ تَفْعَلَ»؛ «سزاوار نبود که تو چنین کاری مرتکب شوی».^۲

دو- شکایت خوילה

- «خويله بن ثعلبه» می‌گوید:

فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَشْكُو إِلَيْهِ أَوْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَجَادِلُنِي فِيهِ...

همسر من با من اظهار کرد.^۳ پس شکایت او را نزد رسول خدا ﷺ بردم. پیامبر ﷺ فرمود از خدا پروا پیشه کن [و با او مشاجره مکن]؛ زیرا او پسرعموی توست.

۱. الاحادیث المختاره، ج ۱۳، ص ۵۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۵۱۱.

۲. الاحادیث المختاره، ج ۱۳، ص ۵۴.

۳. اظهار از کلمه «ظهر» به معنای پشت گرفته شده است و در اصطلاح شرع آن است که شوهر به زن خود گوید: «أنت علیّ کظهر أُمّی»؛ «تو بر من، چون پشت مادرم هستی»؛ یعنی همان گونه که پشت مادرم بر من حرام است، تو نیز بر من حرامی.

خویله می‌گوید پیوسته این جدایی بود تا اینکه آیه شریفه: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ﴾ (مجادله: ۱)،^۱ نازل شد.^۲ چنان‌که در این حدیث ملاحظه می‌شود، خویله شکوه و شکایت خود را نزد پیامبر ﷺ می‌برد؛ و نه نزد خدای متعال. حضرت ﷺ هم او را از این کار نه تنها نهی نمی‌کند، بلکه از آن بالاتر، خدای متعال شکایت بردن خویله نزد پیامبر اکرم ﷺ را شکایت بردن نزد خود قلمداد می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَتَشْتَكِي إِلَيَّ اللَّهُ!﴾

گفتنی است در قرآن کریم، نمونه‌های دیگر نیز از یکی شمرده شدن فعل رسول خدا ﷺ با فعل خدای متعال آمده است؛ مانند آیات: ﴿إِنَّ الَّذِينَ بَيَأُوتُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح: ۱۰)،^۳ ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ (انفال: ۱۷)،^۴ ﴿إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (توبه: ۷۴)،^۵ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ (توبه: ۵۹)،^۶ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ (انفال: ۱۳)،^۷ ﴿مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ

۱. «خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت می‌کرد، شنید [و تقاضای او را اجابت کرد].»

۲. مسند إسحاق بن راهویه، ج ۲، ص ۱۰۵؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۶۶.

۳. «کسانی که با تو بیعت می‌کنند، [در حقیقت] تنها با خدا بیعت می‌کنند و دست خدا بالای دست آنهاست.»

۴. «و این تو نبودی [ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها] انداختی بلکه خدا انداخت.»

۵. «و این غرور و سرمستی علتی نداشت؛ جز اینکه خدا و رسولش ایشان را از کرم خود توانگر و بی‌نیاز کرده بود.»

۶. «چه می‌شد اگر به عطای خدا و پیغمبر او رضا می‌دادند.»

۷. «این به سبب آن است که آنها با خدا و پیامبرش ﷺ دشمنی ورزیدند.»

اللَّهِ (نساء: ۸۰)^۱ و آیه ﴿وَلَا يَجْرُمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ (توبه: ۲۹)^۲. آری در پرتو این گونه آیات بود که صحابه و سلف صالح آموخته بودند شکایت بردن نزد پیامبر، در حقیقت همان شکایت بردن نزد خدای متعال است.^۳

سه- شکایت امام علی عليه السلام

- امام حسن مجتبی عليه السلام فرمود:

سحر همان روزی که پدرم به شهادت رسید، خدمت ایشان رسیدم. فرمود: «فرزندم! همان گونه که نشسته بودم، خواب چشمانم را فراگرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم. گفتم یا رسول الله! از امت تو چه تلخی‌ها دیدم و از دشمنی آنها چه سختی‌ها کشیدم». پیامبر فرمود: «ای علی! نفرینشان کن». گفتم: «خدا بهتر از آنان به من بدهد و بدتر از من بر آنها مسلط گرداند».^۴

در این حدیث نیز می‌بینیم که چگونه امیرمؤمنان علی عليه السلام - که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه‌ترین افراد به شریعت اسلام بوده و برخوردار از عصمت مطلق است - از رؤیای خود خیر می‌دهد و از دست مردم نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت می‌برد و می‌بینیم که بدون کمترین تردید در

۱. «کسی که رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است».

۲. «و آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده، حرام نمی‌شمرند».

۳. اخطاء ابن تیمیة حول رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیته، ص ۳۷.

۴. الشریعة، ج ۴، ص ۲۱۰۴؛ نهج البلاغه، ص ۹۹.

مشروعیت این رؤیا، آن را برای فرزند خود نقل می‌کند تا به عنوان یک سند تاریخی از وضعیت جامعه بعد از پیامبر ﷺ ثبت شود.

چهار- شکایت مهاجران

- بنابر حدیثی که از ابوهریره در متون روایی اهل سنت آمده است، مهاجرانی که تمکن مالی نداشتند، نزد پیامبر ﷺ آمدند و از وضعیت خود شکایت کردند. آنان گفتند: ثروتمندان از ما در مسائل معنوی سبقت گرفتند. آنان همچون ما نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند. اما آنها می‌توانند صدقه بدهند و حج و عمره به‌جای آورند و جهاد مالی کنند؛ درحالی‌که ما امکان چنین عبادت‌هایی را نداریم! در اینجا نیز پیامبر ﷺ فرمود شکایت آوردن نزد من صحیح نیست و شکایت خود را باید نزد خدای متعال مطرح کنید. بلکه فرمود به شما چیزی را یاد می‌دهم که با انجام دادن آن بر دیگران سبقت بگیرید...^۱

پنج- سایر موارد

غیر از آنچه بیان شد، موارد بسیار دیگری نیز وجود دارد که به دلیل محدودیت نوشتار تنها به آنها اشاره می‌شود:

- شکایت اصحاب از فقر و برهنگی و کمبود وسایل معیشت: «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَشَكَرْنَا إِلَيْهِ الْفَقْرَ وَالْعُرْيَ وَقِلَّةَ الشَّيْءِ...»^۲

- شکایت از تلف شدن مال و از تلاش طاقت‌فرسا در زندگی:

۱. شرح ریاض الصالحین، ابن عثیمین، ج ۴، ص ۴۹۶.

۲. الأحاد والمثنائی، ج ۴، ص ۲۴۷.

- «أَنَّ رَجُلًا اشْتَكَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلَكَ الْمَالِ، وَجَهَدَ الْعِيَالِ...»^۱
- شکایت عمار یاسر از خالد بن ولید: «فَانْطَلَقَ عَمَّا زَيْشُكُو خَالِدًا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ...»^۲
- شکایت از نداری و درراه‌ماندگی: «فَجَاءَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ يَشْكُوَانِ إِلَيْهِ، أَحَدُهُمَا يَشْكُو الْعِيْلَةَ وَيَشْكُو الْأَخْرَقُ قَطْعَ السَّبِيلِ...»^۳
- شکایت از ترسیدن در حین خواب: «شَكَكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَشَّةٌ يَجِدُهَا فِي مَنَامِهِ...»^۴
- شکایت از وسوسه نفس: «شَكَكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيثَ نَفْسٍ وَجَدَهُ...»^۵
- شکایت عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر ﷺ از آزار مردم: «أَنَّ عَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ شَكَكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ...»^۶
- شکایت از قساوت قلب: «أَنَّ رَجُلًا شَكَكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِسْوَةَ قَلْبِهِ...»^۷
- شکایت ابوسعید خدری از فقر و تنگدستی: «عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ شَكَكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاجَتَهُ...»^۸

۱. السنن الكبرى، ج ۳، ص ۴۳۹.

۲. همان، ج ۷، ص ۳۵۶.

۳. التوحيد، ابن خزيمة، ص ۳۷۹.

۴. المصنف في الأحاديث والآثار، ج ۵، ص ۵۰.

۵. همان، ج ۶، ص ۸۰.

۶. فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۹۳۱.

۷. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۷، ص ۳۳۷.

۸. همان، ج ۱۷، ص ۴۷۲.

- شکایت از وسواس در نماز: «أَنَّهُ شَكَأَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْوَسْوَسةَ فِي الصَّلَاةِ...»^۱.

- شکایت از وجود دردی در بدن: «أَنَّهُ شَكَأَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعًا يَجِدُهُ فِي جَسَدِهِ مُنْذُ أَسْلَمَ...»^۲.

- شکایت از کم حافظگی و حواس پرتی: «أَنَّ رَجُلًا شَكَأَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُوءَ الْحِفْظِ...»^۳.

- شکایت زید بن ارقم از فتنه‌گری و توطئه‌چینی «عبدالله بن ابی»، سردسته منافقان مدینه، درباره مسلمانان: «أَنَّ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ شَكَأَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَآخَبَهُ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي بِنِ سَلُولٍ فِي عَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ يَقُولُ: لَيْتَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ...»^۴.

- شکایت خالد بن ولید از وحشت در دل شب: «عَنْ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ، أَنَّهُ شَكَأَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: إِنِّي أَجِدُ فَرَعًا بِاللَّيْلِ...»^۵.

- شکایت حدیفه از تندى و تیزی زبان خود با خانواده: «أَنَّهُ شَكَأَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَرْبًا فِي لِسَانِهِ عَلَى أَهْلِهِ...»^۶.

- شکایت از کوچکی و تنگی منزل: «أَنَّهُ شَكَأَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الضِّيقَ فِي مَسْكَنِهِ...»^۷.

۱. المنتخب من مسند عبد بن حميد، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲. صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۲۸.

۳. مسند البزار، ج ۱۵، ص ۳۸۳.

۴. شرح مشکل الآثار، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

۵. الدعاء، ص ۳۳۲.

۶. همان، ص ۵۱۲.

۷. المعجم الكبير، ج ۴، ص ۱۱۷.

- شکایت از نامناسب بودن شغل: «أَنَّ رَجُلًا شَكَأَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُوءَ الْحَرْفِ...»^۱

- شکایت از بلاها و آفات: «أَنَّ رَجُلًا، شَكَأَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ يَصِيبُهُ الْآفَاتُ...»^۲

- شکایت عبدالرحمان بن عوف از شپش در بدن: «أَنَّهُ شَكَأَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقَمَلَ فَرَخَّصَ لَهُ فِي لِبْسِ قَمِيصٍ حَرِيرٍ أَبِيضٍ»^۳

- شکایت فاطمه زهرا عليها السلام از طاقت‌فرسا بودن کارهای سنگین منزل: «أَنَّ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا اشْتَكَتْ مَا تَلَقَى مِنْ أَمْرِ الرَّحَى فِي يَدَيْهَا... فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَاطِمَةُ تُشْتَكِي إِلَيْكَ مَجْلَ يَدَيْهَا مِنَ الطَّنْحِ، وَتَسْأَلُكَ خَادِمًا...»^۴

گفتنی است در هیچ‌یک از موارد یاد شده و موارد مشابه که مجال بیان آن نیست - نیامده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را از طرح شکایتش منع کرده باشد. بلکه حضرت صلی الله علیه و آله در همه موارد همچون حکیمی حاذق که به تمام ابعاد وجودی انسان، اعم از جسم و روح و به تمام مصالح دنیوی او آگاه است، به هرکس دستورالعمل مناسب او را بیان فرموده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به این همه روایات، آیا ابن تیمیه و شاگردان مکتب او می‌توانند ادعا کنند که شکایت بردن نزد غیر خدای متعال، خلاف شرع

۱. المعجم الكبير، ج ۱۴، ص ۸۹.

۲. عمل اليوم والليلة، ابن سنی، ص ۵۰.

۳. الطب النبوی، ج ۲، ص ۲۵۱.

۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۸۴؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۷.

است؟ و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباید شکایت از دو خلیفه را نزد پدر بزرگوار خود مطرح می‌کرد؟! افزون بر اینکه انگیزه فاطمه زهرا علیها السلام از بیان شکایت، اعلان نارضایتی از عملکرد افراد یاد شده درباره مسائل کلی جامعه بوده است؛ نه به سبب یک مسئله خاص شخصی.

البته باید توجه داشت روایاتی که مؤمنان را به توکل بیشتر به خدای متعال دعوت و سالک را از شکایت نزد غیر منع کرده‌اند، اولاً: به منظور دستیابی بندگان به مراتب قرب بالاتر است؛ نه بیان وجوب یا حرمت شرعی. ثانیاً: شکایت بردن نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در واقع شکایت بردن نزد غیر نیست تا منعی متوجه آن گردد. بلکه عین شکایت نزد خدای متعال است. ثالثاً: وقتی براساس آیات و روایات، عصمت فاطمه زهرا علیها السلام قطعی و مسلم شناخته شد، تردید در حقانیت گفتار و کردار معصوم علیها السلام پسندیده نیست.

به هر حال، جسارت ابن تیمیه و وهابیان در قداست‌شکنی از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، به‌ویژه درباره نزدیک‌ترین شخص به لحاظ نسبی و معنوی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، روش غیر متعارفی بود که تا آن زمان سابقه نداشت؛ به‌طوری‌که بعد از آن، زمینه قداست‌شکنی دیگران را از ساحت مقدس پیامبر اکرم فراهم آورد!

نتیجه‌گیری نهایی

خدای متعال از پیامبر گرامی اسلام ﷺ در قرآن کریم با عظمت بسیار و بی‌نظیری یاد فرموده است. در آیاتی نام مبارک ایشان را کنار نام خود، رضایت از ایشان را قرین رضایت خود و همگامی با او را همگامی با خود اعلام کرده است. همچنین در آیاتی، وجود مقدس آن حضرت ﷺ را رحمت برای جهانیان معرفی فرموده و مصونیت او را در سنت و سیره‌اش اعلام کرده است.

در جایی نیز بالاترین نقش و جایگاه حقوقی متصور برای بشر را به آن حضرت ﷺ اختصاص داده است. اما با وجود این همه توجه پروردگار به بنده برگزیده خود، ابن تیمیه و وهابیان که دنباله‌روی از او را شعار خود قرار داده‌اند، خواسته و ناخواسته در صدد قداست‌زدایی از ساحت مقدس او برآمده‌اند!

با بررسی‌هایی که در آثار ابن تیمیه و برخی از وهابیان به انجام رسید، موارد فراوانی از قداست‌زدایی آنان از ساحت قدس نبوی ﷺ

معلوم شد که از این موارد، تنها تعدادی را به مقدار ظرفیت این نوشتار، بررسی کردیم و پاسخ دادیم.

قداست‌زدایی ابن تیمیه و وهابیان از پیامبر اکرم ﷺ را در سه حوزه متفاوت می‌توان جمع‌آوری کرد:

۱. قداست‌زدایی از شخصیت حقیقی؛

۲. قداست‌زدایی از شخصیت حقوقی؛

۳. قداست‌زدایی از شخصیت نسبی آن حضرت ﷺ.

انکار عصمت پیامبر ﷺ، خواه در تلقی و ابلاغ وحی و خواه در زمینه ارتکاب گناهان، انکار علم پیامبر ﷺ، هم به لحاظ شناخت ماهیت منافقان و هم درباره پاکدامنی همسر خود، انکار شنوایی پیامبر ﷺ در عالم برزخ، بدعت شمردن زیارت و شدّ رحال برای زیارت قبر پیامبر ﷺ، از موارد قداست‌زدایی آنان از شخصیت حقیقی آن حضرت است.

این در حالی است که عصمت از والاترین مقامات پیامبران ﷺ و شرط لازم برای دریافت وحی الاهی است. افزون بر این، همه مسلمانان نیز بر این مطلب اتفاق نظر دارند که پیامبران ﷺ بعد از نبوت، از ارتکاب گناهان صغیره و کبیره معصوم‌اند و درباره قبل از نبوت نیز بیشتر مسلمانان به عصمت پیامبران از گناهان صغیره و کبیره معتقدند. صرف‌نظر از اینکه در آثار خود ابن تیمیه نیز مطالبی آمده است که ناخواسته بر عصمت پیامبران ﷺ و به‌ویژه پیامبر اکرم ﷺ دلالت دارد؛ مانند بعضی مطالب که در کتاب «العبودیه» به چشم می‌خورد.

درباره علم پیامبر ﷺ نیز گفتنی است که بر خلاف پندار ابن تیمیه و

با استناد به آیات و روایات فراوان که در کتاب به بخشی از آنها اشاره شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله به اذن خدای متعال، به گفتار و کردار منافقان مدینه و اطراف آن کاملاً علم و احاطه داشته و آنان را با نام و نشان می‌شناخته است؛ چنان‌که آیات شاهد بر امت بودن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بر این حقیقت دلالت می‌کند و افزون بر این، دلایل دیگری بر احاطه علمی پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد که ابن تیمیه نیز ناخواسته در آثار خود به آن اذعان کرده است.

تلاش ابن تیمیه و سایر وهابیان برای قداست‌زدایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسئله زیارت نیز تلاشی نافرجام است. اگر چه آنان در ظاهر، مشروعیت زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفته‌اند، لکن چنان آن را محدود و مشروط کرده‌اند که دیگر چیزی از حقیقت زیارت باقی نمانده است. افزون بر این، همان مقدار محدود را نیز با سخنان دیگری مقید کرده‌اند؛ برای مثال می‌گویند نباید زیارت به قصد ادای حقوق آن حضرت یا تعظیم و تکریم منزلت ایشان یا برای درخواست حاجت از محضر ایشان باشد.

از جمله موارد قداست‌زدایی ابن تیمیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تحریف دیدگاه سلف درباره جواز و حتی استحباب سفر برای زیارت قبر آن حضرت صلی الله علیه و آله است؛ زیرا وی اجماع مسلمانان بر مسئله یاد شده را به نفع باور نادرست خود، مصادره می‌کند. او در یک تحریف آشکار ادعا می‌کند منظور مسلمانان از اجماع یاد شده، اجماع بر استحباب سفر برای زیارت مسجد است؛ و نه اجماع بر استحباب سفر برای زیارت قبر آن

دیدار پیامبر ﷺ در رؤیا را نشانه ضعف ایمان و علامت نفاق دانستن، دعا نزد قبر آن حضرت ﷺ را نامشروع انگاشتن، تغییر صیغه تشهد را از خطاب (السلام علیک ایها النبی) به غیبت (السلام علی النبی) جایز بلکه لازم شمردن، از مصادیق قداست‌زدایی ابن تیمیه و وهابیان، از شخصیت حقوقی پیامبر اکرم ﷺ به شمار می‌رود.

این همه در حالی است که: اولاً: نقش تعیین‌کننده رؤیای صادق (خواب راست) در جهت‌دهی زندگی انسان انکارناپذیر است. رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام در ارتباط با ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام (صافات: ۱۰۵)، رؤیای حضرت یوسف علیه السلام و رؤیای هم‌زندانی آن حضرت علیه السلام (یوسف: ۴، ۳۶ و ۱۰۰)، رؤیای پادشاه مصر (یوسف: ۴۳)، رؤیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در ورود به مکه و مسجد الحرام (فتح: ۲۷) و رؤیای شجره ملعونه (اسراء: ۶۰)، جایگاه و نقش بااهمیت رؤیای صادق را در زندگی انسان از منظر قرآن کریم نشان می‌دهد. افزون بر این، احادیث فراوانی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این باره روایت شده است، گویای این حقیقت است؛ چنان‌که اذعان شخصیت‌های معروفی که گفته‌اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در عالم خواب دیده‌اند، دلیل دیگری بر بی‌پایه بودن ادعای ابن تیمیه است.

ثانیاً: بر خلاف ادعای ابن تیمیه و وهابیان، آنچه از احادیث متعدد و معتبر استفاده می‌شود، مشروعیت دعا، بلکه افضلیت آن نزد قبور مطهر اولیای الهی و به ویژه نزد قبر مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ زیرا در احادیث یاد شده آمده است که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بارها کنار قبور اموات

مسلمان تشریف برده و برای مدت زمان طولانی به دعا مشغول می‌شده است. افزون بر این، عملکرد صحابه نیز کم و بیش، گویای مشروعیت دعا نزد قبر مطهر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. از سوی دیگر، توصیه اولیای دین به دعا و نماز در مکان‌های ویژه، دلیل دیگری بر بطلان پندار وهابیان است. صرف‌نظر از ادله یاد شده، تناقضات موجود در گفته‌های ابن تیمیه و وهابیان نیز مهر تأییدی بر بی‌اساس بودن ادعای مشروعیت نداشتن دعا نزد قبر مطهر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

ثالثاً: شیوه متداول سلام بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در انتهای نماز با عبارت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، متفق علیه همه مذاهب اسلامی، اعم از شیعه و اهل سنت است و تلاش برخی از وهابیان در کم‌رنگ کردن شیوه یاد شده، قداست‌زدایی آنان از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نقض اجماع مسلمانان به‌شمار می‌رود.

از این‌رو صرف‌نظر از تناقضات موجود در گفته‌های این دسته از وهابیان که بطلان ادعای خود را برملا می‌کنند، علمای مذاهب اهل سنت نیز پاسخ‌های متقنی به شبهات آنان داده‌اند که در حد گنجایش این نوشتار به آنها اشاره شد. ناگفته نماند که از خود وهابیان نیز کسانی در مقابل ادعاهای باطل هم‌مسلك‌های خود موضع گرفته و آنها را انکار کرده‌اند.

اما قداست‌زدایی ابن تیمیه و برخی وهابیان از شخصیت نسبی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دایره‌ای گسترده‌تر را دربرمی‌گیرد که ما در این نوشتار، تنها دو مورد از قداست‌شکنی آنان را بررسی کردیم: یکی، اتهام کفر به والدین

گرامی پیامبر ﷺ و دیگری، تعیین وظیفه نمودن ابن تیمیه برای فاطمه زهرا علیها السلام.

شیعه درباره ایمان والدین گرامی حضرت صلی الله علیه و آله معتقد است که اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از جمله والدین گرامی ایشان، همه به خدای یگانه ایمان داشته‌اند؛ چنان‌که بین اهل سنت نیز کتاب‌هایی در اثبات ایمان اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگارش یافته است.

با این حال، ابن تیمیه به صراحت، ایمان والدین گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار می‌کند. او حتی ایمان آوردن آن دو بزرگوار را به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که برخی از اهل سنت نیز به این قول گرایش یافته‌اند مردود پنداشته است. این ادعای بی‌اساس در حالی است که احادیث و دلایل متقنی بر ایمان حضرت عبدالله علیه السلام و حضرت آمنه علیها السلام حتی در منابع معتبر اهل سنت آمده است.

اما درباره قداست‌زدایی ابن تیمیه از فاطمه زهرا علیها السلام، با وجود موارد مختلف، تنها یک مورد را بررسی کردیم و آن جسارت وی به این سخن فاطمه زهرا علیها السلام بود که حضرت فرمود: «شکایت آن دو را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌برم».

با توجه به اینکه مسئله خشم و نارضایتی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از ابوبکر و عمر، قطعی بوده است؛ تا آنجا که در معتبرترین منابع اهل سنت، از جمله صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز به آن اشاره شده است، ابن تیمیه نتوانسته است در اصل واقعه شبهه کند. از این رو سعی کرده است تا در فرمایش آن حضرت علیها السلام خدشه کند. در نتیجه، ابن تیمیه

می‌گوید سخن حضرت فاطمه علیها السلام که فرمود: «شکایت آن دو را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌برم»، صحیح نیست؛ زیرا باید شکایت را تنها نزد خدای متعال مطرح کرد!

ادعای یاد شده در حالی است که از یک سو، در برابر این ادعای عصمت صدیقه کبری علیها السلام قرار دارد که پشتوانه هر سخن و فعل آن حضرت علیها السلام است. از سوی دیگر، شواهد بی‌شماری از شکایت بردن مسلمانان به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که در منابع معتبر اهل سنت به چشم می‌خورد و حضرت صلی الله علیه و آله نیز کوچک‌ترین تذکری به آنان نداده‌اند.

در پایان یادآور می‌شویم قداست‌زدایی ابن تیمیه و برخی از وهابیان از ساحت مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پی‌آمدهای ناگوار و خسارت‌های جبران‌ناپذیری را بر جهان اسلام و مسلمانان تحمیل کرده است که از جمله می‌توان به جرأت یافتن بلوک غرب بر جسارت و هتاک‌ی به ساحت مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن کریم اشاره کرد که در دهه‌های اخیر در قالب فیلم‌ها، کتاب‌ها، کاریکاتورهای موهن و امثال آن، بروز و ظهور یافته است.

والسلام علی من اتبع الهدی.

غلامرضا رضائی

خرداد ۱۳۹۴

فهرست منابع

الف) كتب

- قرآن كريم

- نهج البلاغه، اميرالمؤمنين على عليه السلام، محمد بن حسين شريف الرضى،
صبحى صالح، اول، قم، هجرت، ۱۴۱۴ هـ.ق.

۱. ابن تيميه، فكراً و منهجاً، آيت الله سبحانى، مؤسسه امام صادق عليه السلام،
۱۳۹۰ هـ.ش.

۲. الإتحافات السنية بالأحاديث القدسية، زين الدين محمد،
عبدالرؤوف، المناوى عبدالقادر الأرنؤوط - طالب عواد، بيروت،
دار ابن كثير دمشق.

۳. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، محمد بن حسن شيخ حر
عاملى، اول، بيروت، اعلمى، ۱۴۲۵ هـ.ق.

۴. الاحاديث المختاره، محمد بن عبدالواحد المقدسى، عبدالملك بن
عبدالله بن دهيش، الثالثه، لبنان، دار خضر للطباعه والنشر والتوزيع،
۱۴۲۰ هـ.ق.

٥. الاحكام السلطانية، على بن محمد البغدادي الماوردي، القاهرة، دار الحديث.

٦. إحياء علوم الدين، محمد بن محمد الغزالي، بيروت، دار المعرفه.

٧. اخبار مكة في قديم الدهر وحديثه، محمد بن إسحاق المكي الفاكهي، د. عبدالملك عبدالله دهيش، الثانيه، بيروت، دار خضر، ١٤١٤ هـ.ق.

٨. أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار، محمد بن عبدالله، الأزرقى رشدى الصالح ملحس، بيروت، دار الأندلس للنشر.

٩. اخطاء ابن تيميه فى حق رسول الله ﷺ و اهل بيته ﷺ، دكتور سيد محمود صبيح، بيروت، دار زين العابدين.

١٠. الاذكار، يحيى بن شرف النووى، عبدالقادر الأرنبوط، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٤ هـ.ق.

١١. إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى، احمد بن محمد القسطلانى، السابعه، مصر، المطبعة الكبرى الأميريّه، ١٣٢٣ هـ.ق.

١٢. أرشيف ملتقى أهل الحديث، المكتبة الشامله، ١٤٢٩ هـ.ق.

<http://www.ahlalhdeth.com>

١٣. إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل، محمد ناصرالدين الألبانى، زهير الشاويش، الثانيه، بيروت، المكتب الإسلامى، ١٤٠٥ هـ.ق.

١٤. الاستذكار، يوسف بن عبدالله القرطبي، سالم محمد عطا، محمد على معوض، الأولى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٢١ هـ.ق -

٢٠٠٠ م.

١٥. أسنى المطالب فى شرح روض الطالب، زكريا بن محمد بن زكريا الأنصارى، بى جا، دار الكتاب الإسلامى، بى تا.
١٦. الإشراف فى منازل الأشراف، عبدالله بن محمد، ابن ابى الدنيا، د. نجم عبدالرحمن خلف، الأولى، الرياض، مكتبة الرشد، ١٤١١هـ. ق. ١٩٩٠م.
١٧. أصل صفة صلاة النبى ﷺ، محمد ناصرالدين الألبانى، الأولى، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض، ١٤٢٧هـ. ق. ٢٠٠٦م.
١٨. الاعتقادات، شيخ صدوق، دوم، قم، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، ١٤١٤هـ. ق.
١٩. إعلام الموقعين عن رب العالمين، محمد بن ابى بكر ابن قيم الجوزيه، محمد عبدالسلام، الأولى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١١هـ. ق.
٢٠. أعلام النبوه، على بن محمد الشهير بالماوردى، الأول، بيروت، دار ومكتبة الهلال، ١٤٠٩هـ. ق.
٢١. اقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة أصحاب الجحيم، أحمد بن عبدالحليم ابن تيميه، ناصر عبدالكريم العقل، السابعة، بيروت، دار عالم الكتب، ١٤١٩هـ. ق. ١٩٩٩م.
٢٢. الأمالى، محمد بن على، ابن بابويه (صدوق)، ششم، تهران، كتابچى، ١٣٧٦هـ. ش.
٢٣. الإمامة و السياسة، عبدالله بن مسلم ابن قتيبه، بيروت، دار الاضواء، ١٤١٠هـ. ق.

٢٤. إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفده والمتاع، أحمد بن علي، تقى الدين المقریزی، محمد عبدالحميد النميسی، الأولى، بيروت، دار الكتب العلمیه، ١٤٢٠ هـ.ق.
٢٥. أمراض القلب وشفاؤها، احمد بن عبدالحليم بن تيميه الحراني، الثانيه، القاهره، المطبعة السلفيه، ١٣٩٩ هـ.ق.
٢٦. أنوار التنزيل وأسرار التأويل، عبدالله بن عمر البيضاوى، محمد عبدالرحمان المرعشلى، الأولى، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤١٨ هـ.ق.
٢٧. الإيمان، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه الحراني، محمد ناصرالدين الألباني، الخامسه، الأردن، المكتب الإسلامى، ١٤١٦ هـ.ق - ١٩٩٦ م.
٢٨. الأحاد والمثاني، ابوبكر بن ابى عاصم الشيباني، د. باسم فيصل أحمد الجوابره، الأولى، الرياض، دار الرايه، ١٤١١ هـ.ق.
٢٩. الآيات البينات فى عدم سماع الأموات على مذهب الحنفيه السادات، نعمان بن محمود الالوسى، الرابعه، بيروت، المكتب الإسلامى.
٣٠. البحر الرائق شرح كنز الدقائق، زين الدين بن إبراهيم، ابن نجيم المصرى، الثانيه، دار الكتاب الإسلامى، بى.تا.
٣١. البداية والنهايه، ابو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير، على شيرى، الأولى، دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٨ هـ.ق - ١٩٨٨ م.
٣٢. البراهين الإسلاميه فى رد الشبهه الفارسيه، عبداللطيف بن عبدالرحمان بن محمد بن عبدالوهاب، الأولى، مكتبة الهدايه، ١٤١٠ هـ.ق - ١٩٨٩ م.

٣٣. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد بن محمد، الزبيدي،
مجموعة من المحققين، دار الهداية.

٣٤. تاريخ المدينة، ابوزيد عمر بن شبة، فهيم محمد شلتوت، ١٣٩٩ هـ.ق.

٣٥. تاريخ طبرى (تاريخ الرسل والملوك)، محمد بن جرير طبرى،
الثانية، بيروت، دار التراث، ١٣٨٧ هـ.ق.

٣٦. تاريخ مدينه دمشق، على بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن
عساكر، عمرو بن غرامه العمروى، دار الفكر للطباعة والنشر
والتوزيع، ١٤١٥ هـ.ق - ١٩٩٥ م.

٣٧. تحذير الساجد من اتخاذ القبور مساجد، محمد ناصرالدين
الألبانى، الرابعه، بيروت، المكتب الإسلامى.

٣٨. تحرير الوسيلة، امام خمينى، سيد روح الله موسى عليه السلام، اول، قم،
مؤسسه مطبوعات دار العلم، بى تا.

٣٩. تحفة الأبرار شرح مصابيح السنه، عبدالله بن عمر بيضاوى، لجنة
مختصه بإشراف نورالدين طالب، وزارة الأوقاف والشؤون
الإسلاميه بالكويت، ١٤٣٣ هـ.ق.

٤٠. تحفة الأريب بما فى القرآن من الغريب، محمد بن يوسف بن
اثيرالدين، سمير المجذوب، الأولى، المكتب الإسلامى، ١٤٠٣ هـ.ق
- ١٩٨٣ م.

٤١. التحفة العراقية فى الأعمال القلبيةه، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه
الحرانى، الثانية، القايره، المطبعة السلفيه، ١٣٩٩.

٤٢. ترجمه تفسير الميزان، سيد محمدباقر موسى همدانى، پنجم، دفتر

- انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ه.ش.
۴۳. تسنیم، آیت‌الله جوادی آملی، عبدالکریم عابدینی، دوم، مؤسسه اسراء، زمستان ۱۳۸۸.
۴۴. تعلیقات یسیره لماجد الحموی، شرح الزرقانی علی موطأ الإمام مالک، محمد بن عبدالباقی الزرقانی، طه عبدالرءوف سعد، الأولى، القاهرة، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۴ ه.ق.
۴۵. التفسیر البسیط، علی بن أحمد الواحدی النیسابوری، عمادة البحث العلمي، الأولى، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ۱۴۳۰ ه.ق.
۴۶. تفسیر القرآن العظیم، إسماعیل بن عمر بن كثير الدمشقی، سامی ابن محمد سلامه، الثانيه، دار طيبة للنشر والتوزيع، ۱۴۲۰ ه.ق.
۴۷. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم، موسوی جزائری، طیب، دار الكتاب.
۴۸. تفسیر الماتریدی (تأویلات أهل السنه)، محمد بن محمد، ابومنصور الماتریدی، د. مجدی باسلوم، الأولى، بیروت، دار الكتب العلمیه، ۱۴۲۶ ه.ق.
۴۹. التفسیر المنیر فی العقیده والشریعة والمنهج، د وهبة بن مصطفى الزحیلی، الثانيه، دمشق، دار الفكر المعاصر، ۱۴۱۸ ه.ق.
۵۰. التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، مجموعة من العلماء بإشراف مجمع البحوث الإسلامیه بالأزهر، الأولى، الهيئة العامة لشئون المطابع الأميریه، ۱۳۹۳ ه.ق - ۱۹۷۳ م.

۵۱. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، اول، تهران، دار الکتب
الإسلامیه، ۱۳۷۴هـ.ش.
۵۲. تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، سید هاشم
رسولی محلاتی، چهارم، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۵۳. تلخیص صفة صلاة النبی ﷺ، محمد ناصرالدین الألبانی، الخامسة،
المکتب الإسلامی، ۱۴۰۴ هـ.ق - ۱۹۸۴ م.
۵۴. التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، یوسف بن عبدالله
القرطبی، مصطفی بن احمد العلوی، محمد عبدالکبیر البکری،
المغرب، وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامیه، ۱۳۸۷ هـ.ق.
۵۵. التنویر شرح الجامع الصغیر، محمد بن إسماعیل الصنعانی، د.
محمد إسحاق محمد إبراهيم، الأولى، الرياض، مكتبة دار السلام،
۱۴۳۲ هـ.ق.
۵۶. التوسل أنواعه وأحكامه، محمد ناصرالدین الألبانی، محمد عید
العباسی، الأولى، الرياض، مكتبة المعارف للنشر والتوزیع، ۱۴۲۱ هـ.ق.
۵۷. توضیح المسائل (محشی)، سید روح الله موسوی خمینی رحمته الله، سید
محمد حسین بنی هاشمی، هشتم، قم، دفتر انتشارات اسلامی،
۱۴۲۴ هـ.ق.
۵۸. تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، سلیمان بن عبدالله
ابن عبدالوهاب، زهیر الشاویش، الأولى، بیروت، المکتب
الإسلامی، ۱۴۲۳ هـ.ق - ۲۰۰۲ م.
۵۹. جامع البیان فی تأویل القرآن، محمد بن جریر طبری، احمد

- محمد شاکر، الأولى، مؤسسة الرسالة، ١٤٢٠ هـ. ق.
٦٠. جامع الرسائل، احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه، د. محمد رشاد سالم، الأولى، الرياض، دار العطاء، ١٤٢٢ هـ. ق - ٢٠٠١ م.
٦١. الجامع الكبير (سنن ترمذی)، محمد بن عیسی ترمذی، بشار عواد معروف، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ١٩٩٨ م.
٦٢. جامع المسائل، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه الحرانی، محمد عزیر شمس، الأولى، دار عالم الفوائد للنشر والتوزیع، ١٤٢٢ هـ. ق.
٦٣. الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی)، محمد بن احمد القرطبی، احمد البردونی وإبراهیم أطفیش، الثانيه، القاهرة، دار الکتب المصریه، ١٣٨٤ هـ. ق - ١٩٦٤ م.
٦٤. الجموع البهية للعقيدة السلفية، محمود بن محمد بن عبداللطيف المنيأوى، الأولى، مصر، مكتبة ابن عباس، ١٤٢٦ هـ. ق - ٢٠٠٥ م.
٦٥. الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، علی بن حسن، عبدالعزيز بن إبراهيم، حمدان بن محمد، الثانيه، السعودیه، دار العاصمه، ١٤١٩ هـ. ق - ١٩٩٩ م.
٦٦. حاشية الروض المربع شرح زاد المستقنع، عبدالرحمان بن محمد العاصمی، الأولى، بی‌نا، ١٣٩٧ هـ. ق.
٦٧. حاشية السيوطی (السندی) علی سنن النسائی، عبدالرحمان بن ابی بکر السيوطی، الثانيه، حلب، مكتب المطبوعات الإسلامیه، ١٤٠٦ هـ. ق.
٦٨. الحاوی للفتاوی، عبدالرحمان بن ابی بکر جلال‌الدین السيوطی،

- بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر، ١٤٢٤هـ. ق - ٢٠٠٤ م.
٦٩. حج و عمره در قرآن و حديث، محمد محمدي ري شهري، عبدالهادي مسعودي، جواد محدثي، اول، نشر مشعر، زمستان ٨٦
٧٠. حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، ابونعيم احمد بن عبدالله الأصبهاني، السعاده، بجوار محافظة مصر، ١٣٩٤هـ. ق - ١٩٧٤ م.
٧١. حياة الانبياء صلوات الله عليهم بعد وفاتهم، احمد بن الحسين، ابوبكر البيهقي، الدكتور احمد بن عطية الغامدي، الأولى، المدينة المنوره، مكتبة العلوم والحكم، ١٤١٤هـ. ق - ١٩٩٣ م.
٧٢. الخصائص الكبرى، عبدالرحمان بن ابى بكر جلال الدين السيوطي، الأولى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٧هـ. ق - ١٩٩٦ م.
٧٣. الدر المنثور، عبدالرحمان بن ابى بكر جلال الدين السيوطي، بيروت، دار الفكر.
٧٤. الدر المنضود فى الصلاة والسلام على صاحب المقام المحمود، احمد بن محمد بن حجر الهيتمى، الأولى، جده، دار المنهاج، ١٤٢٦هـ. ق.
٧٥. الدررة الثمينه فى أخبار المدينه، محمد بن محمود ابن النجار، حسين محمد على شكرى، شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم.
٧٦. درر الحكام شرح غرر الأحكام، محمد بن فرامرز، ملا خسرو، بى جا، دار إحساء الكتب العربيه، بى تا.
٧٧. الدعاء، سليمان بن احمد، ابوالقاسم الطبراني، مصطفى عبدالقادر عطا، الأولى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٣ هـ. ق.

۷۸. دفاع عن الحديث النبوی والسيره، محمد ناصرالدين الألبانی.
۷۹. دقائق التفسير الجامع لتفسير ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه الحرانی، د. محمد السيد الجلیند، الثانيه، دمشق، مؤسسة علوم القرآن، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۸۰. دلائل النبوه ومعرفة أحوال صاحب الشريعة، احمد بن الحسين ابوبكر البيهقي، الأولى، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۸۱. دلائل النبوه، ابونعيم احمد بن عبدالله الأصبهانی، الدكتور محمد رواس قلعه‌جی، عبدالبر عباس، الثانيه، بيروت، دارالنفائس، ۱۴۰۶ هـ.ق - ۱۹۸۶ م.
۸۲. ذخيرة الحفاظ (من الكامل لابن عدی)، محمد بن طاهر، ابن القيسرانی، د. عبدالرحمان الفريوائي، الأولى، الرياض، دار السلف، ۱۴۱۶ هـ.ق - ۱۹۹۶ م.
۸۳. رد المختار على الدر المختار، ابن عابدين، محمد امين بن عمر، الثانيه، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۸۴. الرد المفحم على من خالف العلماء، محمد ناصرالدين الألبانی، الأولى، الأردن، المكتبة الإسلامية، ۱۴۲۱ هـ.ق.
۸۵. الرد على الأحنائي قاضي المالكيه، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه الحرانی، الدانی بن منير آل زهوى، الأولى، بيروت، المكتبة العصريه، ۱۴۲۳ هـ.ق.
۸۶. الرد على الشاذلي في حزييه، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه الحرانی، على بن محمد العمران، الأولى، مكه، دار عالم الفوائد، ۱۴۲۹ هـ.ق.

٨٧. الرد على المنطقيين، احمد بن عبدالحليم، ابن تيميه الحرانى، بيروت، دار المعرفة، لبنان.
٨٨. رسائل وفتاوى، عبدالله بن عبدالرحمان، أبابطين، الثالثه، الرياض، دار العاصمة، ١٤١٢ هـ.ق.
٨٩. الروح فى الكلام على أرواح الأموات والأحياء، محمد بن ابى بكر ابن قيم الجوزيه، بيروت، دار الكتب العلميه.
٩٠. الروض الأنف فى شرح السيرة النبوية لابن هشام، عبد الرحمن ابن عبدالله بن احمد السهيلي، عمر عبدالسلام السلامى، الأولى، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤٢١ هـ.ق - ٢٠٠٠ م.
٩١. سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، محمد بن يوسف الصالحى الشامى، عادل احمد عبدال موجود، على محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلميه.
٩٢. سلسلة الأحاديث الصحيحه وشىء من فقها وفوائدها، محمد ناصرالدين الألبانى، الأولى، الرياض، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع.
٩٣. سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعه وأثرها السيئ فى الأمه، محمد ناصرالدين الألبانى، الأولى، الرياض، دار المعارف، ١٤١٢ هـ.ق - ١٩٩٢ م.
٩٤. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوينى، شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، الأولى، دار الرساله العالميه، ١٤٣٠ هـ.ق.
٩٥. سنن ابى داوود، ابو داوود سليمان بن الأشعث، محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، المكتبة العصريه.

٩٦. السنن الكبرى، احمد بن شعيب النسائي، حسن عبدالمنعم شلبي، الأولى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٢١ هـ.ق.
٩٧. سنن دارقطني، علي بن عمر دارقطني، شعيب الارنؤوط، حسن عبدالمنعم شلبي، الأولى، بيروت مؤسسة الرسالة، ١٤٢٤ هـ.ق.
٩٨. السنه، احمد بن محمد الخلل، د. عطية الزهراني، الأولى، الرياض، دار الرايه، ١٤١٠ هـ.ق.
٩٩. السيرة الحلبيه (إنسان العيون في سيرة الأمين المأمون)، علي بن إبراهيم الحلبي، الثانية، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٢٧ هـ.ق.
١٠٠. شرح الزرقاني على المواهب اللدنية بالمنح المحمديه، محمد بن عبدالباقي الزرقاني المالكي.
١٠١. شرح الطيبي على مشكاة المصابيح المسمى بـ (الكاشف عن حقائق السنن)، الحسين بن عبدالله الطيبي، د. عبدالحميد هنداوى، الأولى، الرياض، مكتبة نزار مصطفى الباز، ١٤١٧ هـ.ق.
١٠٢. شرح رياض الصالحين، محمد بن صالح العثيمين، الرياض، دار الوطن للنشر، ١٤٢٦ هـ.ق.
١٠٣. شرح سنن ابن ماجه، قديمي كتب خانة - كراتشي.
١٠٤. شرح سنن نسائي «ذخيرة العقبي في شرح المجتبي»، محمد بن علي الإثيوبي، الأولى، دار المعراج الدولية للنشر، ١٤١٦ هـ.ق.
١٠٥. شرح صحيح مسلم (إكمال المعلم بفوائد مسلم)، عياض بن موسى السبتي، الدكتور يحيى إسماعيل، الأولى، مصر، دار الوفاء للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٩ هـ.ق.

١٠٦. شرح صحيح مسلم، ابو الأشبال حسن الزهيري،
<http://www.islamweb.net>
١٠٧. شرح كتاب قاعدة جليلة فى التوسل والوسيلة لابن تيميه، ناصر بن
عبدالكريم العلى العقل، الشبكة الإسلامية. <http://www.islamweb.net>
١٠٨. شرح مشكل الآثار، احمد بن محمد بن سلامة الطحاوى، شعيب
الأرنؤوط، الأولى، مؤسسة الرساله، ١٤١٥ هـ.ق.
١٠٩. شرح معانى الآثار، احمد بن محمد بن سلامة الطحاوى، محمد
زهري النجار، الأولى عالم الكتب، ١٤١٤ هـ.ق.
١١٠. الشريعة، محمد بن الحسين الأجرى البغدادى، عبدالله بن عمر
الدميجى، الثانية، الرياض، دار الوطن، ١٤٢٠ هـ.ق.
١١١. شعب الإيمان، احمد بن الحسين، ابوبكر البيهقى، عبدالعلى
عبد الحميد حامد، الأولى، مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض،
١٤٢٣ هـ.ق.
١١٢. الشفا بتعريف حقوق المصطفى، عياض بن موسى السبتي،
الثانية، عمان، دار الفيحاء، ١٤٠٧ هـ.ق.
١١٣. شفاء السقام فى زيارة خير الانام، تقى الدين السبكي، تهران، نشر
مشعر، ١٤١٩ هـ.ق.
١١٤. شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، محمد بن احمد الفاسى، الأولى،
دار الكتب العلميه، ١٤٢١ هـ.ق.
١١٥. الصارم المُنكى فى الرَّدِّ عَلَى السُّبكى، محمد بن احمد بن
عبدالهادى، عقيل بن محمد، الأولى، بيروت، مؤسسة الريان،
١٤٢٤ هـ.ق.

۱۱۶. الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، إسماعيل بن حماد الجوهري، احمد عبدالغفور عطار، الرابعة، بيروت، دار العلم للملايين، ۱۴۰۷ هـ. ق. - ۱۹۸۷ م.
۱۱۷. صحيح الأدب المفرد، محمد بن إسماعيل البخاري، محمد ناصرالدين الألباني، الرابعة، دار الصديق للنشر والتوزيع، ۱۴۱۸ هـ. ق.
۱۱۸. صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل ابو عبدالله بخاري جعفي، محمد زهير بن ناصر الناصر، الأولى، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ هـ. ق.
۱۱۹. صفة النفاق ونعت المنافقين، ابو نعيم احمد بن عبدالله الأصبهاني، الدكتور عامر حسن صبري، الأولى، بيروت، البشائر الإسلامية، ۱۴۲۲ هـ. ق. - ۲۰۰۱ م.
۱۲۰. صيانة الإنسان عن وسوسة الشيخ دحلان، محمد بشير بن محمد الهندي، الثالثة، المطبعة السلفية.
۱۲۱. الطبقات الكبرى، (متمم الصحابه) محمد بن سعد ابن سعد، محمد بن صامل السلمى، الأولى، الطائف، مكتبة الصديق، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۱۲۲. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد بغدادى، محمد عبدالقادر عطا، الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۱۲۳. الطيوريات، احمد بن محمد، سلفه الأصبهاني، دسمان يحيى معالى، الرياض، الأولى، مكتبة أضواء السلف، ۱۴۲۵ هـ. ق.
۱۲۴. العبودية، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه الحرانى، محمد زهير الشاويش، السابعة، بيروت، المكتب الإسلامى، ۱۴۲۶ هـ. ق. - ۲۰۰۵ م.

١٢٥. العذب النمير من مجالس الشنقيطى فى التفسير، محمد الأمين بن محمد الشنقيطى، خالد بن عثمان السبت، الثانية، مكة المكرمة، دار عالم الفوائد للنشر والتوزيع، ١٤٢٦هـ.ق.
١٢٦. العروة الوثقى فيما تعم به البلوى (المحشى)، سيد محمد كاظم طباطبائى يزدى، احمد محسنى سبزوارى، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ١٤١٩هـ.ق.
١٢٧. عمدة القارى شرح صحيح البخارى، محمود بن احمد، بدرالدين العينى، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
١٢٨. عمل اليوم والليلة سلوك النبى مع ربه عزوجل ومعاشرته مع العباد، احمد بن محمد الدينورى، كوثر البرنى، جدة - بيروت، دار القبلة للثقافة الإسلاميه ومؤسسة علوم القرآن.
١٢٩. عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن على ابن بابويه، مهدي لاجوردى، اول، تهران، نشر جهان، ١٣٧٨ هـ.ق.
١٣٠. الغدير، علامه امينى، اول، قم، مركز الغدير، ١٤١٦ هـ.ق.
١٣١. فتاوى اسلاميه، عبدالعزيز بن باز، محمد بن صالح العثيمين، عبدالله بن عبد الرحمن الجبرين، الرياض، دار الوطن للنشر.
١٣٢. فتاوى الشبكة الإسلاميه، لجنة الفتوى بالشبكة الإسلاميه، من الإنترنت: فى ١ ذو الحجه ١٤٣٠. <http://www.islamweb.net>
١٣٣. الفتاوى الكبرى، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، الأولى، دار الكتب العلميه، ١٤٠٨هـ.ق - ١٩٨٧م.
١٣٤. فتاوى اللجنة الدائمة (المجموعة الأولى)، اللجنة الدائمة للبحوث

- العلمیه والإفتاء، احمد بن عبدالرزاق الدويش، رئاسة إدارة
البحوث العلمیه والإفتاء، الرياض، الإدارة العامة للطبع.
١٣٥. فتاوى منوعه (الشامله)، عبدالعزيز بن عبدالله الراجحي، موقع
الشبكة الإسلامية، <http://www.islamweb.net>
١٣٦. فتاوى نور على الدرب، عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، محمد بن
سعد الشويعر.
١٣٧. فتاوى نور على الدرب، محمد بن صالح العثيمين.
١٣٨. فتاوى واستشارات موقع الإسلام اليوم، علماء وطلبة علم، موقع
الإسلام اليوم، <http://www.islamtoday.net>
١٣٩. فتاوى ورسائل، محمد بن إبراهيم آل الشيخ، محمد بن
عبدالرحمن، الأولى، مطبعة الحكومه بمكة المكرمة، ١٣٩٩ هـ. ق.
١٤٠. فتاوى، حسام الدين بن موسى، عفانه، <http://yasaloonak.net>
١٤١. فتح الباري شرح صحيح البخارى، احمد بن على بن حجر
عسقلانى، بيروت، دارالمعرفه، ١٣٧٩. محمد فؤاد عبد الباقي.
١٤٢. فتح البيان فى مقاصد القرآن، محمد صديق خان بن حسن
القنوجى، بيروت، المكتبة العصرية للطباعة والنشر، ١٤١٢ هـ. ق -
١٩٩٢ م.
١٤٣. فتح المجيد شرح كتاب التوحيد، عبدالرحمان بن حسن
التميمي، محمد حامد الفقى، السابعه، القاهره، مطبعة السنة
المحمدية، ١٣٧٧ هـ. ق - ١٩٥٧ م.
١٤٤. الفرقان بين أولياء الرحمن وأولياء الشيطان، احمد بن عبدالحميد

- ابن تيميه الحراني، عبدالقادر الأرناؤوط، دمشق، مكتبة دار البيان، ١٤٠٥هـ.ق.
١٤٥. الفروق اللغويه، ابوהלلال الحسن بن عبدالله العسكري، محمد إبراهيم سليم، قاهره دار العلم والثقافة للنشر والتوزيع.
١٤٦. فضائل الصحابه، احمد بن محمد بن حنبل، د. وصى الله محمد عباس، الأولى، بيروت، مؤسسة الرساله، ١٤٠٣هـ.ق - ١٩٨٣م.
١٤٧. فضائل مكة والسكن فيها، الحسن بن يسار البصرى، سامى مكى العانى، الكويت، مكتبة الفلاح.
١٤٨. الفقه على المذاهب الأربعة، عبدالرحمان بن محمد عوض الجزيرى، الثانيه، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٢٢هـ.ق.
١٤٩. فيض البارى على صحيح البخارى، محمد انور شاه بن معظم شاه، محمد بدر عالم الميرتهى، الأولى، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٢٦هـ.ق.
١٥٠. فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد المدعو بعبدالرؤوف، ثم المناوى، الأولى، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ١٣٥٦هـ.ق.
١٥١. قاعدة جلييلة فى التوسل والوسيلة، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، ربيع بن هادى عمير المدخلى، الأولى، عجمان، مكتبة الفرقان، ١٤٢٢هـ.ق - ٢٠٠١م.
١٥٢. قاعدة فى المحبة، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، محمد رشاد سالم، قاهره، مكتبة التراث الإسلامى.
١٥٣. القبس فى شرح موطأ مالك بن انس، محمد بن عبدالله ابوبكر بن

- عربی، محمد عبدالله ولد کریم، الأولی، دار الغرب الإسلامی،
۱۹۹۲م.
۱۵۴. القسم العربی من موقع (الإسلام، سؤال وجواب)، الموقع
بإشراف الشيخ محمد صالح المنجد.
۱۵۵. القول المبین فی أخطاء المصلین، مشهور بن حسن آل سلمان،
المملكة العربية السعودية، دار ابن قیم، الرابعه، لبنان، دار ابن
حزم، ۱۴۱۶هـ.ق.
۱۵۶. القول المفید علی کتاب التوحید، محمد بن صالح العثیمین،
الثانیه، المملكة العربية السعودية، دار ابن الجوزی، محرم
۱۴۲۴هـ.ق.
۱۵۷. كشف الستور عما اشکل من احکام القبور، محمود سعید محمد
مدوح، الثالثه، القاہرہ، المكتبة الازهریة للتراث، ۱۴۲۹ هـ.ق.
۱۵۸. کلام تطبیقی، علی ربانی گلپایگانی، دوم، جامعة المصطفی ﷺ
العالمیہ، تابستان ۱۳۸۷هـ.ش.
۱۵۹. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، علی اکبر غفاری و محمد
آخوندی، چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۱۶۰. کامل الزیارات، جعفر بن محمد ابن قولویه، عبدالحسین امینی،
دار المرتضویہ.
۱۶۱. کتاب التوحید واثبات صفات الرب عزوجل، محمد بن إسحاق
ابن خزیمة النیسابوری، عبدالعزیز بن إبراهيم الشہوان، الخامسة،
الریاض، مكتبة الرشد، ۱۴۱۴هـ.ق.

١٦٢. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، محمود بن عمرو زمخشري جارالله، الثالثة، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٠٧هـ.ق.
١٦٣. الكشف والبيان عن تفسير القرآن، احمد بن محمد ثعلبي، أبي محمد بن عاشور، الأولى، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٢هـ.ق - ٢٠٠٢م.
١٦٤. كوثر المعاني الدراري في كشف خبايا صحيح البخاري، محمد الخضير بن سيد عبدالله الشنقيطي، الأولى، بيروت، مؤسسة الرساله، ١٤١٥هـ.ق - ١٩٩٥م.
١٦٥. لباب التأويل في معاني التنزيل، علي بن محمد الخازن، محمد علي شاهين، الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥هـ.ق.
١٦٦. اللباب في شرح الكتاب، عبدالغني بن طالب بن حمادة بن إبراهيم الغنيمي الدمشقي، محمد محي الدين، بيروت، المكتبة العلمية.
١٦٧. مثير الغرام الساكن إلى أشرف الأماكن لابن الجوزي، ابوالفرج عبدالرحمان بن الجوزي، د. مصطفى محمدحسين الذهبي، الأولى، القاهرة، دار الحديث، ١٤١٥هـ.ق.
١٦٨. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، علي بن ابى بكر بن سليمان هيتمي، حسام الدين القدسي، القاهرة، مكتبة القدسي، ١٤١٤هـ.ق.
١٦٩. مجمع بحار الأنوار في غرائب التنزيل ولطائف الأخبار، محمد طاهر بن علي الصديقي الهندي، الثالثه، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، ١٣٨٧هـ.ق - ١٩٦٧م.

۱۷۰. مجموع فتاوی و رسائل، محمد بن صالح عثیمین، فهد بن ناصر،
الأخیره، دار الوطن - دار الثریا، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۱۷۱. مجموع الفتاوی، احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه، عبدالرحمان بن
محمد بن قاسم، المدینة النبویه، مجمع الملك فهد لطباعة
المصحف الشريف، ۱۴۱۶ هـ. ق - ۱۹۹۵ م.
۱۷۲. مجموع فتاوی، صالح بن فوزان، المكتبة الشاملة.
۱۷۳. مجموع فتاوی، عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، محمد بن سعد
الشویعر.
۱۷۴. مجموعة الرسائل والمسائل والفتاوی، حمد بن ناصر النجدی،
الأولی، الطائف، دار ثقیف للنشر والتألیف، ۱۳۹۸ هـ. ق.
۱۷۵. المحن، محمد بن احمد بن تمیم، المغربی، د. عمر سلیمان العقیلی،
الأولی، الرياض السعودیه، دار العلوم، ۱۴۰۴ هـ. ق - ۱۹۸۴ م.
۱۷۶. مختصر الفتاوی المصریة لابن تیمیه، محمد بن علی، بدرالدین
البعلی، عبدالمجید سلیم محمد حامد الفقی، مطبعة السنة
المحمدیه - تصویر دار الكتب العلمیه.
۱۷۷. مختصر تاریخ مدینه دمشق، محمد بن مكرم ابن منظور، روحیه
النحاس، ریاض عبدالحمید مراد، محمد مطیع، الأولی، دمشق، دار
الفکر للطباعة والتوزیع والنشر، ۱۴۰۲ هـ. ق.
۱۷۸. مرعاة المفاتیح شرح مشکاه المصابیح، عبدالله بن محمد
المبارکفوری، الثالثه، بنارس الهند، إدارة البحوث العلمیه والدعوة
والإفتاء - الجامعة السلفیه، ۱۴۰۴ هـ. ق.

۱۷۹. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم محمد بن عبدالله
النيسابوری، مصطفى عبدالقادر عطا، الأولى، بیروت، دار الکتب
العلمیه، ۱۴۱۱ هـ. ق. - ۱۹۹۰ م.

۱۸۰. المستدرک علی مجموع فتاوی شیخ الإسلام، احمد بن
عبدالحلیم بن تیمیه، جمعه ورتبه: محمد بن عبدالرحمان بن
قاسم، الأولى، ۱۴۱۸ هـ. ق.

۱۸۱. مسند ابن أبي شيبه، ابوبکر بن أبي شيبه، عادل بن يوسف العزازی و
احمد بن فريد المزیدی، الأولى، الرياض، دار الوطن، ۱۹۹۷ م.

۱۸۲. مسند ابی حفص عمر بن الخطاب، ابو الفداء إسماعیل بن كثير،
عبدالمعطي قلعجی، الأولى، دار الوفاء - المنصوره، ۱۴۱۱ هـ. ق. -
۱۹۹۱ م.

۱۸۳. مسند ابی داوود الطيالسی، سليمان بن داوود، محمد بن
عبدالمحسن التركي، الأولى، مصر، دار هجر، ۱۴۱۹ هـ. ق.

۱۸۴. مسند إسحاق بن راهويه، إسحاق بن إبراهيم بن راهويه، د.
عبدالغفور بن عبدالحق البلوشی، الأولى، المدينة المنوره، مكتبة
الإيمان، ۱۴۱۲ هـ. ق. - ۱۹۹۱ م.

۱۸۵. مسند الإمام احمد بن حنبل، احمد بن محمد بن حنبل الشيباني،
شعيب الأرئؤوط - عادل مرشد، الأولى، مؤسسة الرساله، ۱۴۲۱ هـ. ق.
- ۲۰۰۱ م.

۱۸۶. مسند البزار (البحر الزخار)، احمد بن عمرو البزار، محفوظ الرحمان
زين الله، عادل بن سعد، الأولى، المدينة المنوره، مكتبة العلوم

والحکم، ٢٠٠٩ م.

١٨٧. مسند الدارمی (سنن الدارمی)، عبدالله بن عبدالرحمان الدارمی، حسین سلیم أسد الدارانی، الأولى، المملكة العربية السعودية، دار المغنی للنشر والتوزیع، ١٤١٢ هـ. ق. - ٢٠٠٠ م.

١٨٨. مسند الشاميين، سليمان بن احمد ابوالقاسم الطبراني، حمدي بن عبدالمجيد السلفي، الأولى، بيروت، مؤسسة الرساله، ١٤٠٥ هـ. ق. - ١٩٨٤ م.

١٨٩. المسند الصحيح المختصر (صحيح مسلم)، مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري، محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
١٩٠. المسند المستخرج على صحيح الإمام مسلم، احمد بن عبدالله الأصبهاني، محمد حسن، الأولى، بيروت، دار الكتب العلميّه، ١٤١٧ هـ. ق.

١٩١. مشكاة المصابيح، محمد بن عبدالله الخطيب العمري التبريزي، محمد ناصرالدين الألباني، الثالثه، بيروت، المكتب الإسلامي، ١٩٨٥ م.

١٩٢. المصنف في الأحاديث والآثار، ابوبكر بن أبي شيبة، كمال يوسف الحوت، الأولى، الرياض، مكتبة الرشد، ١٤٠٩ م.

١٩٣. المعارف، عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، ثروت عكاشه، الثانيه، القايره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٢ م.

١٩٤. معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي)، الحسين بن مسعود بن الفراء، عبد الرزاق المهدي، الأولى، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٠ هـ. ق.

١٩٥. المعتصر من المختصر من مشكل الآثار، يوسف بن موسى، جمال الدين المَلطى، بيروت، عالم الكتب.
١٩٦. المعجم الأوسط، سليمان بن احمد طبرانى، طارق بن عوض الله، عبدالمحسن بن إبراهيم الحسينى، القاهرة، دار الحرمين.
١٩٧. معجم الشيوخ، على بن الحسن ابن عساكر، الدكتور وفاء تقى الدين، الأولى، دمشق، دار البشائر، ١٤٢١ هـ. ق. - ٢٠٠٠ م.
١٩٨. معجم الفروق اللغوية، ابوالهلال الحسن بن عبدالله العسكرى، بيت الله بيات، الأولى، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بـ «قم»، ١٤١٢ هـ. ق.
١٩٩. المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانى، حمدى بن عبدالمجيد سلفى، الثانية، القاهرة، مكتبة ابن تيميه.
٢٠٠. معجم اللغة العربية المعاصرة، د. احمد مختار، عالم الكتب، الأولى، ١٤٢٩ هـ. ق. - ٢٠٠٨ م.
٢٠١. معجم مقاييس اللغة، احمد بن فارس، عبدالسلام محمد هارون، دار الفكر، ١٣٩٩ هـ. ق. - ١٩٧٩ م.
٢٠٢. المعجم، ابويعلى احمد بن على تميمى، إرشاد الحق الأثرى، الأولى، فيصل آباد، إدارة العلوم الأثرية، ١٤٠٧ هـ. ق.
٢٠٣. المُعلم بفوائد مسلم، محمد بن على المازرى، محمد الشاذلى، الثانية، الدار التونسية للنشر، ١٩٨٨ م.
٢٠٤. المغنى، عبدالله بن احمد ابن قدامة المقدسى، مكتبة القاهرة، ١٣٨٨ هـ. ق.

٢٠٥. مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، محمد بن عمر فخرالدین الرازی،
الثالثه، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ١٤٢٠هـ.ق.
٢٠٦. المفردات فی غریب القرآن، الحسین بن محمد الراغب
الأصفهانی، صفوان عدنان الداودی، دار القلم، الدار الشامیه،
دمشق، بیروت.
٢٠٧. من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی ابن بابویه، علی اکبر غفاری،
دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه
علمیه، ١٤١٣هـ.ق.
٢٠٨. المنامات، عبدالله بن محمد، ابن ابی الدنیا، عبدالقادر احمد عطا،
الأولی، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، ١٤١٣هـ.ق - ١٩٩٣م.
٢٠٩. المنتخب من مسند عبد بن حمید، عبدالحمید بن حمید الکتبی،
صبحی البدری السامرائی، محمود محمد خلیل الصعیدی، الأولی،
القاهره، مكتبة السنه، ١٤٠٨هـ.ق.
٢١٠. منهاج التأسيس والتقدیس فی كشف شبهات داوود بن
جرجیس، عبداللطیف بن عبدالرحمان آل الشیخ، دار الهدایة
للطبوع والنشر والترجمه.
٢١١. منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعة القدریه، احمد بن
عبدالحلیم ابن تیمیه، محمد رشاد سالم، الأولی، جامعه الإمام
محمد بن سعود الإسلامیه، ١٤٠٦هـ.ق - ١٩٨٦م.
٢١٢. منهاج الکرامة فی معرفة الإمامه، علامه حلی، اول، مشهد،
مؤسسة عاشورا، ١٣٧٩هـ.ش.

٢١٣. المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، احمد بن محمد القسطلاني، القاهرة، المكتبة التوفيقية.
٢١٤. موسوعة محمد ناصرالدين الألباني، الأولى، صنعاء، مركز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامية وتحقيق التراث والترجمه، ١٤٣١هـ. ق. - ٢٠١٠م.
٢١٥. الموسوعة الفقهية الكويتية، المكتبة الشاملة، قسم: فقه عام، الكويت، وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية.
٢١٦. الموطأ، مالك بن انس المدني، محمد مصطفى الأعظمي، الأولى، ابوظبي، مؤسسة زايد بن سلطان آل نهيان، ١٤٢٥هـ. ق.
٢١٧. موقف ابن تيميه من الأشاعره، عبدالرحمان بن صالح، الأولى، الرياض، مكتبة الرشد، ١٤١٥هـ. ق.
٢١٨. الميزان في تفسير القرآن، سيد محمدحسين طباطبائي، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزة علميه ١٤١٧هـ. ق.
٢١٩. النبوات، احمد بن عبدالحليم، ابن تيميه الحراني، عبدالعزيز بن صالح الطويان، الأولى، الرياض، أضواء السلف، ١٤٢٠هـ. ق.
٢٢٠. النجم الوهاج في شرح المنهاج، محمد بن موسى الدميمري، الأولى، جده، دار المنهاج، ١٤٢٥هـ. ق.
٢٢١. نزهة المجالس ومنتخب النفايس، عبدالرحمان بن عبدالسلام الصفوري، مصر، المطبعة الكاستليه، ١٢٨٣هـ. ق.
٢٢٢. نسيم انديشه، آيتالله جوادى آملی، سيد محمود صادقى، اول، مؤسسه اسراء، ١٣٨٧هـ. ش.

۲۲۳. نصب المجانیق لنسف قصة الغرائق، محمد ناصرالدين الألبانى، الطبعة الثالثة المكتب الإسلامى، ۱۴۱۷هـ. ق. - ۱۹۹۶م
۲۲۴. النهاية فى غريب الحديث والأثر، المبارك بن محمد ابن الأثير، طاهر احمد الزاوى، محمود محمد الطناحى، بيروت، المكتبة العلمية، ۱۳۹۹هـ. ق. - ۱۹۷۹م.
۲۲۵. وسائل الشيعة، محمد بن حسن شيخ حر عاملى، اول، قم، مؤسسة آل البيت ﷺ، ۱۴۰۹هـ. ق.
۲۲۶. وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، على بن عبدالله أبو الحسن السهمودى، الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹هـ. ق.
۲۲۷. الوهابية دعاوى و ردود (دراسه فى أفكارهم و مناقشة لآرائهم)، نجم الدين طبسى، اول، تهران، مشعر، ۱۴۲۰هـ. ق.
۲۲۸. وهابيت در ترازوى نقد (ترجمة الوهابية دعاوى و ردود)، نجم الدين طبسى، صفر سفيدرو، اول، تهران، مشعر.
۲۲۹. هداية الحيارى فى اجوبة اليهود والنصارى، محمد بن ابى بكر ابن قيم الجوزيه، محمد احمد الحاج، الأولى، دار القلم - دار الشاميه، جده، السعوديه، ۱۴۱۶هـ. ق. - ۱۹۹۶م

(ب) مجلات

۱. فصلنامه: سراج منير، تابستان ۹۰، شماره ۳.
۲. مجلة البيان (۲۳۸ عددًا)، العدد ۴۱، المنتدى الإسلامى، المكتبة الشامله.
۳. مجله: قرآن پژوهى خاورشناسان (قرآن و مستشرقان)، ISSN

۴. مجله: میقات حج - تابستان ۱۳۸۲، شماره ۴۴.

ج) نرم افزارها

۱. جامع الاحادیث.
۲. جامع التفاسیر.
۳. کتابخانه دیجیتال اسراء.
۴. کتابخانه کلام اسلامی.
۵. المكتبة الشاملة.